



شرح مختصر پیرامون اعلامیه ای تحت عنوان: "کشف الحال نادر به قلم اعلیحضرت امان الله خان"

داکتر سید عبدالله کاظم

منتشره: افغان جرمن آنلاين

(11 اکتوبر 2021)

د پانو شمیره: له 1 تر 69

افغان جرمن آنلاين په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینگه کړئ maqalat@afghan-german.de
یادونه: دلېکنې د لیکنیزې بڼې پازوالي د لیکوال په غاړه ده ، هيله من یو خپله لیکنه له رالیږلو مخکې په خیر و لولئ

"کشف الحال نادر به قلم اعلیحضرت امان الله خان"

(منتشره در جرید اردوی هند در هنگام سلطه استبدادی نادر غاصب!)

ترجمه محمد ابراهیم صفا

(بازنویس شده از شماره های 14484-14491 مورخ 20 جوزای 1357 - 28 جوزای 1357 روزنامه انیس)

درباره محمد ابراهیم صفا ترجمه کننده این مطلب:

زنده‌یاد محمد ابراهیم صفا فرزند ناظر محمدصفر در سال 1286 / 1907 در باغبانکوچه کابل بدنیا آمد. محمد ابراهیم صفا، فارغ لیسه حبیبیه بود و در سال 1301 برای آموزش تلگراف به هند فرستاده شد و بعد از ختم تحصیل در مکتب تلگراف آموزگار بود. صفا به زبان‌های انگلیسی، فرانسوی، اردو و عربی تسلط داشت و نوشته‌ها و ترجمه‌های از او باقی مانده است. محمد ابراهیم صفا در بیست شش سالگی (یازدهم عقرب 1311) با سایر اعضای خانواده به زندان افکنده شد. چهار سال اول را در زندان ارگ سپری کرد و بعد از تکمیل شدن زندان قلعه جدید در زندان دهمزنگ، به آنجا منتقل شد. وی بعد از چهارده سال پر مشقت در سن چهل سالگی (سال 1325) از زندان آزاد شد. صفا شاعر زبردست بود و شعر مشهور «من لاله آزادم» از سروده‌های معروف اوست که گفته می‌شود در یکی از کوته قفلی‌های زندان دهمزنگ سروده است. محمد ابراهیم صفا در سال 1359 / 1980 درگذشته است. روحش شاد، نام و یادش جاودان است. ق. آسمایی

متن مقاله

اخبارهای کابل که درین روزها بمن رسیده است. عاید باین دورافتاده از وطن خیلی تحریرات عجیبی را داراست. این تحریرات یک سلسله بیانات رکیک و دشنام‌های غلیظ است که نظام مطبوعات هیچ حکومت مهذب نمی‌تواند آنرا اجازه بدهد. یک دسته حملات و اتهامات است که هیچ اساس ندارد. قبل از آنکه دروغ‌بافی‌های مذکور را تردید کنم، یک نکته بسیار مهم را به دنیا پی برده عنوان داراست و آن این است.

کامیابی جرنیل بی‌وفا و نمک‌ناشناس من، محمد نادر بر دو وعده او مبتنی بود. یکی بنام من و برای من خدمت کردن را وعده داده بود و اعلان نموده بود که نه خودش و نه از خاندان او اراده سلطنت را ندارند و اگر او را مجبور کنند نیز قبول نخواهد کرد و این وعده خود را همه وقت به قسم‌های شدید تحکیم می‌نمود. دوم رضا و رای ملت را شرط نهاده و قلع و قمع حکومت بچه سقا را به سبب اینکه جهل و استبداد و برخلاف راه ملت بود، مقصد خود نشان می‌داد.

بعد از آنکه این وعده‌ها را اعلان و تصریح و تاکید کرد؛ ملت همراهی او را اختیار و لهذا مشارالیه موفق شد. به مجرد موفقیت، هیچ‌کدام ازین وعده‌ها را ایفا نه کرد، بلکه ذکر هم نکرد. در اعلان‌های خود می‌گوید که ملت او را مجبور ساخته ولی تمام افغانستان می‌داند که چند نفر در سلام‌خانه موجود بود و آنها حیثیت نمایندگی ملت را چقدر داشتند و آنها چه گفتند. آیا ملت غیور قندهار، گروه دزدان

د پانویس شمیره: له 2 تر 69

را در قندهار بنام کدام شخص مغلوب ساختند و بیرق کدام شخص را برپا نمودند. ملت از اعلان نادرخان آزرده شده و از آن رو او را بدعهد، نمک حرام و بی‌وفا خطاب دادند و خواهند داد.

ازین جهت است که مشارالیه که دیروز قوای سقوی را شکست داد؛ امروز نمی‌تواند امنیت را حکم‌فرما بسازد. تا حال نتوانسته است مالیه جمع کند. البته کاری که بزور سرنیزه پیش برده است دوتا است. یکی اشاعت بعضی بیان‌های غلط و دوم منع انتخابات. از وکلا در حوالی پایتخت برای لویه جرگه بعضی اشخاص را از بعضی مناطق جمع کردند و بنام آنها يك چند اعلان برای مخالفت این مسافر شایع نمودند که خود آنها که بزور جمع شده بودند و خبر ندارند. در لوی جرگه کسی حق گپ زدن و فکر کردن نداشت. هر چه محمدنادر می‌خواست بنام آن بیچاره ها اجرا کرد و من همین نکته را در یکی از مکتوب‌های خود اسمی شاهولی‌خان سفیر نوشتم که من می‌دانم شما هرچه بخواهید بنام وکلای بیچاره می‌کنید. کلان‌شوندگان این ملت همان است که در هر قدم مرا مدافعه کردند. از پیر هفتاد ساله تا طفل دوازده ساله در رکاب من ایستاده با اشرار جنگیدند و جان‌های خود را فدای من کردند و تا من آنها را از جنگ باز نداشتیم رو نگشتانند.

این ملت همانست که کسی با مهردل‌خان، کسی با محمدهاشم خان، کسی با ارجمند محمدمین جان و کسی با غلام‌نبی خان و کسی باشجاع‌الدوله خان در شمال و جنوب در مشرق و مغرب وطن بر علیه دزدان برای من و بنام من جنگیدند. بعضی ازینها مثل عبدالرحمن خان رئیس بلدیة کابل شهید این راه گردید.

وکلاي ملت مرا بد نمی‌بینند و اگر چه از من بعضی کارها صادر شده است که خطا بودن آن را من امروز می‌دانم؛ ولی خیانت به ملک و ملت از من سر نزده است و ملت من می‌دانند که من فدای آرزوی ترقی و خدمت ایشان شده ام، با من ملت مخالفت نکرده است بلکه اوامر مرا صادقانه اطاعت نموده اند و به حکم حضرت الهی ایشان در اول مرا پادشاه ساختند و ده سال خدمت و مدد کرده در مرحله آخرین هم با لشکر من در کابل و راه قندهار تا آن وقت مدافعه کرده اند و دشمن را شکست‌ها دادند تا خود رفتن را ترجیح دادم.

لهذا افواهایی را که قلم شخص محمدنادر بنام و کلاي ملت شایع کرده از وکلای ملت نیست بلکه از خود اوست. همچنان در باب شایعه که بنام میرزا میرغلام‌خان شایع کرده است، صرف عبارت از القای يك فتنه و فساد است و نه از يك میرزای بیچاره که هیچ زبان خارجی را نمی‌داند تحریر يك مقاله با فقرات فرانسوی ناممکن است. **من هیچ چیزی بر علیه علما بعد از حرکت خود نگفته ام و نه نوشته ام، بلکه علمای سوء را هم چیزی نگفته ام.**

البته در وقت حرکت خود علمای سوء را که بچه سقاء را از من مستحق‌تر اعلان کردند و مرا بی‌سبب کافر گفتند، تکذیب کردم.

ریوتر درباره من چیزها شایع کرده است ولی خلاف حقیقت بودن ریوتر معلوم است حتی **من و ملکه را نوشته که عیسایی شده ایم.**

«نعوذ بالله منها» و این مخالفت او به من نه تنها بی‌اثر است، انشاءالله‌الکریم يك خطا است که آنرا پسان حس خواهد کرد و این نکته را محمدنادر خوب می‌داند که کل شکایات در باب من صحیح نیستند. و من یکی از مفتخرین به پیروی توحید بوده گاهی حلقه کفر در گردن خود نمی‌اندازم. ولی اگر ریوتر نگفته باشد خود محمدنادر ریوتر است و يك خبر دروغ ایجاد می‌کند که من علماء را بد گفته ام و خود را باین صورت حامی علماء جلوه دادن می‌خواهد و هم بدین صورت که خواهش روز بروز برای عودت من در وطن اظهار شده می‌رود و تعمیم یافته است؛ جلو گیری کردن می‌خواهد. من که علمای مدرسه عربیه را جمع کرده بودم آنها مرا خوب می‌شناسند که من به علماء صحیح

احترام می‌کردم، ادارات تمیز و قضاء و مفتی‌هایی که من در وزارت عدلیه جمع نموده بودم مرا خوب مسلمان می‌دانند و همین علما و مشایخ همه طرف من بودند و بس. در رکاب من و به جهت من جنگ کردند و شهید شدند که هر کس نام آنها را می‌شناسد و فتوای جمعیت‌العلماء در آن وقت نیز طبع گردیده که هر کس پالیده و دیده می‌تواند.

حملات دیگر شان عبارت از نیست که من ده کرور روپیه آورده ام.

این تماماً افترا است. چرا که ده کرور روپیه در افغانستان يك مشت موجود نبود و بانک‌های اروپا موجود است که البته از آنها پرسیده شده می‌تواند و حقیقت را منکشف کرده می‌تواند.

بهتان دیگر شان اینست که من پول‌هایی که برای اشیای خریداری در اروپا آورده و آن را در جیب خود انداختم.

این پولها در کجا بودند و از کدام درك بموجب کدام فرمان گرفته شده. مبلغی که از خزانه به سفارت‌های افغانی فرستاده شده بذریعه سفارت‌های مذکور در بدل اسلحه و کارآمد به دول فرانسه و ایتالیا تادیه شده که در حساب سفارت‌های مذکور به وزارت مالیه افغانستان موجود است. و کلا تحقیق کرده می‌توانند.

من خودم اصول بودجه حکومتی را یعنی جمع و خرچ را اول دفعه در تاریخ وطن شیرین خود معرفی نمودم. با این اراده بود که مصرف خودسرانه که روسای حکومت عموماً به خیال و خواهش نفسانی خود اجرا می‌کنند آنرا جلو گیری و به تدریج دست تصرف کیفی پادشاه را از مالیه دولت کوتاه نمایم.

چطور می‌شود این طور يك شخص را به حیف و میل پول ملت طعن بدهند. برای همین بود که تا بودجه از مجلس وزرا و شورا نمی‌گذشت به معرض اجرا نمی‌آمد. در سال آخر که شورای ملی را تجویز و انتخاب مستقیم آزاد و کلا را برای شورای ملی معرفی نمودم نیز خیال داشتم که اختیار خرچ ملت را يك درجه بیشتر از سابق بدست وکلای ملت بگذارم تا آنها به تدریج به اصول بودجه دولتی و حق شرعی و طبیعی خود آگاه شده بروند.

با تلقین و معرفی این اصول، ساده و بی‌غرضانه مرا به حیف مال مملکت محققاً متهم ساخته نمی‌توانند. البته غیرحق خلاف حقیقت گفتن، همه چیز ممکن است. من این مسأله را نه تنها در قوانین و نظامات نوشتم بلکه عملاً اجرا کردم و تحریرات من مثل اعلان خطمشی محمد نادر نبود که در آنجا صریح مسؤلیت حکومت را وعده داده و تا امروز برای مسایل مالی نی بلکه برای قتل بی‌گناهان که بی‌ثبوت امر داده می‌شود هیچ مسؤلیتی برای خودش یا برادران او یا یکی از اقربای دور دست او موجود نیست. تنها قرابت با ایشان و خویشاوندان یا به یکی از منسوبان این خاندان از هر نظامنامه بیشتر کار می‌دهد.

در باب صدراعظم که اعتراض می‌کند که من مقرر نکردم، اینطور نیست که می‌نویسد.

من در اول سلطنت خود صدراعظم اعتمادالدوله مرحوم را مقرر کردم. و ایشان مدتی با این عهده بودند ولی چون نتیجه مطلوب برای مملکت از آن حاصل نبود ایشان از آن عهده علیحده کرده شدند؛ ولی باز هم گاهی در غیاب من و گاهی با وجود حاضر بودن من، وزیر اول بی‌داشتن اسم صدراعظم بعضاً بنام وکیل مصروف این وظیفه بودند و چنانچه ایام وکالت محمد ولی خان که يك آدم صادق و خیرخواه و پاک نفس بود دلیل واضح است.

باز در سال دوم يك موقع دوم را زیر امتحان گذاشتم که اگر خداوند بخواهد اداره صدارت عظماء صحیح شود و این بود که شیر احمد خان رئیس شورا را که مناسب و لایق این کار می‌دانستم مامور

تشکیل کابینه نمودم و التوای تشکیل کابینه مربوط به این بود که چون در سال ۱۳۰۷ وکلای شورای ملی جمع می‌شوند، رئیس‌الوزراء یا از خود وکلا و یا به مشوره وکلاء اشخاص کابینه خود را انتخاب نمایند.

بی‌موقع نیست اگر من این سوال را بکنم که ممکن است يك برادر امیر، برادر دیگر صدراعظم و برادر دیگر وزیرحربیه و يك شوهر خواهر مدیر طلبگیر و دیگر شوهرخواهر معین‌دربار و بچه‌کاکا وزیردربار و نواسه کاکا وزیرخارجه و بچه کاکا معین‌حربیه و شوهردختر کاکا نائبالحکومه و يك برادر سفیر در ماسکو و برادر دیگر وزیر مختار لندن و بچه کاکا وزیر مختار پاریس و بچه ماما وزیر مختار در روم و خواهر زاده (اسدالله پسر ولینعمی شان اعلیحضرت شهید) سر سراوس باشد. آیا غیر از چپراسی‌گری جای دیگر برای دیگران می‌ماند؟ و آیا دعوی وطن‌خواهی و بی‌غرضی و حقوق‌شناسی و ملت‌پروری با این احوال سر می‌خورد؟

اعتراض دیگر شان که چرا سرک‌های قدیم را گذاشته سرک نو کشیدم.

این سوال چقدر خنده‌آور است که من مسؤول سرک کشیدن هستم؛ آن هم سرکی که در نتیجه مشوره يك هیئت مهندسی آلمانی، ایتالوی، روسی و انگلیسی زیر کار گرفته شده بود. آیا من انجینیر و یا معمار بودم که مسؤلیت عائد من است؟ اگر مراد ازین اعتراض که بین کابل و دکه و کابل و مزار شریف يك سرک منظم برای مملکت لازم شود و باید به همان راه‌های کاروان‌رو قناعت می‌شد. باز هم هر ذی‌شعور ی لزوم و احتیاج این سرک‌های نو را بخوبی فهمیده می‌تواند. قابل این نیست که حتی از چنین سوال مضحك جواب داده شود.

باز حمله می‌کند که توجه به ترمیم سرک‌ها نکردم.

اگر رجوع به وزارت مالیه شود و دیده شود که چقدر پول از بابت سرک پولی عائد می‌شد و باز چقدر حکومت از عایدات دیگر برآن اضافه کرده خرج می‌کرد ماهیت این سوال هم ظاهر می‌شود. بلی بیگاری را که يك بار شاقه بر ملت عزیز بود و از يك طرف مالیه و سرک پولی می‌دادند و از دیگر طرف مانند حیوان بالای شان کار می‌شد منع نموده بودم. اگر این امر، سهو و خطای من بود، تنها این نظریات خود محمدنادر خواهد بود نه از عالم تمدن.

می‌گوید من نظام‌نامه احتساب را اجرا نکردم.

برای نظام‌نامه مذکور به شورا امر داده شد که اول آنچه که شرع شریف، حکم می‌کند که يك آدم عامی یعنی هر فرد مسلم، بداند و بصورت يك رساله بسازند تا چاپ و در بین ملت نشر شود تا مردم برای همان احکام مبارک نزد اداره احتساب مسؤل باشند تا ازین راه تکلیف یا زحمت سوال کردن لامحدود بعضی از محتسبین خود غرض عاید مردم نشود. شورا يك جلد کتاب ساخت که نه تنها آن کتاب برای دانستن مردم عام هم زیاد بود بلکه احتساب را مبدل به حکومت کرده بود. و چون مراد از احتساب شرع شریف این نیست که مردم را دچار زحمت نماید بلکه مراد هدایت و فیض است، به شورا مشوره داده شد که ایشان نظر کافی نموده، رساله مذکور را از نقطه نظر شرع مبارک که مقرون به استعداد تعلیم دینی مردم عوام باشد اصلاح نمایند تا پس از چاپ و نشر کردن در ملت اداره احتساب جاری شود. ولی پیش از تنظیم این رساله اختلال پیش آمد و اجرای آن ماند. این نیست که از روی تساهل در اجرای فرو گذاشت شده باشد.

دیگر می‌گوید که (۱۷) فقره که جرگه پیشنهاد کرده بود در اجرا نبود.

این غلط است که می‌گویند فقرات مذکور جاری بود. وقتی که من به قندهار و سمت مشرقی و جنوبی رفتم. جرگه آنها در فقرات مذکور بعضی اصلاحات خواستند و من قبول کردم. اصلاحات مذکور از طرف جرگه محلی او شان شده بود و فقط در همان علاقه اجرا یافت نه در تمام افغانستان. بعدها که لوی جرگه فقرات مذکور را برای کل افغانستان اصلاح و تعدیل نمود ولی اجرای تعدیلات آن به طوری که لوی جرگه خواسته بود نشده بود که اختلال پیش آمد و تا آخر مطابق همان مواد اولیه جاری بود.

یکی از اعتراض‌های دیگر اینست که من تنخواه سپاهی‌ها را زیاد کردم ولی بعدها ندادم و تخفیف کردم.

چون وضعیت مالی مملکت در اثر جنگ استقلال زیاد خراب شد و این مطلب را عسکرهای غیور که ایشان از من بیشتر و بیشتر آرزومند سعادت و عزت ملک خود بوده و کمال صداقت و فداکاری را به من دارند. حس کردند از تمام قطعات نوشتند که ایشان به کمتر قناعت نموده و مملکت خود را دچار زحمت نمی‌کنند و خواستند که موجب ایشان تنزیل شود. من هم ازین همدردی و احساسات حسنه ایشان تشکر نمودم و تنخواه ایشان تخفیف شد. باز که بحمدالله تعالی حالت مالی مملکت خوب شد موجب شان عوض بیست روپیه با ماکولات به بیست و پنج روپیه رسید و تا آخر دوام داشت.

به من حمله میکنند که نفاق را در بین مردم می‌انداختم.

نعوذ بالله این بهتان محض است. گفتار و اعمال من همیشه گواه بوده است که من غیر از اتفاق و یک جهتی و همدردی به ملت عزیزم تعلیم نداده‌ام. کسانی که نطق‌های مرا شنیده‌اند. خوب می‌دانند که این محض بهتان و تهمت است.

از جمله حملات شان اینست که من چرا بخاری مسلمان را معاونت کردم.

پس ازینکه دولت روسیه استقلال بخارا را شناخت به مناسبت همسایه داری و دوستی دو دو توپ و دو فیل به قسم هدیه و یک افسر و چند افراد در اثر خواهش بخارا برای تعلیم عسکری آنجا فرستادم. این مسأله حمل بر مخالفت دولت روسیه نمی‌شود زیرا مقابله و جدال با دوتوپ سیستم قدیم و چند نفر با یک حکومت بزرگی مثل روسیه غیرممکن بوده است. نقطه نظر من استقلال دادن بخارا مقابل روسیه گاهی نبوده چه اساس سیاست من با تمام همسایه‌های افغانستان معاونت دوستانه و بی‌طرفانه بوده و این مسأله به خود محمدنادر بیشتر معلوم است. آیا چرا از خطای بزرگی که خود او در ریاست تنظیمیه خود در قطن مرتکب شده بود و من آن را اصلاح کردم، ذکر نکرده خاموشی می‌گزیند.

می‌گویند من با مهاجرین برادران هندی بدعهدی کردم.

با برادران مهاجرین هندی هیچ یک خلاف عهد نشد بلکه از آنچه در اعلان مقرر شده بود زیاده‌تر با ایشان رفتار شد. چنانچه بعضی ایشان که خواستند در افغانستان اقامت کردند و بعضی شان که خواستند برگشتند. این واضح کردنیست که احساسات و افکار مرا برادران هندی من نسبت به خود خوب می‌دانند و اظهار احساسات ایشان در وقت انقلاب نسبت به من دلیل این مدعا است. این یاهوسرابی‌ها و پروپاگانداها در احساسات خیرخواهانه من صدمه نمی‌زند چرا یکدیگر را خوب می‌شناسیم.

می‌نویسد من چرا روی خانم خود را باز کردم.

وقتی که من عازم اروپا شدم ضرور دانستم با خانم خود بروم تا مورد اشتباهات بیجای مخالفین خود نشوم باز چیزی که درین مسأله از من سهو شده باشد از درگاه خداوند غفور عفو می‌خواهم و امیدوارم چون نیت من بد نبوده است حضرت خداوند غفار و رحیم ببخشاید.

جای دیگر اظهار می‌کند که متعلمات را چرا برای داکتری زنانه به ترکیه فرستادم.

فرستادن متعلمات برای حفظ ستر و ناموس اهالی مملکت بود تا زن‌ها را از معالجه طبیب‌ها و داکترهای مرد مستغنی بسازد و باز متعلمات به مملکت برادر مسلمان فرستاده شدند نه اروپا و آنها زیر نگرانی سفارت افغانی آنجا تحصیل می‌کردند. من یقین دارم که هر آدم با ناموس می‌خواهد که ناموس آن توسط خواهران مسلمانان علاج شود. نسبت با اینکه معالج ناموسش یک مرد بیگانه باشد.

اعتراض دیگر اینجا است که من زمین‌ها و دکاکین عین‌المال را به فابریک‌ها بدل کردم.

دولت برای مهاجرین زمین‌ها و برای بعضی موسسات خود عمارات لازم داشت و از طرف دیگر بودجه مملکتی اجازه خرید را به پول نقد نمی‌داد و هم این دور افتاده وطن برای اینکه از بیت‌المال برای گذران خود با اصرار هر ساله شورای ملی چیزی نمی‌گرفتم. وزارت مالیه تجویز نمود که بقیه عمارات و زمین عین‌المال را برای دولت بخرند و به عوض آن بعضی فابریک‌هایی که چلانند آن کار دولت نبود به من بدهند. این تجویز را من قبول کردم و بعضی مردم که ایشان هنوز در کابل هستند و مخصوصاً به میرزا محمد ایوب خان امین عین‌المال که حالا وزیر مالیه است خوبتر معلوم است مشوره کردم که این فابریک‌ها اسهام شود و در معرض فروش عموم گذارده شود تا به صورت شرکت فابریک‌ها دایر شود و هم مردم مستفید شوند و هم فکر طرز شرکت فابریک‌ها در وطن پیدا شود و مردم تشویق شوند. من بسیار خوش هستم که مردم مملکت عزیزم مرا می‌شناسند طرز زندگی ساده مرا که از پوشیدن رخت کهنه و پاره هم خودداری نکرده‌ام. می‌دانند و می‌فهمند که استعمال لفظ «عیاشی» به نسبت من ظلم و بهتان است.

در باب منع و جلوگیری نکردن از شراب من اعتراض می‌کند.

ورود شراب فرو ختن شراب شدیداً موقوف بود و سخت از طرف اداره گمرک دقت می‌شد. مرتکبین آن حتی اگر مردم بسیار و کلان و مهم می‌بودند زیر جزای شرعی می‌آمدند که فرو گذاری درین باب هیچ وقت نشده، برعکس این مسأله که می‌تواند نشان دهد که در زمان موجود کسی به جزای شراب نوشی رسیده باشد ولی در وقت من این جزا اجری می‌شد.

یکی از اعتراضات اینست که چرا خائنین را به ماموریت مقرر می‌کردم.

اگر بدیده انصاف دیده شود، امروز کسانی که سر کار هستند کدام کسان هستند آیا این مردم نو از زمین روئیده اند و یا نو از خارج وارد کرده شده اند؟ اینها همان مردم نیستند که بعضی‌ها «اگر خدا نخواست» دیروز خاین بودند امروز چرا خاین نیستند. اگر امروز خاین نیستند دیروز هم نبودند غیر ازیشان که را مقرر می‌کردم از چوب که آدم تراشیده نمی‌شد. اگر می‌شود چرا محمدنادر خاین‌ها را مقرر کرده و طرفداری ایشان را می‌کند؛ اگر می‌کند، پس او هم مثل من است او چرا قابل اعتراض نیست و اعتراض بر من وارد است.

پس مسأله اینست که تمام این نوشته‌جات ساختگی و پروپا گند است و حرف دروغ و ساختگی و بی‌اثر است. علاوه بر آن کسانی که آنها را نظامات مملکت زیر محاکمه می‌گرفت ازیشان مدافعه نمی‌شد و ایشان به جزای خود می‌رسیدند. فیصله‌های محاکم و تفتیش ما که حالا هم موجود خواهد بود شاهد من است.

اینکه می‌گوید که انحصار تدریس علوم دینی با اجازه شخصی من بود، غلط است. مقرر شد که مجلسی از علمای هر ولایت در خود ولایت تشکیل شود که مجلس مذکور پس از علم‌آوری به کسانی که دارای لیاقت تدریس هستند شهادتنامه بدهد تا محصلین عمر خود را پیش مردمی که قابلیت تدریس را ندارند ضایع نکنند. تدریس دینی گاهی به انحصار اجازه من نبوده است.

من عمارات و پول بیت‌المال را به خویش‌ها و اقربای خود نه بخشیده ام اگر بخشیده ام کدام است؟ البته اگر بخشش‌ها به افراد کرده ام در اثر خدماتی که کرده بودند و از نقطه نظر تالیف و تشویق به خدمت مملکت بوده است چنانچه هر حکومت می‌کند.

حمله دیگر اینست که چرا در بست نظام تخفیف دادم.

من باندازه که دولت افغانستان توپ و تفنگ سیستم نو داشت که در دنیای امروز معمول و قابل کار است عسکر نگه داشته بودم. در صورتیکه تفنگ کاری موجود شود آیا نفری تفنگ و اسلحه به غیر از تحمیل خرج بر بیت‌المال چه بود؟ البته اگر اسلحه که از اروپا خریده ام می‌رسید و باز بی‌نفر می‌ماند من طرف اعتراض می‌شدم و گفته معترض راست می‌بود.

از اعتراضات یکی اینست که چرا روز جمعه به پنجشنبه مبدل شد.

چون دیده شد که مردم رفته رفته از فیض نماز جمعه محروم می‌شوند و روزهای جمعه هر کدام برای میله و کارهای شخصی خود نماز جمعه را ترک می‌کردند و این فریضه مبارک‌تر می‌شود تا مردم به امور شخصی خود رسیده بتوانند و در روزهای جمعه به استثنای شخص‌هایی که شرع شریف ایشان را معاف نموده است، همه مردم به نماز حاضر شوند باین جهت روز پنجشنبه روز رخصتی تعیین شد و برای روز جمعه ساعت‌های مرخصی تعیین شد تا مردم به نماز برسند. البته مردم این مسأله را حس کرده باشند که وقتی که روزهای پنجشنبه آزادی بود، چقدر نمازگزاران زیاده‌تر از روزهایی که جمعه رخصتی بود در نماز جمع می‌بودند.

اینکه می‌گوید من از پول بیت‌المال زیور خریده ام، غلط محض است. من هیچ زیور از پول بیت‌المال نخریده ام.

در باب ازدواج چون این معامله شخصی است که برخلاف دین و مذهب نبوده است حق اعتراض را هیچ‌کس ندارد.

منیاب برآمدن من از افغانستان طوری که من نوشتم باز می‌گویم برای اینکه برای سلطنت من مردم خون ریزی نکنند و بین خود جنگد من ایثار کردم و گذاشتم تا مردم بفهمند که من چقدر خیرخواه آنان بودم.

در اینجا لازم است توضیح کنم که تمام چیزهایی که می‌شد بعد از تصویب جرگه‌های محلی و شورای دولت و لوی جرگه می‌شد.

حالا که از توضیح تهمت‌های جرنیل نمک حرام خود فارغ شدم، می‌خواهم اصل علت این شایعات اهانت کارانه را در قسمت مذکور آشکار کنم. **زیرا در ابتدای ورود خود به هندوستان و به سمت جنوبی محمدنادر به من پیغام‌های دوستانه فرستاد و رفت و یک خط نیز به من ارسال نمود که مضمون آنرا برای آگاهی ملت عزیز خود عیناً نقل می‌کنم:**

«اعلیحضرتا!

تا جان در تن دارم در خیر وطن کوتاهی نخواهم کرد و از خیر شخص اعلیحضرت هم تا جان دارم نخواهم گذشت. خدای بزرگ برایم توفیق عنایت فرماید که براه خیر وطن مستقیم باشم. مقصد چون از

خدمت است قندهار و دگر سمت‌های افغانستان تفاوت ندارد. از هر جا که برای مقصود مذکور خوبتر و زودتر خدمت شود به فکر ناقصم بهتر است. خداوند معاون افغانستان و بهی‌خواهان و مترقی‌خواهان افغانستان باشد. معروضه ام را صدق دانسته انتظار نتیجه باید کرد.» (محمد نادر خیراندیش و خیرخواه)

در اثنای کار و جمع کردن مردم نیز از من خیرخواهانه دم می‌زد. حتی بعد از اعلان سلطنت نیز از خدمات من و ازینکه افغانستان را پروگرام من رو به ترقیات و تکامل خواهد برد. پس چه شد که این رنگ را گذاشت و با کمال دیده‌درایی و بی‌حیایی بر ضد من بدینگونه شایعات که عادتاً غیردشنام چیزی در آن نیست شروع کرد.

اینست تلگرام محمدنادر به من: «مرا همیشه دوست خیرخواه و صمیمی خود یقین خوا هید فرمود و از دعای خیر فراموش نخواهید فرمود. من و افغانستان خدمات شایسته اعلیحضرت را که در ایام سلطنت خویش ابراز نموده اند تقدیر کرده تاریخاً فرا موش نخوا هد شد.»

سبب اصلی اینست که در ابتدا ملت در حق مشارالیه چه بسبب همراهی که به من ابراز می‌کرد چه بسبب وعده‌هایی که داده بود منتظر بودند. چنانچه من هم اظهارات دادم که مشارالیه از خود من است و به پروگرام خود من کار می‌کند، تا که به ملت معلوم شد که این همه حرف بود و در مملکت جز منفعت خود شان و خاندان شان، جز استبداد، جهالت، خودسری و سقویت چیز دیگری حکمفرما نگردد.

و عده‌های دیگر غیر عدم قبول پادشاهی که داده بودند مثل مشروطیت آنرا نیز ایفا نکردند و درین باب بقدری که من آغاز کرده بودم نیز نکردند تا به تکمیل آن که من در خیال داشتم و دارم انشاءالله الکریم چه برسد.

ملت ازین واقعه متنفر شد. رفت که مشارالیه برای خود اعلان سلطنت کرد و چرا تمام راه‌های طی شده را ترک کرده به ارتجاع مملکت را مقابل ساخت. يك چند روزی ملت را باز هم به آوازهای غلط متردد می‌ساخت که یکی از آن این آوازه بود که شاه ولی روم می‌رود و این دور افتاده وطن را دوباره می‌آورد. چندی بعد شایع کردند که من اروپا را پسندیده ام و را ضی نیستم که دوباره به افغانستان بیایم، این دوره هم زود منفی بود و کذب بودن این خبرها نیز معلوم شد. آن وقت ملت به هیجان آمد و با آنکه از ظلم قطعی و تشدد آخرین کار گرفت. اشتیاق روز افزون مطالبه ملت برای عودت من نیز محکم تر و بلندتر شده رفت. این دوام و عروج مطالبه ملت برای عودت من ایشان را با این تشبثات و ادار نمود که شروع بر پروپاگند بر ضد من بکنند.

و اینک این سخن‌های بی‌اساس بلکه دشنام‌های سخت رکیک برای آنست که تا اگر بتوانند آرزوی ملت را محو کنند و این خیال را کم کنند.

از طرف دیگر ایشان قابل آن ثابت نشدند که در مملکت يك راه صحیح را تعقیب کنند و يك نصب‌العین برای مملکت بگذارند، و حتی در برپا کردن امنیت نیز ناکام گردیدند، و نه هیچ‌کسی بایشان از دل را ضی نیست و سر فرو نمی‌آورد.

واقعات مملکت را تعقیب کنید. همین مسأله را یقین می‌کنید. اگر چه من اعتراف می‌کنم که در اواخر عاید به بعضی چیزها از حدود اعتدال گذشته و در فرط سعادت مملکت همه چیز را فراموش کرده بودم اما رفتار من در مملکت چه از حیث مناسبات مساویانه و صلح‌پرورانه با خارجی‌ها وارد نشدم؛ به هیچکدام شان و قائم داشتن شرف ملی و چه از حیث شناختن تقاضاهای عصر و زمان برای اداره داخلی مملکت بهترین رفتار بود و آرامترین ایام، ایام من بود.

این نکته را اولترین اقوامی که به بغاوت شروع کردند، نیز درک نموده سهو حرکت خود را فهمیده بودند که فریب خورده بودند. چنانچه توبه‌نامه‌های سمت مشرقی نزد من به قندهار رسیده بود و تمام ملت از زارع تا مزدورکار و از دکاندار تا دولت‌مند و از مامور تا طالب‌العلم همه قایل آرامی و بی‌غمی ایام من بوده و هستند و اگر اراده الهی بود - در آینده نیز نه تنها مایل بلکه ن از همان آرامی و ترقی و بی‌غمی برخوردار خواهند شد.

همین اشتیاق ملت مرا دوباره روح می‌دهد؛ اینک با آنها از خلاف بودن بیانات محمدنادر و از امتنانی که از احساسات آنها در دل می‌پرورانم و از اینکه ادارهٔ مخالف مرا بی‌تحقیق قبول نکنند و از اینکه من ملت خود را فراموش نمی‌کنم و نکرده و همان محبت و احساسات در من زنده هست، پیغام می‌دهم و به بارگاه الهی دعا می‌کنم که مرا باز به خاک پاک وطنم برساند تا به کام دل در راه مقاصد دیرینه تا رمق آخر بکوشم.

«امان‌الله»

د پانو شمیره: له 10 تر 69

افغان جرمن آنلاین په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینګه کړئ maqalat@afghan-german.de
یادونه: دلیکني د لیکنیزی بني پازوالي د لیکوال په غاره ده ، هیله من یو خپله لیکنه له رالیرو لو مخکي په خیر و لولئ

شرح مختصر پیرامون اعلامیه ای تحت عنوان: "کشف الحال نادر به قلم اعلیحضرت امان الله خان"

مقدمه :

این اعلامیه تاریخی که اکنون 90 سال از آن میگذرد، در واقع دفاعیه ای است در برابر اتهاماتی که در عصر سلطنت محمد نادرشاه به شاه امان الله پادشاه پیشین افغانستان بطور رسمی و غیر رسمی وارد گردیده و شاه پیشین اتهامات را بی اساس و نادرست خوانده و در رد آن به توضیحات مختصر پرداخته است. این اعلامیه اساساً زمانی تحریر یافته (چنانکه از محتوای آن برمی آید) که شاه امان الله غازی نامه ای عنوانی محمد نادرشاه ارسال و در آن از سرنوشت جایادهای شخصی خود (عین المال) و ملکیت های ملکه ثریا تذکر داده بود. محمد نادرشاه این نامه را به لویه جرگه سال 1309 رویت داد. لویه جرگه مصوبه طویل جوابیه را با محتوای سخیف و مملو از شدت کلام به محمد نادرشاه ارائه کرد و او آنرا ضمن یک نامه مختصر به شاه امان الله ارسال نمود. شاه امان الله از متن و شیوه نگارش و اتهامات وارده و آنهم از طرف لویه جرگه بسیار متأثر و متأذی شد و به جواب پرداخت، اما چون امکان نشر آن در افغانستان میسر نبود، آنرا به حامیان خود در هند برتانی فرستاد تا با نشر آن پرده از روی حقایق برداشته شود. این اعلامیه که به درستی نوشته شده بود، در آنجا به اردو ترجمه و تکثیر و بین تعداد کثیر هواداران شاه امان الله که مخالف سلطه انگلیس در آن سرزمین بودند، دست بدست گشت و در بعضی از جراید ملی آنوقت هند به نشر رسید و اما در افغانستان کسی از ترس حکومت حتی جرأت نکرد که در آن باره زبان به کلام بگشاید چه رسد که با تکثیر آن بپردازد.

دو سه ماه بعد از کودتای 7 ثور 1357 رژیم خلقی و پرچی در صدد آن شد تا بر اختناق اوضاع در دوره سلطنت محمد نادرشاه و بخصوص دوران صدارت محمد هاشم خان صدراعظم روشنی اندازد و بعضی حقایق ناگفته تا آنزمان را بازتاب دهد. آنها برای این هدف به یک کمپاین ضد "آل یحیی" پرداختند و در ضمن به حمایت از شاه امان الله غازی مطالبی را در زمینه به نشر سپردند که یکی هم نشر همان متن دفاعیه شاه امان الله غازی بود. یک کاپی این اعلامیه که قبلاً بطور مخفی نزد شخصیت مبارز و شاعرتوانای کشور مرحوم استاد محمد ابراهیم صفا یکی از "امانیست" های مشهور که مدت 14 سال را در زندان های مخوف آنوقت (از 1311 تا 1325) گذرانده بود، از اردو به درستی ترجمه کرده و در روزنامه انیس (شماره های 14484 تا 14491 - مورخ 20 تا 28 جوزای 1357) مجال نشر یافت.

از آنوقت تا حال که تقریباً 43 سال می گذرد، کسی از این اعلامیه تاریخی شاه امان الله غازی یادی نکرد، تا آنکه بار دیگر به مساعی آقای قاسم آسمانی در پورتال وزین افغان جرمن آنلاین بتاريخ 30 سپتمبر 2021 باز نشر گردید و توجه تعدادی از علاقمندان تاریخ معاصر کشور را به خود جلب کرد.

در این مختصر کوشش میشود به بررسی بعضی نکات مندرج این اعلامیه و ارائه جواب به بعضی پرسش‌ها در زمینه، بخصوص در ارتباط با متن مصوبه لویه جرگه 1309 مطالبی بعرض رسد. اما به مقصد روشن شدن مزید موضوع لازم است تا کمی به عقب رفت و درباره رویدادهای مهم که در ظرف تقریباً یک سال منجر به سه پادشاه‌گردشی در کشور شد، نگاه مختصر و اجمالی انداخت.

سه "پادشاه‌گردشی" در مدت یک سال

دلیل عمده اقدامات آشکار و نهان انگلیسها علیه شاه امان الله از همان روزهای اول سلطنت او ریشه می‌گیرد که با اعلام استقلال افغانستان و بعد با راه اندازی جنگ سوم افغان - انگلیس ضربه محکم بر حیثیت سیاسی شان در منطقه و حتی جهان وارد شد. افغانستان با اینکار به حیث یک کشور استعمار شکن به دنیا معرفی گردید که شاه امان الله غازی قهرمان این معرکه بود. انگلیس‌ها از همان روزها در صدد انتقام بودند تا رژیم امانی را هرچه زودتر سرنگون کنند و قدرت سرکوب‌گر خود را به کشورهای تحت استعمار خود نشان دهند. از قیام خوست و اعزام عبدالکریم تا قیام شنوار و اغتشاش حبیب الله کلکانی، همه جزء توطئه‌هایی بودند که ریشه‌های عمیق آن از یک منبع یعنی انگلیسها آب می‌خورند.

اینکه انگلیسها بجای شاه امان الله خواهان بقدرت رسانیدن چه کسی بودند تا متضمن منافع شان در افغانستان و منطقه باشد و از بین چندین مدعی قدرت در آنوقت یعنی هریک علی احمد خان والی، غلام نبی خان چرخ، محمد ولیخان دروازی و سپه سالار محمد نادرخان کدام یک مطلوب نظر شان بود، جواب واضح است که هیچیک به اندازه محمد نادرخان و برادران مناسبتر برای انگلیسها نبود. اما مشکل کار در آن بود که محمد نادرخان و اکثر برادرانش برای چند سال از وطن دور و از حلقه مستقیم قدرت در کشور بیرون بودند و آنها نمی‌توانستند از خارج اقدام نمایند و در داخل نیز قدرت لازم نداشتند. بنابراین انگلیسها پلان تاکتیکی برای این منظور طرح کردند تا در قدم اول توسط تحریک قیامها در شنوار و جلال آباد دولت مجبور شود قوای نظامی بیشتر به آنجا اعزام دارد و بدانوسیله بنیه دفاعی در کابل ضعیف گردد و در عین حال زمینه پیشرفت قوای کلکانی بطرف کابل مساعد شود. علاوه بر این جذب قبلی بعضی اراکین پر قدرت دولت بسوی مخالفین، در نظر بود تا از یک سو اطراف شاه خالی شود و از سوی دیگر مقاومت قوای دولت در برابر گروپ کلکانی خنثی گردد. مسلم بود که در این وضع شاه راه دیگر نداشت، جز آنکه یا تسلیم شود، یا فرار کند و یا در مقاومت کشته شود. لذا در این سناریو، قدرت بدست حبیب الله کلکانی می‌افتد و آنوقت کنار زدن او از قدرت کار دشوار نخواهد بود.

با اجرای دقیق این طرح در عمل، آخرین تلاشهای شاه امان الله مؤثر نیفتاد و شاه در اثر برپا شدن غائله "سقوی" مجبور شد تا از سلطنت استعفی دهد و به تاریخ 24 جدی 1307 (14 جنوری 1929) به قندهار برود و سلطنت را به برادر خود سردار عنایت الله خان واگذارد. اما این واگذاری چند روزی بیش دوام نکرد و بالاخره برطبق پلان حبیب الله کلکانی به قدرت رسید. پادشاهی حبیب الله در طرح انگلیسها یک دوره انتقالی بسیار کوتاه مدت و ناپایدار تلقی میشد که باید به سهولت سقوط میکرد و بجای آن محمد نادر خان و برادران که از فرانس و از طریق هند راهی وطن شده بودند، بدون مانع و مشکل بزرگ به سلطنت میرسیدند. با آنکه اینکار به همان سهولت که حدس زده میشد، عملی نشد و هشت ماه پرمشقت را در بر گرفت، اما بالاخره آرزوی دیرینه برآورده شد و سلطنت افغانستان به کسانی تعلق گرفت که مطلوب انگلیسها و از اعتماد آنها برخوردار بودند.

هنوز قوای کلکانی برای گسترش قدرت در سایر نقاط کشور در حال جنگ بود و قوای محمدنادرشاه در سمت جنوبی دچار پراکندگی که در قندهار مردم برای اعاده مجدد سلطنت شاه امان الله غازی قیام کردند و با حمایت دیگر اقوام بخصوص هزاره ها آماده جنگ با قوای سقوی شدند و تا حواشی غزنی رو به پیشرفت گذاشتند. در آنجا بین حامیان و مخالفان شاه برخوردهایی صورت گرفت و خطر جنگ و کشتار بین اقوام به شدت بروز کرد. شاه با دیدن این وضع تصمیم گرفت به برادرکشی خاتمه دهد و از اعاده سلطنت بگذرد و کشور را ترک کند. اوبا ایراد یک بیانیه کوتاه در حضور جم غفیری از مردم قندهار آخرین پیام خود را عنوانی ملت اعلام کرد و گفت: (برگرفته از کتاب: "جنبش مشروطیت در افغانستان"، نوشته - پوهاند عبدالحی حبیبی، چاپ جدید، صفحه 236 - 237)

«مردم عزیز من! به یقین بدانید که من این مناظر دل شکن جنگ داخلی و قبیلوی را تحمل کرده نمیتوانم و نمیخواهم شما برای بازگشت تخت و تاج من به چنین کارها دست یازید!

پس من باید بروم، تا من موجب چنین کشتار و خونریزی نباشم. شما ملت عزیزم زنده و افغانستان باقی خواهد ماند، ولی روسیاهی ابدی مسؤلیت این هنگامه ای ناشایست بنام من ثبت میشود. درحالیکه من از روز اول شاهی خود تعهد سپرده بودم که برای حفظ استقلال و تمامیت مملکت و سعادت و وحدت شما مردم تمام افغانستان کار میکنم!

ببینید! علت بدبختی مردم ما در دوره های سابق تاریخ این بود که شهزادگان برای بدست آوردن مقام شاهی باهمدیگر به جنگ و دشمنی ها و عداوت های قبیلوی برانگیخته اند. من میخواستم دوره شاهی من چنین نباشد و به جای اینکه مردم را به جنگ یکدیگر سوق دهم، باید منادی دوستی و وحدت و سعادت و اخوت تمام مردم افغانستان باشم. چون اکنون می بینم که شما به جنگ داخلی قبیلوی گرفتار می آئید، اینک من میخواهم میدان را به مردم خود افغانستان اعم از موافقان و مخالفان خود بگذارم، شما باهمدیگر جور بیائید. من مسؤلیت جنگ خانگی شما را برای بازستانی تخت شاهی به ذمت خود گرفته نمیتوانم. یک اودرزاده ای من به پاره چنار رسید(مقصد سپه سالار محمد نادرخان است) و دیگر برادر روحانی من (مقصد حضرت نورالمشایخ است) در همین جا نشسته و جنگ خانگی را در میدهند، ولی من مرد اینکار نیستم و توصیه من به شما اینست که: باهمدیگر کنار بیائید، اتفاق کنید، استقلال خود را نگهدارید و وطن خود را به دشمنان خارجی مسپارید. من فردی از شما هستم، اگر شما سعادت مند اید، عین سعادت و مسرت من است. ولی اگر این چنین به خاک و خون بغلطید، موجب بدبختی و ملال دائمی من خواهد بود». سپس شاه این شعر واقف لاهوری را خواند:

جنگ تو صلح، صلح تو جنگ است + + + من به قربانت این چه نیرنگ است

میروم تا نشنوی نامم + + + اگر نام من، ترا ننگ است

و درخاتمه گفت: «فی امان الله»

غازی امان الله خان بروز 2 جوزای 1308 مطابق با 23 می 1929 ذریعۀ موتر سرحد افغانستان را عبور کرد و در مقابل تهانه سرحدی چمن خود را به سرحددار انگلیس معرفی نمود و ورود او به سرعت به اطلاع نایب السلطنه لارد ارواین رسید. نایب السلطنه با شنیدن این خبر باخوشی فریاد زد و گفت که: «بلاخره از شر او خلاص شدیم!» و بعد هدایت داد «اکنون از هیچ قسم رعایت با او دریغ نشود... نه بحیث یک پادشاه... بلکه بحیث یک پناهنده، لیکن به هیچ صورت اینجا مانده نمیتواند، باید هرچه زودتر خاک هند را ترک نماید.» (زمانی، داکتر عبدالرحمن: "بازنگری دوره امانی و توطئه های انگلیس"، جلال آباد، 1391، صفحه 462)

د پانو شمیره: له 13 تر 69

افغان جرمن آنلاین په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینگه کړئ maqalat@afghan-german.de

یادونه: دلیکنی د لیکنیزی بنی پازوالی د لیکوال په غاړه ده، هیله من یو خپله لیکنه له رالیرلو مخکې په خیر و لوی

در اینجا بيمورد نخواهد بود با اختصار به دلایل و انگیزه های عمده سردی روابط و اختلاف نظر بین شاه و سپهسالار محمد نادرخان اشاره کرد که موجب برکناری و یا استعفی اواز مقام عالیۀ وزارت حربیه و تقررش به حیث وزیر مختار افغانستان در پاریس گردید: اولین دلیل به دوران مذاکرات صلح با انگلیس ها برمیگردد به این زعم که نادرخان خواهان کنار آمدن با انگلیسها و قبول کمک مالی آنها در مقابل عدم تصدیق معاهده دوستی و همکاری با اتحاد شوروی بود و اما دلیل عمده دیگر همانا عذرخواهی نادرخان به حیث وزیرحربیه و سپهسالار کل قوا و مسئول امنیت کشور از رفتن جهت سرکوبی شورشیان سمت جنوبی (شورش منگل) بود که برخلاف نظر شاه از دلجوئی و موافقه با مطالبات شورشیان طرفداری میکرد. علاوهً اتکای بیشترشاه امان الله به افسران و مشاوران نظامی ترکیه خاصاً جمال پاشا دلیل دیگر بود که نادر خان با آن خوشبینی نشان نمیداد. در عین زمان رقابت های ذات البینی اراکین دولت از جمله فزونی صلاحیت ها و نفوذ محمد ولی خان دروازی و صلاحیت بیشتر محمود طرزی در امور دولت در تشدید این اختلاف نقش داشت. همچنان گفته میشود حینیکه محمد نادرخان به ریاست تنظیمیۀ قطغن و بدخشان منسوب گردید، در این مأموریت بدون اطلاع دولت واستیذان شاه امان الله به همکاری با آزادی خواهان - فعال برضد حکومت شوروی پرداخت و شایع شد که او اینکار را به مشوره انگلیس ها انجام داده بود. در جوار دلایل فوق یکی هم در ارتباط با برهم زدن نامزدی خواهر شاه با محمد هاشم خان برادر محمد نادرخان بود که بر مناسبات خانودگی اثر منفی گذاشت. (مأخذ بالا...، صفحه 418 تا 420)

پس از استعفای شاه امان الله غازی از سلطنت و جانشینی دو روزه سردار عنایت الله خان کشور در دست قوای حبیب الله کلکانی افتاد و موصوف به حیث امیر جدید زمام امور را در دست گرفت و در مدت تقریباً 9 ماه سلطنت او اوضاع کشور به شدت رو به بحران رفت. با ملاحظه این احوال که هنوز امان الله خان در قندهار بود و از محمد نادر خان برای اعاده سلطنت خود به برگشت بوطن دعوت کرد و توصیه نمود تا از راه روسیه خود را به کشور برساند، اما سپهسالار محمد نادرخان با برادران خود محمد هاشم خان و شاه ولی خان که در شهر نیس فرانسه گرد هم آمده بودند، ظاهراً به هدف نجات کشور از بحران و اما باطناً به مقصد رسیدن خودش به سلطنت که آرزوی دیرینه او بود، بتاريخ 5 دلو 1307 (25 جنوری 1929) از فرانسه رهسپار هند برتانوی شدند. آنها بتاريخ 3 حوت (22 فبروری) آن سال به بمبی و سه روز بعد به وسیله قطار آهن (ریل) به پشاور رسیدند و بتاريخ 16 حوت (7 مارچ) از طریق "کُرَم" (Kuram) داخل افغانستان گردیدند و از آنجا مبارزه و تبلیغات خود را علیه رژیم سقاوی آغاز و به تدارک قواء پرداختند. سپهسالار محمد نادرخان و برادرانش از تاریخ ورود به کشور تا رسیدن به سلطنت راه دشوار و پرمشقت را پیمودند و بارها مواجه به شکست و عقب نشینی گردیدند، لکن دست از کار نکشیدند و با ذرایع مختلف به تجمع اقوام جنوبی در صف خود پرداختند و به کمک آنها و قسماً وزیری های ماورای سرحد توانستند خود را پس از هفت ماه نشیب و فراز زیاد به کابل برسانند.

محمد نادرخان در طول راه از بمبی تا خوست در هر موقع به نمایندگان مطبوعات که هدف برگشت او را سؤال میکردند، چنین جواب میداد: «من در آمدن به افغانستان، مقصد شخصی ندارم، من خواهان تاج و تخت نیستم، من یک ثالث بالخیر هستم، از احوال موجودۀ اعلیحضرت امان الله خان متأسف هستم و برای خیر شخصی شان و منافع جامعه کار خواهم کرد، مراد من قیام امن و صلح در افغانستان است، هر کس را ملت به پادشاهی قبول کند، من به او بیعت خواهم کرد؛ من برخلاف شاه امان الله خان عمل نخواهم کرد.» (کشکی، برهان الدین: "نادر افغان"، چاپ اول، کابل، 1310، صفحه 349 و 351)

دو روز بعد از آن که قوای قومی زیر نظر سردار شاه ولی خان سقوی ها را در کابل به شکست مواجه و حبیب الله کلکانی را با تعدادی از یارانش مجبور به فرار ساخته بودند، سپهسالار محمد نادرخان بتاريخ 23 میزان 1308 (15 اکتوبر 1929) از چهلستون به کابل آمد و در قصر سلام خانه با تجمع عده ای از مردمان سرشناس بطور دراماتیک قبول پادشاهی کرد.

از روزی که شاه امان الله غازی ترک وطن کرد و به ایتالیا مهاجر شد و از روزیکه محمد نادرشاه به همان عجله و سرعت در سلام خانه ارگ در کابل قبول پادشاهی و اعلام سلطنت کرد، فضای بی اعتمادی و توأم با ترس مبنی بر برگشت احتمالی شاه سابق به کشور و یا دست کم فعالیت او در این راستا ذهن محمدنادرشاه و برادران و اعوان او را مکدر می ساخت. این نگرانی را در عین زمان انگلیس ها نیز داشتند و با جدیت مراقب تماسها و رفت و آمدهای امان الله غازی در خارج کشور بودند. در کابل محمد نادرشاه و برادرش محمدهاشم خان صدراعظم شروع به بازداشت و زندانی ساختن صدها هوادار شاه سابق کردند و نیز تعدادی از آنها را به بهانه های مختلف به قتل رسانیدند و با ادامه اینکار برای چندین سال توانستند تا از فعالیت "امانیست ها" جلوگیری نمایند و چنان ترس و رعب را در دل مردم جا دادند که هیچکس جرأت نداشت نامی از امان الله خان را به زبان براند. هر جا و محلی به نام و یا نشانه ای از یادگار او بجا مانده بود، همه را از بین بردند؛ قصر دارالامان و مکاتب امانی و امانیه را تغییر نام دادند؛ نه تنها نام او را از صفحات کتاب ها زدودند، بلکه کتب و آثار مهم تاریخی را جمع آوری و از بین بردند؛ در هجو و بدنامی شاه سابق از هیچ سخنی دریغ نکردند؛ برای تحریف حقایق به نفع خود به نشر کتب و نوشته های دستوری پرداختند، چنانچه یکی از آنها کتاب تاریخ "نادرافغان" بود که ظاهراً به قلم برهان الدین کشکی اما در واقع زیر نظر شخص محمدنادرشاه نوشته شد و در ماه میزان 1310 به چاپ رسید و نیز کتاب "بحران و نجات" محی الدین انیس را بزعم خود دستکاری نمودند. البته شرح این موضوعات در این مختصر نمی گنجد و داستان بسیار دراز دارد.

دولت برتانیه که از زمان شاهزادگی و بعد طی ده سال سلطنت شاه امان الله با او میانه خوب نداشت، میکوشید به نحوی هرچه زودتر به سلطه او پایان دهد و بجایش شخص مطلوب خود را به قدرت برساند. بعد از آنکه شاه مذکور کشور را ترک و مقیم ایتالیا شد، مامورین استخباراتی انگلیس او را سایه وار تعقیب و نظارت میکردند، چنانچه وقتی شاه سابق برای زیارت بیت الله شریف در ماه حمل 1310 (اپریل 1931) از ایتالیا ذریعه کشتی روانه مکه معظمه شد و در عین زمان چند نفر از حامیان فعال او نیز به آنجا رفته بودند، این سفرمایه نگرانی شدید مقامات انگلیسی گردید. آنها در هراس بودند که مبادا امان الله غازی با تغییر لباس و چهره عربستان را به عزم ورود به مناطق قبایلی جوار سرحد افغانستان ترک کند و در آنجا با موجودیت حامیان خود به اقدامات علیه رژیم نادری و برگشت مجدد به سلطنت اقدام نماید. انگلیسها در این ارتباط به فعالیت های مراقبتی زیاد دست یازیدند که جریان آن طی تلگرامهای متعدد بین دپلماتهای ذیربط در موضوع تبادل گردید. در اینجا بيمورد نخواهد بود به نکات مهم یکی دو تلگرام طور نمونه اشاره شود: در تلگرام مورخ 14 اپریل 1931 کمشنر عمومی ایالت سرحدی شمال غرب ذکر گردیده که: «جنبش سرخپوشان عبدالغفار [خان] با قضیه امان الله ارتباط نزدیک دارد و این واقعیت که امان الله همین حالا با پاسپورت دارای نام مستعار سفر میکند، تبدیل آن و ناپدید شدنش را آسان می سازد...»؛ تلگرام 29 جون 1931 وزارت خارجه انگلیس به مکوناچی وزیرمختار آن دولت در کابل از قول مارشال شاه ولی خان سفیر افغانستان در لندن و سپس پاریس اطلاع میدهد که مارشال موصوف گفته است: «از تبلیغات غازی امان الله خان در داخل

افغانستان و بین باشندگان بمبئی و کلکته بمبئی ندارد، اما خطر و این یک خطر حقیقی است که در سرحدات آزاد وجود دارد. تمجید دوامدار از شاه امان الله به حیث قهرمان ملی و شاه نادر شاه بحیث کسی که برای خوشنودی انگلیس ها کار میکند، مانع کوبیدن آن قبایلی میشود که در سرحد دیدگاه خصمانه نسبت به حکومت برتاینه دارند. نتیجه شاید برای حکومت فعلی افغانستان فاجعه بار باشد، اما بصورت مجزا برای حکومت هند نیز خوشایند نخواهد بود. جریان این تبلیغات عمدتاً از طرف هند می آید و اگر هم باشد بصورت بسیار ناچیز از اتحاد جماهیر شوروی.» در تلگرام مذکور از قول شاه ولی خان سفیر علاوه شده است که: «این خطر به حکومت اعلیحضرت [پادشاه انگلیس] کاملاً این حق را میدهد که البته درخفا اقدام نموده و از حکومت ایتالیا بخواهد تا از سوء استفاده امان الله از پناهندگی که به او عطا کرده اند، جلوگیری کند».

همچنان در یک تلگرام سفیر انگلیس در جده عنوانی دفتر خارجه آن کشور آمده است: «یک یک کاپی جزوه [رساله] 9 صفحه ای که توسط شاه سابق به دري نوشته و در مکه توزیع شده است، به حکومت هند [برتانی] فرستاده شد. این رساله حاوی دفاع مفصل از گذشته خودش و سوء استفاده نادر [محمد نادرشاه] میباشد». به احتمال قوی مقصد از "جزوه 9 صفحه ای" فوق الذکر همین اعلامیه است که تحت عنوان "کشف الحال نادر به قلم اعلیحضرت امان الله خان" اخیراً در این پورتال به مساعی آقای قاسم آسمانی باز نشر گردیده است.

باید خاطر نشان ساخت که تا آنوقت شاه سابق برای روشن شدن حقایق و دفع اتهامات وارده بر خودچند بار به نوشتن اعلامیه ها و مقاله ها پرداخته و آنرا به وسیله حامیان خود در هند برتانی و قبایل سرحدی فرستاده که بعضی از آنها اقبال نشر را در جرید هندی آنوقت پیدا کردند. از جمله اولین اعلامیه او بعد از ترک کشور در بمبئی بود که در دسترس مطبوعات آنجا قرار گرفت و سپس نامه دیگر او بتاريخ 5 مارچ 1931 در جریده "زمیندور" در لاهور به نشر رسید که موجب شد تا نایب السلطنه هند برتانی طی یک فرمان خاص نشر همچو نوشته ها را در آنجا ممنوع قرار دهد و با مقامات دولت افغانستان درمورد جلوگیری از ورود کاپی های نشریه و پخش تبلیغات برای خنثی کردن آن همکاری نمود. (برای شرح مزید در باره نگرانی های دولت برتانی و ارسال تلگرام های متعدد مبنی بر تعقیب شاه در سفر حج دیده شود: داکتر زمانی، مأخذ بالا...، صفحه 492 تا 502)

خلاصه اینکه محمد نادرشاه و برادرانش با ترسی که از برگشت شاه سابق به کشور داشتند، بسیار نگران بودند و لذا هر آنچه از دست شان بر می آمد برای تخریب شخصیت و بدنامی شاه امان الله در داخل کشور دریغ نمیکردند و میکوشیدند او را منفور مردم جلوه دهند و بر اجراءات ده ساله سلطنت او یکدم قلم نغیبه بکشند و نامش را از صفحه تاریخ کشور محو سازند. همچنان در خارج از کشور به کمک استخبارات انگلیس همه رفتار و تماسهای شخصی، نامه ها، مصاحبه ها و اعلامیه های او را با جدیت زیر نظر داشتند تا مبادا در دسترس مردم در داخل کشور قرار گیرند و بر کسانیکه مظنون به اینکار می شدند، شدیدترین جزا را اعم از زندان و اعدام نه تنها بر متهمان، بلکه بر تمام فامیل و خانواده آنها تطبیق میکردند که مثالهای فراوان در این زمینه وجود دارند.

اکنون با این شرح مختصر فوق بر میگردد به اصل موضوع یعنی بررسی نکات مهم اعلامیه امان الله غازی تحت عنوان "کشف الحال محمدنادر به قلم اعلیحضرت امان الله خان" و طوریکه در آغاز گفته شد، دلیل نوشتن این اعلامیه به مقصد دفع اتهامات وارده بر او بود که بیشتر در ارتباط با مصوبه لویه جرگه 1309 در جواب پرسشی برای سرنوشت جایداد شخصی او در وطن عنوانی محمد نادرشاه

ارسال کرده بود؛ محمد نادرشاه موضوع را به لویه جرگه رویت داد و لویه جرگه جوابیه شدیدالحن را به تصویب رسانید که همچو چیزی قبلاً در آجرات دولت نظیر نداشت و اینکار موجب برآشفتگی شدید شاه سابق و انگیزه ای برای نوشتن اعلامیه مذکور گردید.

در شیوه تحریر اعلامیه مطالب طوری گنجانیده شده که بیشتر شکل سؤال و جواب را دارد یعنی نویسنده اعلامیه نخست اتهامات وارده را علیه خود مطرح کرده و سپس به هر یک آن جواب گفته است. با پیروی از همین روش در اینجا کوشش میشود تا مباحث متفرقه اعلامیه را درج شماره کرده و در ذیل هر فتره نخست متن اعلامیه را گنجانیده و سپس با مراجعه به مأخذ دیگر در آن باره معلومات ارائه گردد.

موضوع اول: "بد عهدی"

در اعلامیه آمده است: «اخبارهای کابل که درین روزها بمن [امان الله غازی] رسیده است، عاید باین دور افتاده از وطن خیلی تحریرات عجبی را داراست. این تحریرات يك سلسله بیانات رکیک و دشنام های غلیظ است که نظام مطبوعات هیچ حکومت مهذب نمیتواند آنرا اجازه بدهد. يك دسته حملات و اتهامات است که هیچ اساس ندارد. قبل از آنکه دروغ بافی های مذکور را تردید کنم، يك نکته بسیار مهم را به دنیا پی برده عنوان داراست و آن این است.

کامیابی جرنیل بی وفا و نمک ناشناس من، محمد نادر بر دو وعده او مبتنی بود. یکی بنام من و برای من خدمت کردن را وعده داده بود و اعلان نموده بود که نه خودش و نه از خاندان او اراده سلطنت را ندارد و اگر او را مجبور کنند نیز قبول نخواهد کرد و این وعده خود را همه وقت به قسمهای شدید تحکیم مینمود. دوم رضا و رای ملت را شرط نهاده و قلع و قمع حکومت بچه سقا را به سبب اینکه جهل و استبداد و برخلاف راه ملت بود، مقصد خود نشان میداد. بعد از آنکه این وعده ها را اعلان و تصریح و تأکید کرد؛ ملت همراهی او را اختیار و لهذا مشارالیه موفق شد. به مجرد موفقیت، هیچکدام ازین وعده ها را ایفا نه کرد، بلکه ذکر هم نکرد. در اعلانهای خود میگوید که ملت او را مجبور ساخته ولی تمام افغانستان میدانند که چند نفر در سلام خانه موجود بود و آنها حیثیت نمایندگی ملت را چقدر داشتند و آنها چه گفتند. آیا ملت غیور قندهار، گروه دزدان را در قندهار بنام کدام شخص مغلوب ساختند و بیرق کدام شخص را برپا نمودند. ملت از اعلان نادرخان آزرده شده و از آن رو او را بدعهد، نمک حرام و بیوفا خطاب دادند و خواهند داد.»

برای شرح موضوع فوق بهتر است به مأخذ معتبر و شاهدان عینی که آگاه از مسائل و تاحدی با محمدنادرشاه و خانواده او دوست و همکار بوده اند، مراجعه کرد. از جمله یکی هم غازی جرنیل یار محمد خان وزیری است که در کتاب خاطرات خود تحت عنوان "دافغانستان دخیلواکی او نجات تاریخ" که به اهتمام پسر شان فدا محمد نومیر در پشاور در سال 1379 در 353 صفحه به نشر رسیده مطالب مهم تاریخی را به حیث یک شخص حاضر و شاهد در اکثر رویداد های آنوقت در قید قلم آورده و به آن ماهیت یک سند معتبر تاریخی بخشیده است. جرنیل وزیری هم در جبهه جنوبی در جنگ سوم افغان و انگلیس با تعداد کثیر از بزرگان و جوانان قومی خود اشتراک کرده بود و هم به همراهی قوای سپهسالار محمد نادرخان علیه قوای سقوی رزمیده و در فتح کابل به حیث بزرگ قوم وزیری نقش بسزا داشته است. اقوام وزیری و میسود از مخالفان انگلیسها و درعین زمان بر علیه حکومت سقوی بودند و از برگشت مجدد شاه امان الله غازی به سلطنت حمایت میکردند. به همین لحاظ لشکر قومی آنها بار اول در محل "علی خیل" جاجی در پکتیا تجمع کردند و در یک جرگه با سپهسالار

محمدنادرخان به مذاکره پرداختند. در این جرگه یارمحمد خان به نمایندگی از لشکر وزیر و میسود خطاب به محمدنادرخان گفت:

«سپهسالار صاحب! امروز این عده قوای جنگی و با شهامت در میدان علی خیل جمع شده اند، خاص به اعتبار فرمان اعلیحضرت غازی امان الله خان میباشد که بتاریخ 12 حمل 1308 وزیر صاحب عبدالاحد خان [مایار] به ما سپرده بود. ولس با شهامت وزیرستان و بزرگان شان که اکثریت آنها در اینجا حاضر اند، وجیبه خود را در ماه ثور ادا کردند و به حمایت از غازی امان الله خان تا اورگون رسیدند، اما افسوس که اعلیحضرت غازی امان الله خان در غزنی در برابر یک عده محدود کوچی ها مقاومت کرده نتوانست و ما واپس بدون جنگ به وزیرستان برگشتیم. بار دوم در ماه جوزا ما به قلعه نظامی اورگون حمله کردیم و قلعه مذکور را از نزد قوای حبیب الله تصرف کردیم و در همین وقت من و دیگر بزرگان لشکر یک نامه را بوسیله پسر حاجی صاحب نواب خان (فیض محمد) به شما فرستادیم.

جناب سپهسالار صاحب! تحت قیادت من این 4500 افراد جنگی عزم و اراده کردیم با قربان کردن جان خود اگر تاج و تخت را از دست حبیب الله نگیریم و خود را به کابل نرسانیم و وطن را نجات ندهیم، آنوقت برای فرد فرد ما ننگ و بی غیرتی میباشد.»

جرنیل یار محمد خان در ادامه به تشکیل یک مجلسی اشاره میکند که در 21 ربیع الثانی سال 1348 ق [3 میزان 1308 مطابق 24 سپتمبر 1929] حوالی ساعت ده بجه صبح در چونی (قلعه نظامی) علی خیل با موجودیت سپهسالار محمد نادرخان، جرنیل شاه محمود خان، مولوی صاحب الله نوازخان و تعدادی از بزرگان قومی دایر گردید و در این جرگه سپهسالار نادرخان بیانیه داد و بر مکلفیت های مشترک و ضرورت همکاری تأکید کرد. در نتیجه این مذاکرت همه باهم تحت 15 فقره توافق کردند و تعهد سپردند که برطبق مواد مندرجه آن عمل میکنند.

در ماده پنجم این پیمان آمده است: «بعد از نجات وطن سلطنت به اعلیحضرت غازی امان الله خان و یا به یکی از اعضای خاندان اوسپرده میشود»؛ در ماده ششم ذکر شده است که: «تا آمدن اعلیحضرت غازی امان الله خان، سپهسالار صاحب وکیل سلطنت میباشد.»

جرنیل وزیری در ادامه می نویسد: «بعد از توافق و فیصله جرگه سپهسالار صاحب محمدنادرخان که بسیار پریشان و نا قرار بود، از بزرگان ما یکبار دیگر تعهد گرفت که تا گرفتن کابل و تا محو کردن توان حبیب الله آنها در کنار هم می ایستند و برای بجا کردن ننگ و عزت باهم متحد میباشند. ما با محمد نادرخان تعهد کردیم و در همین کوه های علی خیل جاجی که بنام کوه های "سفر" یاد میشود، نادرخان و بزرگان ما همه در قرآن [مجید] امضاء کردیم که تطبیق تمام فیصله های جرگه را به گردن می گیریم و با حبیب الله هیچ گونه مصالحه نمیکنیم...» (برای شرح مزید و نیز متن هریک از مواد پیمان "علی خیل" دیده شود: کتاب خاطرات جرنیل یارمحمد خان وزیری: "دافغانستان د خپلواکی او نجات تاریخ"، پشاور، 1379، صفحه 256 تا 261)

جرنیل وزیری می نویسد که: پس از پایان جرگه رئیس صاحب فقیر محمد خان مهمند مرا گوشه کرد و گفت: "جرنیل صاحب محبت و علاقه من به اعلیحضرت غازی امان الله خان در قلب من است و محبت شما هم با او. شما که افراد جنگی وزیر و میسود را برای نجات افغانستان و حمایت از اعلیحضرت غازی امان الله خان به میدان آورده اید، در این کار عظیم و خدمت بزرگ نباید فریب

بازیهای سیاسی را بخورید، به عهد و پیمان محمد نادرخان باور نکنید.» (مأخذ بالا... صفحه 263 - 264)

جرنیل یارمحمد خان وزیری در صفحات اخیر کتاب خاطرات خود عنوان درشت دارد: "د سلطنت پرسر د مشرانو دوگانگی او د نادر خان عهد شکنی" که بعضی قسمت های مهم آنرا در اینجا از نظر می گذرانیم. او می نویسد: «بعد از فتح کابل برای حفاظت شهر و کابلی ها افراد جنگی ما با اخلاص و صداقت بهره میکردند، زیرا در آنوقت در شهرنه پولیس بود و نه عساکر که این وظیفه را انجام دهند و اگر هم تعدادی بودند، نمی شد بر آنها اعتماد کرد.... محمدنادر خان در آنوقت در جاجی بود و در موقع فتح کابل نه حکومت و نه دولت وجود داشت. وارث و صاحب وطن به خارج رفته بود و برگشت او در یک روز و یک هفته ممکن نبود و نیز شخص نامدار دیگر در آنجا نبود که تا برگشت اعلیحضرت غازی امان الله خان امور مملکت به او سپرده و بالایش اعتماد شود. ما در بین سرداران کابل تنها با سپهسالار و برادرانش شناخت داشتیم. سپهسالار محمدنادرخان در علی خیل جاجی به بزرگان قومی ما وعده داده و او هم در قرآن امضاء کرده بود که در صورت فتح و کامیابی به اعلیحضرت غازی امان الله خان و یا یکی از خانواده سراج تاج و تخت را می سپارد. لذا ما بزرگان کوهی به انتظار ورود سپهسالار صاحب محمدنادرخان بودیم. او در روز فتح کابل در علی خیل بود.»

جرنیل وزیری می نویسد: «محمدنادرخان سه روز بعد از فتح کابل به کابل رسید که از طرف قوای ما و بزرگان قومی استقبال شد و سپهسالار فتح کابل را برای ما مبارکی داد و بزرگان قومی را چنان در بغل گرفت که گویی سنگ حجرالاسود را در آغوش گرفته باشد.... محمدنادرخان شب چهارم را به قصر چهلستون گذرانید و برادرانش و اقارب نزدیکش با سران لشکر ناجی به همراه او بودند. ما بزرگان قوم وزیر و میسود دوباره به سنگرهای خود برای حفاظت کابلی ها به بهره و گزمه برگشتیم. فردا که بیست و دوم میزان بود، من با تعدادی از افراد جنگی و بزرگان صبح آن روز برای ملاقات سپهسالار محمدنادرخان [به چهلستون] رفتیم، تا با او در باره سلطنت و دعوت برگشت از اعلیحضرت غازی امان الله خان صحبت کنیم، اما مردم زیاد در آنجا بودند و قرار شد که در آن باره در یک دیدار جداگانه صحبت کنیم.»

او در ادامه می افزاید: «روز بیست و سوم میزان بود که بزرگان قومی ما و لشکر فاتح به معیت سپهسالار صاحب بطرف شهر کابل حرکت کردیم. سربازان ما با نواختن دهل و خواندن سرود های ملی و اتن و هم با دادن شعارهای زنده باد غازی امان الله خان در طول راه پرداختند و به همان قصری رسیدیم که دیوارهای سفید آن با خون افراد جنگی ما رنگین شده بود و برای فتح آن هفت ماه را سفر کرده بودیم.... محمدنادرخان و بزرگان قومی ما در محلی در ارگ توقف کردیم که "سلام خانه" یاد می شد و در آنجا سرشناسان شهر کابل و دیگر سرداران برای استقبال سپهسالار جمع شده بودند و بعضی از اعضای سفارتخانه ها نیز دیده می شدند. مردم از محمدنادر خان استقبال گرم کردند و خوش آمدید گفتند. بزرگان قومی در جاهای معین نشستند و محمدنادرخان در صدر مجلس ایستاده شد و وقتی غلغله حاضران و زنده باد گفتن ها پایان یافت، محمد نادرخان یک بیانیه کوتاه داد و از زحمات و تلاشهای خود یاد کرد و تمام کارنامه های نجات را به خود و برداران خود نسبت داد و ما بزرگان قومی زیر نظر او نشسته بودیم و اما از خادمت و تلاشهای ما کمترین تذکری نداد و پس از یادآوری زحمات خود، در باره سلطنت از پیشنهاد برگشت دوباره اعلیحضرت غازی امان الله نیز یاد کرد که با این پیشنهاد عده ای از سرشناسان کابل و سرداران با صداهای بلند همراه با هلهله

د پانو شمیره: له 19 تر 69

افغان جرمن آنلاین په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پټه له مور سره اړیکه ټینګه کړئ maqalat@afghan-german.de یادونه: دلیکنی د لیکنیزی بنی پازوالي د لیکوال په غاړه ده، هیله من یو خپله لیکنه له رالیرلو مخکې په خیر و لولئ

خواهان رسیدن محمد نادرخان به سلطنت و جلوس او بر تخت شدند و این افراد چاپلوس برای اخذ مقام دست بیعت به نادرخان دراز نمودند که در بین این افراد یک تعداد سران قومی و برادر امان الله خان [شهباز محمد امین جان] نیز شامل بود. ما سران وزیر و میسود در این همه در جاهای خود نشسته بودیم و رفقای ما از من انتظار داشتند که چیزی بگویم. من که اوضاع و حالت آنجا را خوب درک کرده و به نفس های طامع بعضی سران قومی دیگر پی برده بودم که برای اخذ نایب سالاری و حکمرانی بعضی آنها چنان عطش دارند، بهتر دانستیم که ما بزرگان وزیر، میسود و تنی حرکتی از خود نشان ندهیم و به محمدنادرخان در بیعت نکردن خویش بفهمانیم که ما از جریان ناراض هستیم و برخلاف عهد و پیمان قرانی کار کرده است. اگرچه میتوانستیم در آن مجلس مخالفت خود را ابراز کنیم، اما اینکار موجب برخورد بین لشکر ناجی ارگ و شهرکابل میگردید و هم از طرف دیگر حبیب الله تا آنوقت بصورت قطعی در افغانستان شکست نخورده و چون در شمالی، قندهار و مشرقی طرفداران او هنوز فعال میباشند و خودش هم زنده و سلامت در کوهدامن مصروف فعالیت است و از برخورد داخلی ما استفاده میکند و ممکن است با یک قدرت کم بتواند بار دیگر کابل را از دست ما بگیرد، لذا ما موضوع بیعت و قبولی بیعت را به یک وقت دیگر موکول کردیم که ما و محمدنادرخان وقتی تنها شویم، فراموشی عهد و پیمان او را در مجلس سلام خانه بیاد او خواهیم داد.» (خاطرات جرنیل وزیری...، صفحه 329 تا 333)

جرنیل وزیری متعاقب توضیحات فوق در قید یک عنوان درشت دیگر "محمدنادرخان ته دهغه دعهد شکنی یادونه" می نویسد: «وقتی در محل سلام خانه ارگ به مناسبت ورود محمد نادرخان مجلس به پایان رسید و یک تعداد افراد برای رسیدن به مقامها در آینده با او بیعت کردند، ما اقوام جنگی وزیر و میسود بدون کدام سخن از ارگ بیرون شدیم و به سنگرهای خود برگشتیم و به گزمه و پهره خود صادقانه ادامه دادیم. فردای آن که در جرگه بودم، فقیر محمد خان مهمند رئیس جنگلات روی به من کرد و گفت: "یارمحمد خان من در گل غوندی [علی خیل] به توجه شما رسانیده بودم که از محمدنادرخان توقع نبرید. بیعت روز گذشته یک بازی سیاسی خوب بود....»

وزیری می افزاید: «وقتی محمد نادرخان روز بعد ما را نزد خود خواست، ضمن امتنان از خدمات ما گفت: "اگر در دیدار ما ها وقفه پیدا شود، از من گلايه نکنید؛ من امروز هم به همان عهد و پیمان ایستاده هستم که ما و شما در جاجی برآن دعا [قَسَم] کرده بودیم". بعد از ختم گفتار سپهسالار محمدنادرخان، الله نواز خان، زلمی خان منگل، عبدالغنی خان گردیزی و محمد گل خان هم سخنانی گفتند و بعد از آنها من به نمایندگی از همه بزرگان وزیر و میسود چند کلمه در مجلس گفتم و باز هم اشارتاً از باز گردانیدن اعلیحضرت غازی امان الله خان یادآور شدم که در جواب محمد نادر خان پس از بیانیه کوتاه درباره خدمات ما در راه نجات وطن گفت: "من بر همان عهد و پیمان علی خیل ایستاد هستم. شما به سخنان افراد غیرمسئول گوش ندهید و از حرکات احساساتی آنها چشم بپوشید و پس از آوردن آرامی و امنیت فیصله شما عزیزان فیصله ما برادران است". محمدنادرخان در وقت خداحافظی خطاب به من گفت: "یارمحمد خان! انشاءالله و تعالی کارها قدم بقدم درست میشود؛ با اعلیحضرت امان الله خان به تماس می شویم که بوطن برگردند. اینکار وقت میخواهد" و سپهسالار محمدنادرخان در آخرین سخنان خود که با ما داشت اطمینان داد که او بر عهد و پیمان خود که باما در علی خیل جاجی بسته بود، استوار است.» (مأخذ بالا صفحه 333 تا 337).

از آنجائیکه در متن فوق الذکر اعلامیه در باره چگونگی محفل بیعت به محمد نادرخان در "سلام خانه" اشاره شده است، ایجاب میکند تا توجه را به چشمدید یک شاهد عینی دگر جنرال عبدالرزاق خان

قوماندان عمومی قوای هوایی و مدافع هوایی در رژیم شاهی معطوف دارم که به حیث یک صاحب منصب مسلکی و تحصیل یافته در رشته هوایی در وقت بیعت به سپهسالار محمد نادرخان در "سلام خانه" ارگ حضور داشت و در مورد اینکه چگونه او به پادشاهی رسید، چشم دید خود را در کتاب خاطرات خود تحت عنوان "افغانستان در جریان زندگی من" از آن مجلس چنین بیان میکند: «بعد از اشغال کابل توسط قوای مارشال شاه ولی خان، سپه سالار محمد نادرخان [از چهلستون] به کابل تشریف آوردند. بروز تشریف آوری شان یک عده مامورین اسبق ملکی و عسکری و یک تعداد سرشناسان و یک تعداد مردم جنوبی به سلام خانه گردهم آمدند و منتظر تشریف آوری وی شدند. بعد از چندی تخمین ساعت یازده بجه سپهسالار نادرخان با دو برادر شان مارشال شاه ولی خان و جنرال شاه محمود خان و همچنان محمد گل خان مومند و الله نواز خان داخل شدند و محمد نادرخان لباس ملکی به تن داشت و کرتی اش به طرز عسکری چهار جیبه و برجست و موزه بپا داشتند، بر سر خود لنگی خاکی زده بودند. مارشال شاه ولیخان و جنرال شاه محمود خان لباس های خاکی پوشیده بودند با چکمه های جاجی که بالای چکمه قطارها به کمر و شانه داشتند. لباس خاکی، چپلی، کلاه و لنگی به سر داشتند؛ محمد گل خان [مومند] لباس وطنی و الله نواز خان لباس ملکی در برداشت. مردم چک چک کرده بعد از آن سپهسالار محمد نادر خان فرمودند که: "وظیفه من بود که آنهایی را که تاج و تخت افغانستان را غصب کرده بودند، از قدرت براندازم و چنانچه انداختم. حالا وظیفه شما مردم است که پادشاه خود را انتخاب کنید."»

دگر جنرال عبدالرزاق خان در ادامه می نویسد: «پس از این گفتار فیض محمد خان زکریا و غلام محمد خان وردک به وکالت حاضرین گفت که: "همه ما، شما را به پادشاهی خود قبول کردیم."، سپهسالار نادر خان فرمود که: "شما فکر کنید امان الله خان هم موجود است و دیگر اشخاص هم موجود است. ممکن شخص دیگری را در نظر بگیرید؟" باز همین دو نفر به وکالت همه گفتند: "نه، ما شما را به پادشاهی خود قبول میکنیم؛" در این وقت سپهسالار کمی عقب رفته با برادر ها و هیئتی که همرايش بود، مثل محمد گل خان و الله نواز خان سرگوشی کردند و بعد از یک دو دقیقه سرگوشی پس آمدند و بمردم [حاضرین] گفتند: "در صورت اصرار شما من پادشاهی شما را قبول کردم"..... بعد از آن اعلیحضرت از سلام خانه تشریف بردند.» (کتاب "افغانستان در جریان زندگی من"، کابل، 1384، صفحه 31 - 32)

در جوار مطالب فوق الذکر جا دارد که نظری هم به بیانات سپهسالار محمد نادرخان انداخته شود که در مجلس سلام خانه و قبول سلطنت به نقل از کتاب "نادر افغان" (ظاهراً نوشته برهان الدین کشکی) ایراد نموده بود که متن آن طولانی است و از نظر ادبیات فراتر از یک نطق آزاد پنداشته میشود. سپهسالار در این نطق خود گفت:

«برادران و عزیزانم! به تقریب این موفقیت قوای قومی افغانستان که بفضل الهی و مدد روحانیت حضرت نبوی در طرد نمودن و تشننت دزدان بیشراف و رفع نمودن آنهمه مظالم و وحشت و دفع نمودن آن مصائب و نگبت که از شامت اعمال بندگان خدا و سوء رفتار عمال ماضی شما و دگر علل واقع شده است، کامیاب شده ایم هر قدر که بدرگاه الهی شکر گذاری کنیم کم است. اگر در انطفای این آتش که در افغانستان افروخته شده و تمام موجودیت وطن محبوب ما را در احتراق گرفته بود، لطف الهی و باز در عالم اسباب شجاعت و غیرت ملی و وحدت پسندی شما ملت عزیزم بذل مجاهدت نمیکرد

البته این سیل موحش بنیان سلامت ملت و استقلال مملکت ما را اگر کمی دگر دوام میکرد از پا می انداخت.»

محمدنادرخان پس از ابراز امتنان از حضار و باقی ملت که در راه نجات کشور با او معاونت عملی و مالی کرده اند، در ادامه بیانات خود با اشاره با مشکلات بسیار که پس از رسیدن به وطن مواجه شده و اما از عزم خود منصرف نشده است، چنین گفت: «هرچند از روی سنجش و تدقیق موفقیت من درین اقدام بزرگ که همه ملت خواهان و وطن دوست ها از اصلاح و اداره آن مایوس بودند و من هم در اصلاح و تحلیل آن بمشکلات عظیمی سردچار شدم، فی هزار یک هم متصور نبود، با انهم من مایوس نشدم، طپیدم و کوشیدم و به رقم رقم ملت را بمفاد و مضرت شان داناندم تا اینکه... با اینقدر یک موفقیت نائل شدم که امروز ما و شما بکمال مسرت در همچو ازدحام جمعیت انبوه خوشبختانه جهت شکرگذاری ازین مراسم ربابیه اجتماع ورزیده ایم... چون این موفقیت ما و شما الی آلان بکلی تمام نشده و هنوز هم رگ و ریشه این خطرات و اندیشه در هرکنار و گوشه موجود و به پیش روی ما و شما کارهای بسیار است، لذا نباید که ما به نشاط این مظفریت سرشار و بمظاهر فرحت گرفتار شویم. باید نه تنها ما و شما این اخگرهای شعله افروز انقلاب را بالمره خاموش کنیم، بلکه بتلافی این نقصانات وارده که از هر حیث و هر جهت وطن را بمشکلات انداخته است، نیز صرف مساعی جدی ورزیم.»

از قول نویسنده کتاب آمده است که: در این محل از طرف جمهور حضار غلغله های مسرت باری که با تکبیر و تهلیل ممزوج بود، بالا شده تماماً تکلیف سلطنت را به جناب محمدنادرخان غازی تقدیم کرده و در قبولیت آن اصرار و این موضوع از هر گوشه و کنار تکرار میشد... تا اینکه متفقاً و متحداً آوازهای زنده باد اعلیحضرت محمدنادرشاه غازی نجات و استقلال بخشای افغانستان طنین انداز فضا شد. جناب سپهسالار که از دیدن این اوضاع و اصرار عموم بحیرت و دهشت فرو رفته بودند. بعد از تفکر و تعمق این غلغله را با اصرار و قرار آتی در موضوع عدم تحمل بارگران سلطنت برنطق خود دوام دادند و گفتند: «قصد من گاهی شخصیت نبوده و نه هست من خیال سلطنت را نداشته و ندارم. پادشاهی یک امر انتخابی است و بایستی اجماع ملت یکنفر را اولی الامر خود انتخاب کنند، البته تا وقت تشکیل لویه جرگه افغانستان من بحیث وکالت کار خواهم کرد، اما پادشاهی را متقبل شده نمیتوانم. بگذارید تا نمایندگان ملت از تمام افغانستان جمع شده در اطراف انتخاب پادشاه آینده خود مذاکرات مکفیه نموده هرکسی را که با اکثریت مطلقه انتخاب کنند البته که ما هم اطاعت آنرا از اسباب مفخرت خود دانسته بکمال مسرت با او بیعت میکنیم و در تحت اوامر او خدمت ملک و ملت را مینمائیم. مطلب من از ابتداء چنانچه در جراید دنیا اعلان نموده ام هدف من رفع این بحران و خانه جنگی و مظالم سقو و بوجود آوردن وحدت ملی عمومی بوده است که خوشبختانه به آن موفق شدیم... همین افتخار و اعتبار بما کافی است که بمانند یک عسکر فداکار افغانستان من و عامه افراد خاندانم تفنگ را بشانه گرفته همان وظیفه مقررۀ خود مانرا انجام دهیم و امر سلطنت را باتفاق عمومی و آرای ملت بگذاریم و هر شخص را که ملت انتخاب میکند، ما بکمال مسرت باو بیعت میکنیم.»

باز هم از قول نویسنده کتاب آمده است که: غلغله عمومی [بالا شد که] "پادشاه ما شمائید که همیشه از ما دستگیری کرده اید و در حصول مفاخر ملی وطنی ما دائماً فداکاری کرده اید... ما در افغانستان همچو کسی را سراغ نداریم که طاقت و تحمل این بار گران را داشته باشد... از تمام ولایات افغانستان کم و بیش اشخاص درین محضر حضور دارند و همه معتقد اند که جز از ذات شما سزاوار این مقام

دیگر [کسی] نیست.... لذا ما از حضور شما که به عذر و الحاح و کمال مسرت و رضا شما را به پادشاهی و اولی الامر خود قبول میکنیم. رجا و تمنا داریم که ضرور بصد ضرور این خدمت مملکت را قبول کنید و باین حس قدردانی ما صدمه وارد نکنید.... در اینجا عموم اعیان و معاریف کابل و شش گروهی و تمام وکلای افغانستان در عصرمانی و سفوی پکابل آمده بودند [؟؟] برای دست دادن بیعت و اطاعت بحضور این ذات با دیانت طویت هجوم آوردند و پروانه وار اطراف این شمع ضیاءبار افغانستان را در حلقه گرفته عموماً به حضور شان عرض فدویت و اخلاص و صمیمیت را مینمودند و بهمین صورت گویا افغانستان ازین بحر پر از طغیان انقلاب، این گوهر گرانبایه را بدست آوردند و این پادشاهی بالاستحقاق اعلیحضرت محمدنادرشاه غازی که بطیب خاطر و اتفاق آرای عمومی و اکثریت مطلقه و اصرار و الحاح متمادیه که ما بشمه از آن اشاره کردیم، مصداق صحیح این آیه شریفه گردید: "ان الارض بیننا العبادی الصالحون" (برگرفته از کتاب "نادر افغان"، نویسنده - برهان الدین کشکی، کابل، تاریخ طبع 23 میزان 1310، صفحه 576 تا 587)

با شرح فوق برگرفته از مآخذ فوق اکنون قضاوت بدست خوانندگان محترم است که در زمینه چه فکر میکنند.

موضوع دوم: مصوبه فرمایشی لویه جرگه

در اعلامیه آمده است: کاریکه [محمد نادرشاه] بزورسرنیزه پیش برده است، دوتا است: یکی اشاعت بعضی بیان های غلط و دوم منع انتخابات. از وکلا درحوالی پایتخت برای لویه جرگه بعضی اشخاصی را از بعضی مناطق جمع کردند و بنام آنها یک چند اعلان برای مخالفت این مسافر شایع نمودند که خود آنها که بزور جمع شده بودند و خبر ندارند. در لویه جرگه کسی حق گپ زدن و فکر کردن نداشت. هرچه محمد نادر میخواست بنام آن بیچاره ها اجرا کرد و من همین نکته را در یکی از مکتوب های خود اسمی شاه ولی خان سفیر نوشتم که من میدانم شما هرچه بخواهید بنام وکلای بیچاره می کنید. کلان شونندگان این ملت همان است که در هر قدم مرا مدافعه کردند. از پیرهفتاد ساله تا طفل دوازده ساله در رکاب من ایستاده با اشرار جنگیدند و جان های خود را فدای من کردند و تا من آنها را از جنگ بازداشتیم رو نگشتاندد.

وکلای ملت مرا بد نمی بینند و اگر چه از من بعضی کارها صادر شده است که خطا بودن آن را من امروز میدانم؛ ولی خیانت به ملک و ملت از من سرنزده است و ملت من می دانند که من فدای آرزوی ترقی و خدمت شان شده ام، با من ملت مخالفت نکرده است بلکه اوامر مرا صادقانه اطاعت نموده اند و به حکم حضرت الهی ایشان در اول مرا پادشاه ساختند و ده سال خدمت و مدد کرده درمرحله آخرین هم با لشکر من در کابل و راه قندهار تا آن وقت مدافعه کرده اند و دشمن را شکست ها دادند تا خود رفتن را ترجیح دادم.

لهذا افواهایی را که قلم شخص محمد نادر بنام وکلای ملت شایع کرده از وکلای ملت نیست، بلکه از خود اوست».

برای شرح نکات فوق الذکرا اعلامیه لازم است نخست نگاه مختصر به خصوصیات و موضوعات مطروحه لویه جرگه 1309 انداخت:

حکومت با نشر فرمان شاهی بتاريخ 18 سنبله 1309 (9 سپتمبر 1930) لویه جرگه را در کابل دائر نمود که در آن از 207 نفرمامورین عالی رتبه و 18 نفر اعضاء کوردیپلماتیک مقیم کابل (به حیث سامع و مشاهد) و به تعداد 299 نفر از شخصیت های مطلوب ولایات به حیث نماینده گان مردم دعوت بعمل

آمد تا در لویه جرگه اشتراک نمایند که تعداد اشتراک کنندگان به شمول شخص صدراعظم و وزراء در این لویه جرگه جمعاً به 525 نفر رسید. جرگه تحت ریاست محمدهاشم خان صدراعظم که از طرف شاه برای انجام این وظیفه تعیین شده بود، در قصر "ستور" (وزارت خارجه) دائر گردید. با آنکه هدف اصلی تدویر این لویه جرگه بطور غیرمستقیم همانا گذاشتن مهر مشروعیت بر سلطنت محمد نادرشاه بود، اما در اجندای رسمی آن موضوعات فرعی از جمله تصویب لایحه انتخابات شورای ملی، لایحه وکلای مجلس مشوره ولایات، نشانها و القاب دولت، تصویب رنگ و نشان بیرق گنجانیده شده بود. علاوه بر یک موضوع دیگر بطور عامدانه و غیرمعمول که طرح آن در لویه جرگه مورد نداشت، نیز مطرح گردید و آن نامه های شاه سابق مبنی بر سرنوشت ملکیت های او و ملکه ثریا در کشور بود که موضوع بحث اصلی در این نوشته است.

شاه سابق غازی امان الله به دلیل مشکلات اقتصادی که در ایتالیا داشت بار اول به مارشال شاه ولیخان (برادر محمد نادرشاه و شوهر خواهر خود) که سفیر افغانستان در لندن بود، نامه خصوصی نوشت و در یک قسمت آن یادآور شد: «از اینکه حاصلات سرمایه من کفاف اعاشه عائله ام را نمیکند، از شما خواهش میکنم که زود برایم معلوم کنید که ثروت عین المال من و جایداد ثریا [ملکه] را در کابل کی اداره میکند و برای ما چطور خواهد رسید و برادر عزیزم نادرشاه چه خیال دارند که بدانم؟...»

چون جوابی قاطع از شاه ولیخان نیافت، تلگرام مختصر بتاريخ 28 جوزای 1309 رسماً عنوانی شخص محمدنادرشاه ارسال نمود، به این عبارت: «بحضور اعلیحضرت غازی! اموال و املاک و فابریکه های عین المال من و ثریا و اولادهای من در دست کیست و کی آنها اداره میکند؟ حکومت چه نظریه دارد؟ امان الله - روما»؛ (در اینجا باید خاطر نشان کرد که شاه امان الله غازی در زمان سلطنت خود اراضی شخصی خود و ملکه را به دولت داده و در مقابل فابریکه های پشمینه بافی و چرمگری کابل را بنام عین المال یعنی دارائی شخصی برای خود گرفته بود.)

اعلیحضرت محمدنادرشاه نامه های شاه سابق را به لویه جرگه رویت داد و لویه جرگه متن ذیل را به تصویب رسانید و آنرا به شکل یک مکتوب تقدیم حضور محمدنادرشاه کرد. نظربه اهمیت تاریخی این تصویب که با الفاظ شدیدالحن و کلمات نامناسب و افتراء آمیز که نشانه ای عمیق از عداوت و کینه حکومت جدید علیه شاه سابق را انعکاس میدهد، در اینجا متن مکمل مصوبه عیناً اقتباس میگردد:

«بحضور مبارک اعلیحضرت پادشاه معظم غازی! [مقصد محمد نادرشاه است] والاحضرت صدراعظم [سردار محمدهاشم خان] تلگرام امان الله خان را که بحضور شما مخابره نموده و مکتوبی که به والاحضرت وزیر مختار در لندن نوشته، به مجلس لویه جرگه قرائت فرمودند. درین خواهش و تمنائیکه امان الله خان از اعلیحضرت مینماید، از آن بی انصافی های بزرگیست که بر زخم های ملت ستم کشیده نمک می پاشد و در انظار ملل متمدن خود را مفتضح و رسوا میکند.

امان الله خان قبل از آنکه این مطالبه بیجا را از حکومت ما مینمود، باید فکر و سنجش میکرد که عین المال نام که در افغانستان موجود بود، از کدام سرمایه تشکیل یافته و از کدام آمدنی روز بروز در آن می افزود؟ آیا از رهگذر تجارت بود، از زراعت، از آمدنی فابریکه صنعتی بود؟ منابع این عین المال چه بود که بعد از دارائی حکومت افغانستان ثروت درجه اول را احراز مینمود؟ مبرهن است که از خزینه جواهرات گرانبها و اشیائیکه مهم و ذی قیمت ساخته میشد، بدست پادشاه می بود و بصورتیکه در دنیای امروزه مروج و متداول است، اسباب زیب و زینت انائنه خاندان شاهی از دارائی حکومت تشکیل می یافت، اما مالک آن ملت بود. اشیای مذکور مال حکومت و مال بیت المال مسلمین است. به

مناسبتی که در افغانستان یک اصول صحیح در دست موجود نبود، خانواده سلطنتی همه این هستی و دارائی را مایملک خود شمرده عاقبت در ذیل عین المال بشمار آوردند. اعلیحضرت امیر شهید که این نکته را بدرستی فهمیده بودند، بخود امان الله خان و تمام مامورین افغانستان که اکثریت فعلاً موجود است، معلوم میباید که این اشیاء و جواهرات گرانها را در قید دفتر آورده، هر وقت اظهار و بیان مینمود که این مال حکومت افغانستان است و برای پنج روز به اهالی حرم عاریت داده شده، آیا امان الله خان که خودش این کیفیت و حقیقت را میداند، به چه صورت این مطلب را به پادشاه و حکومت ما پیشنهاد مینماید!»

در ادامه این مصوبه آمده است: «باز خود امان الله جائیکه فابریکه و جائیکه منابع حاصل خیز و پرمفعت مملکت بود، نام عین المال را بالای آن گذاشته داخل دارائی خود آورد. اگر امان الله خان این چنین عین المال میخواست، ثابت شد که اولین خائن بیت المال مسلمان ها خود امان الله خان بوده اگر دیگران خیانت میکردند، به تبعیت اجراءات خیانت خودش مینمودند. درحالیکه امان الله خان دوره مسافرت اروپا نموده بود، طلا درکابل باقی نمانده وزارت مالیه شب و روز در خریداری طلا و هندوئی صرف مساعی داشت، پول هنگفتی را بخارج فرستاد که امان الله خان برای افغانستان اسباب ترقی خریداری نماید، اما امان الله خان غازی بجای اینکه پول حکومت را بمصارف حقیقی آن که خریداری اسباب ترقی بود، برساند، پول را در بانک گذاشت. یک اندازه فابریکه هائیکه خریداری نموده بود، پول قیمت آنرا نپرداخته به قرض خریداری کرد و ملت عاجز را قرضدار ساخت. امان الله خان وقتیکه مملکت و حکومت و ناموس ما ملت را بدست سقاوی گذاشت، جمیع جواهرات و خزاین اندوخته حکومت افغانستان را به خارج برد که جراید دنیا در همان موقع تمام را انتشار داد، حال آنکه امان الله خان در اروپا دارای عمارات متعدد و پول کثیری میباید و اسهام میخرد و مفاد حاصل میکند، از پول کیست؟»

«اعلیحضرتا! [مقصد محمدنادرشاه است] ما از شما استدعا میکنیم و بحضور شما عرض میداریم که شما وکیل و حافظ حقوق قاطبه ملت افغانستان میباشید، آنچه را که از خزینه و فیه حکومت افغانستان امان الله خان غازی در خارج برده و امروز به پول ما عیش و عشرت مینماید، از وی مطالبه شود و ما را بحق برسانند. امان الله خان را در افغانستان مالک خانه، زمین و هستی نمیدانیم و بیت المال مسلمین را که بنام عین المال جمع کرده بود، چنانچه شما در اول جلوس خود به بیت المال ضمیمه نمودید، حقوق خود و ملت خود دانسته به امان الله خان میگوئیم: شما که از ما عین المال مطالبه مینمائید، آیا ما خزانه و جبه خانه و تمام دارائی حکومت خود را که خود بردید و مابقی را بدست طبقه جهال و دزد سپردید، از کدام اشخاص مطالبه کنیم؟ آیا نتیجه اعتمادیکه ما شما را به پادشاهی خود برگزیده بودیم، همین بود که شما حکومت ما را به جماعه قطاع الطریق سپرده وطن ما را صحنه خون ریزی و انسان کشی نمائید؟ آیا جناب شما و عائله شما قدر و قیمت داشت یا حیات جامعه که برای سلامت خود حیات جامعه را در خطر انداختید؟ اگر شما حقیقتاً حقوق شناس میباشید، خطبات و بیانات خود را که در میز خطابه و مواقع نطق خون خود و اولاد خود را بزبان در راه ترقی و تعالی ما می ریختانید، بیاد آورده درین حال فقر و پریشانی حکومت ما آرزو های خود پسند و نامشروع شما، ما را با این حال گرفتار نمود و از جهت اخراج طلا و جواهر افغانستان که شما خارج کرده اید، امروز نرخ پول ما بدرجه صفر افتاده، پول ما ملت عاجز را در خارج بعوض قرضه که شما برای ما حاصل کرده اید، پرداخته باقی آنرا به حکومت متبوع تسلیم کنید تا ثابت کرده باشید که بیانات شما شمه از حقیقت داشت و ما هم بتوانیم برای تأمین حیات آینده خود ثروتی داشته باشیم. ما

د پانو شمیره: له 25 تر 69

افغان جرمن آنلاین په درنښت تاسو همکارۍ ته راښوولې. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینګه کړئ maqalat@afghan-german.de
یادونه: دلیکنی د لیکنیزې بڼې پازوالې د لیکوال په غاړه ده، هیله من یو خپله لیکنه له رالیرلو مخکې په خیر و لولئ

ملت عاجز از حق خود گذشته نمیتوانیم و باز به حکومت متبوعه خود پیشنهاد میکنیم بهر ذریعه و وسیله که ممکن است حقوق ما را از امان الله خان بگیرید. تحریر یکشنبه 22 سنبله 1309» محل امضای وکلای لویه جرگه (برگرفته از کتاب: علم فیض زاد: "جرگه های بزرگ ملی افغانستان"، 1368، صفحه 144 تا 147) (*به تبصره مختصر در این ارتباط در پاورقی پایان این قسمت دیده شود)

سپس اعلیحضرت نادرشاه به استناد مصوبه فوق نامه مختصر به این عبارت را به جواب شاه سابق از طریق حکومت فرستاد: «اعلیحضرت شهپارغازی که خود میدانستند که این پول بنام عین المال از ثروت بیت المال متدرجاً مجزا گردیده و بمصارف مخصوص میرسید، در اول جلوس خود فرمان صادر نمودند که به منبع اصلیش واپس اعاده شود یعنی چون این ثروت مال بیت المال بود، واپس به بیت المال ملحق گردید.» (غبار، میرغلام محمد: "افغانستان در مسیر تاریخ"، جلد دوم، صفحه 101 برگرفته از شماره 14 مورخ اول میزان 1309، جریده دولتی اصلاح)

در متن مصوبه لویه جرگه همچنان بطور اعتراض تذکر رفته که گویا شاه امان الله غازی زمین ها و دکاکین عین المال را به فابریکه ها بدل کرده است. در این مورد امان الله غازی در اعلامیه خود جواب گفته و تصریح نموده که چرا او به تبادله زمین ها و دکاکین ملکیت خود (عین المال) با دو فابریکه پرداخته بود؟ او در برابر این اعتراض در اعلامیه خود تحت عنوان "کشف الحال نادر.." شرح مختصر دارد و می نویسد: «دولت برای مهاجرین زمین ها و برای موسسات خود عمارت لازم داشت و از طرف دیگر بودجه ممکت اجازه خرید را به پول نقد نمی داد و هم این دور افتاده وطن برای اینکه از بیت المال برای گذران خود با اصرار هر ساله شورای ملی چیزی نمیگرفت. وزارت مالیه تجویز نمود که بقیه عمارات و زمین عین المال را برای دولت بخرند و به عوض آن بعضی فابریکات که چلانند آن کار دولت نبود، به من بدهند. این تجویز را من قبول کردم و بعضی مردم که ایشان هنوز در کابل هستند و مخصوصاً میرزا محمد ایوب خان امین عین المال که حالا وزیر مالیه [در کابینه محمد نادرشاه] است (موصوف بعد از مدت کوتاه مورد سوء ظن شاه قرار گرفت، از وزارت برکنار و برای مدت طولانی در حصر خانگی زیر نظارت گرفته شد - کاظم) خوبتر معلوم است، مشوره کردم که این فابریکه اسهام شود و در معرض فروش عموم گذارده شود تا بصورت شرکت فابریکه ها دایر شود و هم مردم مستفید شوند و هم طرز فکر شرکت فابریکه در وطن پیدا شود و مردم تشویق شوند. من بسیار خوش هستم که مردم مملکت عزیزم مرا می شناسند، طرز زندگی ساده مرا که از پوشیدن رخت کهنه و پاره هم خودداری نکرده ام، می دانند و می فهمند که استعمال لفظ "عیاشی" به نسبت من ظلم و بهتان است» (برگرفته از متن اعلامیه امان الله غازی)

در این ارتباط قابل ذکر است که شاه امان الله غازی برای تشویق صنایع در کشور "نظامنامه تشویق صنایع" را در سال 1302 نافذ ساخت که بر اساس آن یک تعداد سهولت ها از جمله معافیت های گمرکی و مالیاتی برای وارد کردن ماشین خانه های خورد و کلان مثلاً نساجی و غیره شرح داده شده و برای ماشین خانه ها تا پنج جریب زمین بدون قیمت داده می شد و امور تشویق صنایع را بدوش وزارت تجارت گذاشته بود.

در جای دیگر اعلامیه ادعا شده است که: «من از پول بیت المال زیور خریده ام، غلط محض است. من هیچ زیور از پول بیت المال نخریده ام.» در این ارتباط غبار در جلد دوم کتاب خود به نامه یا مصوبه فوق الذکر لویه جرگه تماس گرفته می نویسد: «اینکه در باره او [مقصد غازی امان الله شاه

است] گفتند نقود و جواهر خزانه ملت را بسرقت برده است، مورد تردید است، زیرا او در حالت اضطرار و به ناگهانی به ترک افغانستان مجبور گردید و فرصت تاراج

خزاین را نداشت، جز آنکه مقدار کوچکی را با خود برده باشد. زندگی آینده او درایتالیا و شدت احتیاجش به پول، خود مؤید این نظر است.» (غبار... صفحه 102)

غباربازهم می نگارد: «نادرشاه که کلمه عین المال امان الله خان را بمثابة خیانت ملی شمرده بود، از همین عین المال مذموم، تمام زمینهای زراعتی ملکه ثریا واقع تنگی سیدان کابل را به برادر خود شاه محمودخان وزیرحربیه داد، چنانکه باغها و عمارات و اراضی دولت و اشخاص را در کابل و پغمان و جلال آباد به افراد خاندان خود داده بود و این ها هریک صدها میلیون دالر و افغانی در خارج کشور "عین المال شخصی" دارند؛ حتی باغ ارگ سلطنتی را نیز این خانواده "دشمن عین المال" بین خود تقسیم و ترکه کردند...» (غبار... صفحه 103)

ازپادشاهی که مصارف عروسی خود را وقف تأسیس یک مکتب انائیه و یا اعمار یک شفاخانه مخصوص اناث کرد و پادشاهی که معاشات چند ساله خود را برای انکشاف معارف تخصیص داد، چگونه میتوان بر او اتهام سرقت نقود و جواهرات خزانه ملت را وارد کرد؟ در این ارتباط به دو متن ذیل توجه شود:

در سال 1293ش (1914م) وقتی شهزاده امان الله عین الدوله با مسماة ثریا طرزی درشهر کابل نامزد شد، امیر حبیب الله خان مراسم عروسی آنها را در برج عقرب سال مذکور مدنظر گرفت و در پی آن شد که با مصارف زیاد و در طول هفت شبها روز جشنی در کابل برگزار و اقسام زیورات و البسه تهیه سازد. عین الدوله این تمهید گزاف خرجی را خوش نداشت و ورقه پیشنهادی بحضور پدر خود به این عبارت تقدیم کرد: «اگر اراده اعلیحضرت همایونی شرف تعلق پذیرد که همین مبالغ تخصیص یافته مراسم عروسی هفت شباروزی برای تأسیس یک باب مکتب انائیه یا یک باب شفاخانه انائیه بصرف برسد و ملت از آن مستفید شده یک تذکار ابدی و یادگار دائمی برای این مراسم بماند و از اسرافات بیهوده بی ثمر صرف نظر شود، عین مرحمت خواهد بود. امیر حبیب الله خان از این اندازه همت و رشادت سومین پسر خود سخت متعجب شد و بحیرت رفته و بعداً شهزاده مکرم بلند اقبال سردار امان الله خان عین الدوله را سزاوار تحسین و آفرین دانسته مبلغ هنگفتی را که برای مراسم عروسی تخصیص شده بود، مطابق پیشنهاد پسر دانشور خود برای مؤسسات عرفانی و صحی تعیین فرمود و اجراء مراسم عروسی و نکاح را بروفق نظریه عین الدوله بطور خیلی ساده و مختصر فرمان داد.» (وکیلی پوپلزائی: "سلطنت امان الله شاه واستقلال مجدد افغانستان"، چاپ قندهار، 1396ش، جلد اول، صفحه 37 - 38)

چند سال قبل حین بررسی اوراق سالهای گذشته که در یک گدام روی هم انباشته شده بود، فرمانی شماره 107 مورخ 8 سنبله 1305 بدست آمد که در آن شاه امان الله غازی از مبلغی که در ظرف چند سال برای مصارف شخصی شان اختصاص یافته و اما شاه از اخذ آن خودداری کرده بود، شورای دولت خواست این مبلغ را برایش تادیه نماید، اما شاه از قبول آن صرف نظر کرده و از شورای دولت خواست که آن مبلغ را برای انکشاف معارف درکشورتخصیص دهد.

فرمان پادشاهی

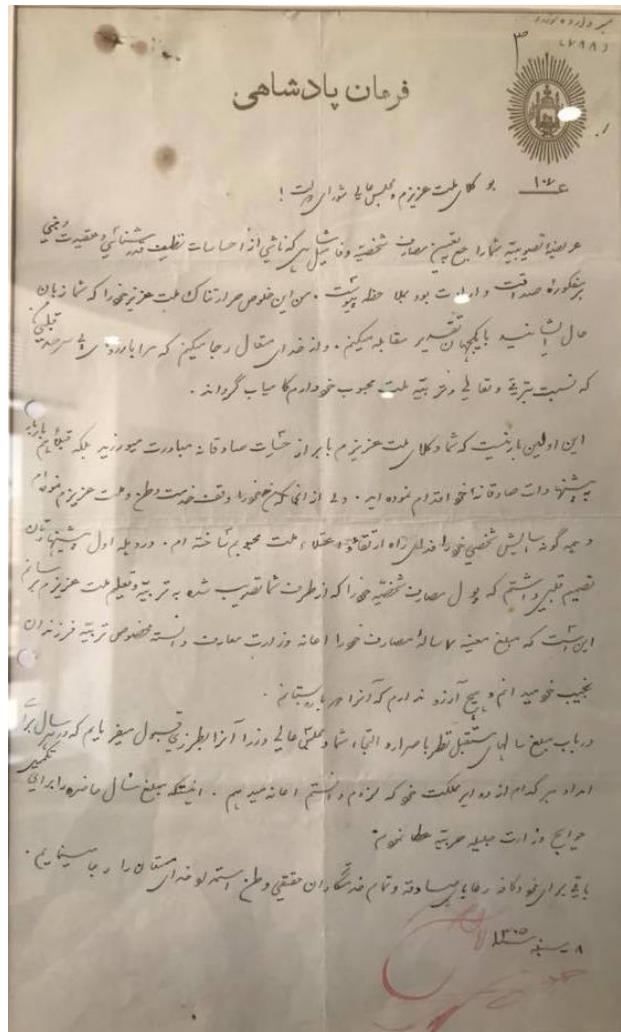
بوکلای ملت عزیزم، مجلس عالی شورای دولت!

عریضه تصویبیه شما راجع به مصارف شخصیه و فامیل شاهی که ناشی از احساسات نظیف قدرشناسی و عقیدت دینی برمفکوره صداقت و ارادت بود، بملاحظه رسید. من این خلوص حرارتناک ملت عزیز خود را که شما زبان حال ایشانید با یکجهان تقدیرمقابله میکنم و ازخدای متعال رجا میکنم که مرا بآرزوهای بی سرحد قلبی من که نسبت بترقی و تعالی و تربیه ملت محبوب خود دارم، کامیاب گرداند.

این اولین بار نیست که شما وکلای ملت عزیزم بابر از احساسات صادقانه مبادرت میورزید بلکه قبلاً هم باربار پیشنهادات صادقانه خود را اقدام نموده اید. ولی از آنجائیکه من خود را وقف خدمت وطن و ملت عزیزم نموده ام و همه گونه آسایش شخصی خود را فدای راه ارتقاء و اعتلای ملت محبوبم ساخته ام، در وهله اول پیشنهادتان تصمیم قلبی داشتم که پول مصارف شخصیه خود را که ازطرف شما تصویب شده به تربیه و تعلیم ملت عزیزم برسانم. این است که مبلغ معینه 7 ساله مصارف خود را اعانه وزارت معارف دانسته مخصوص تربیه فرزندان نجیب خود میدانم و هیچ آرزو ندارم که آنرا دوباره بستانم.

درباب مبلغ سالهای مستقبل نظر باصرار و التجای شما و مجلس عالی وزراء آنرا بطرزی قبول میفرمایم که درهرسال برای امداد هر کدام از دوایر مملکت خود که لزوم دانستم، اعانه میدهم. اینست که مبلغ سال حاضر را برای تکمیل حوایج وزارت جلیه حریبه عطا نمودم. باقی برای خود و کافه رعایای صادق و تمام خدمتگاران حقیقی وطن استمداد خدای متعال را رجا مینمایم.

مورخ 8 سنبله 1305 (امضای) امیر امان الله



***تبصره:** علم فیض زاد پس ازآنکه متن فوق را در کتاب "جرگه های بزرگ ملی افغانستان" به نشر سپرد، به این نکته اشاره کرد که انتشار مصوبه فوق موجب شد تا شاه سابق غازی امان الله درسال 1309 (1930م) مکتوبی را در هند بچاپ برساند و بطور محرمانه به افغانستان توزیع کند که درآن همه تهمت هائیکه گفته میشد که او ثروت زیاد اعم از جواهرات و نقدینه را با خود از افغانستان به خارج برده ودرحسابات مخفی در بانکهای اروپا گذاشته است، رد میکرد و محمد نادر شاه را به فریبکاری متهم می ساخت. همچنان دراین نامه حرکات و فعالیت های نادرخان و برادرانش را مبنی برهمدستی آنها با دولت انگلیس به منظور سقوط سلطنت امانی و تصاحب تاج و تخت افغانستان شایع نمود. اینکه فیض زاد این مکتوب را دیده و یا در دسترش قرار داشته ویا اقلأ درآن باره چیزهایی شنیده، تذکری نداده، اما به احتمال قوی مقصد او اشاره به همین اعلامیه شاه امان الله غازی بوده است که اکنون مطرح بحث این نوشته میباشد.

د پانو شمیره: له 28 تر 69

افغان جرمن آنلاین په درنښت تاسو همکارۍ ته راښوولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینګه کړئ maqalat@afghan-german.de یادونه: دلینکي د لیکنيزي بني پازوالي د لیکوال په غاړه ده ، هیله من یو خپله لیکنه له رالیولو مخکي په خیر و لولی

موضوع سوم: حیف و میل پول ملت

در اعلامیه آمده است: «حملات دیگر شان عبارت ازینست که من [امان الله غازی] ده کرور روپیه آورده ام [یک کرور یعنی هزار لک معادل 10 ملیون میشود] این [ادعا] تماماً افترا است. چرا که ده کرور روپیه در افغانستان يك مشت موجود نبود و بانک‌های اروپا موجود است که البته از آنها پرسیده شده می‌تواند و حقیقت را منکشف کرده می‌تواند. بهتان دیگر شان اینست که من پول‌هایی که برای اشیای خریداری در اروپا آورده و آن را در جیب خود انداختم.

این پولها در کجا بودند و از کدام درك بموجب کدام فرمان گرفته شده. مبلغی که از خزانه به سفارت‌های افغانی فرستاده شده بذریعه سفارت‌های مذکور در بدل اسلحه و کارآمد به دول فرانسه و ایتالیا تادیه شده که در حساب سفارت‌های مذکور به وزارت مالیه افغانستان موجود است. وکلا تحقیق کرده می‌توانند.

من خودم اصول بودجه حکومتی یعنی جمع و خرچ را اول دفعه در تاریخ وطن شیرین خود معرفی نمودم. با این اراده بود که مصرف خودسرانه که روسای حکومت عموماً به خیال و خواهش نفسانی خود اجرا می‌کنند، آنرا جلو گیری و به تدریج دست تصرف کیفی پادشاه را از مالیه دولت کوتاه نمایم.

چطور می‌شود این طور يك شخص را به حیف و میل پول ملت طعن بدهند. برای همین بود که تا بودجه از مجلس وزرا و شورا نمی‌گذشت به معرض اجرا نمی‌آمد. در سال آخر که شورای ملی را تجویز و انتخاب مستقیم آزاد وکلا را برای شورای ملی معرفی نمودم نیز خیال داشتم که اختیار خرج ملت را يك درجه بیشتر از سابق بدست وکلای ملت بگذارم تا آنها به تدریج به اصول بودجه دولتی و حق شرعی و طبیعی خود آگاه شده بروند.

با تلقین و معرفی این اصول، ساده و بی‌غرضانه مرا به حیف مال مملکت محققاً متهم ساخته نمی‌توانند. البته غیرحق خلاف حقیقت گفتن، همه چیز ممکن است. من این مسأله را نه تنها در قوانین و نظامات نوشتم، بلکه عملاً اجرا کردم و تحریرات من مثل اعلان خط مشی محمد نادر نبود که در آنجا صریح مسؤولیت حکومت را وعده داده و تا امروز برای مسایل مالی نی بلکه برای قتل بی‌گناهان که بی‌ثبوت امر داده می‌شود هیچ مسؤولیتی برای خودش یا برادران او یا یکی از اقربای دور دست او موجود نیست. تنها قرابت با ایشان و خویشاوندان یا به یکی از منسوبان این خاندان از هر نظامنامه بیشتر کار می‌دهد.»

در ارتباط با مندرجات متن فوق لازم است به توضیح چند موضوع با اختصار پرداخت تا درپرتو آن قضاوت سالم صورت گرفته بتواند، از جمله:

شاه امان الله غازی دربیانیه وداعیه خود حین حرکت از کابل بسوب قندهار بتاريخ 7 قوس 1306 (29 نوامبر 1927) گفت: «چیزیکه مرا در اروپا می فرستد، ذوق و شوق خودم نمیباشد؛ مجلس وزراء به رفتن من تصویب کرده اند». هدف سفرشاه به معیت ملکه و همراهان بر علاوه اینکه از اهمیت سیاسی خاص در راستای تحکیم روابط با جهان متمدن اهمیت بسزا داشت، جنبه مهم دیگر آن تلاش برای پیشرفتهای اقتصادی کشور بود. وقتی در سال 1305 با انفاذ تعداد زیاد نظامنامه ها مکلفیت های دولت در امور انکشافی بیشتر محسوس گردید و چون این هدف ایجاب دسترسی به وسایل وامکانات تخنیکی را میکرد، مجلس وزراء و شورای دولت ناگزیر بود برای پیشرفت در ساحت معارف، مطبوعات، عمرانات، مخابرات، صنایع و زراعت و نیز برای تقویه بنیه نظامی دولت به تهیه لوازم

و وسایل مدرن بپردازد که باید از ممالک اروپایی خریداری کردند. برای این منظور لازم دیده شد تا هیئتی معتمد مرکب از اشخاص وارد در موضوع به اروپا اعزام شود. مجلس وزراء تصویب نمود که باید برای برآوردن این همه مقاصد علمی و فنی شخص خود پادشاه در راس هیئت قرار گیرد. در عین زمان از سال 1301 به بعد دعوت نامه های رسمی از طرف چند کشور رسیده و از شاه افغان دعوت شده بود تا از کشورهای شان دیدار نماید. لذا شاه امان الله غازی این وظیفه را قبول و به معیت ملکه ثریا و همراهان سفر خویش را بتاريخ 7 قوس 1306 آغاز کرد. شاه و هیئت معیتی از طریق قندهار، چمن و کویته نخست به کراچی و سپس به بمبئی [مامبئی] و از آنجا توسط کشتی به بندر پورت سعید مصر و بعد از دیدار از قاهره، به کشورهای ایتالیا، فرانسه، بلژیک، جرمنی، انگلستان، پولند، روسیه شوروی، ترکیه و ایران ادامه داد و از طریق هرات و قندهار بتاريخ 21 جوزا 1307 دوباره به کابل موصلت کرد. (برای شرح مزید و گزارش جزئیات این سفر دیده شود: وکیلی پولزائی، عزیزالدین: " سفرهای غازی امان الله شاه در دوازده کشور اروپایی و آسیائی، چاپ دوم، پشاور، 1379)

از آنجائیکه بعضی از مخالفان در آنوقت بر نتایج مالی این سفر هفت ماه و چند روزه شاه امان الله غازی انتقاد و وسیله تبلیغ خود علیه شاه قرار داده بودند و آنرا موجب صدمه بزرگ بر پیکر مالی دولت و انمود می کردند (چنانچه بعداً در مصوبه لویه جرگه نیز این مطلب ذکر شده است)، شاه برای رفع این انتقادات گزارش تحریری سفر خود را از آغاز تا انجام و برگشت ب وطن تهیه کرده و بتاريخ 14 سرطان 1307 به ادارت دولتی سپرد و بروز 8 میزان متن آنرا در محضر مامورین دولت قرائت کرد. او در گزارش خود ضمناً از یک قرضه دولت جرمنی به مبلغ 6 میلیون مارک یاد کرد که برای خریداری وسایل مورد ضرورت دولت از آن کشور استفاده نموده که مشتمل بر اقلام ذیل بود: 19 قلم ماشین و آلات صنعتی و زراعتی، 8 قلم لوازم نظامی، 7 قلم فابریکات مختلف، 6 قلم وسایل طبی و ماشین های حساب و غیره، همچنان 8 قلم وسایل ترانسپورتی و بعضی اقلام دیگر. شاه در گزارش خود برای تقویه بنیه نظامی کشور از خریداری اقلام آتی یاد آور شد: - 53500 تفنگ جاغوردار رقم انگلیسی ضم هر میل تفنگ یک هزار کارتوس؛ - 106 توپ ضم هر میل صد مرمی؛ - 8 فروند طیاره، - 6 میترالیوز؛ - 5 عراده موتر زره پوش نظامی؛ - یکصد هزار کلاه فولادی حربی، - 350 عدد دوربین نظامی. همچنان هیئت بعضی اقلام را از دیگر کشورها از بودجه دولت خریداری کرد و نیز یک تعداد وسایل به قسم تحفه از طرف مقامات دولتی بعضی کشورها به شاه امان الله تقدیم گردید. (برای شرح مزید و ذکر جزئیات خریداری ها از قرضه جرمنی دیده شود: مأخذ بالا...، صفحه 113 تا 115)

شاه امان الله غازی در گزارش خود مصارف سفر را با آنچه از این سفر عاید کشور گردید، چنین خلاصه کرد و گفت: «به تمام مصارفی که ما کرده ایم، غیر از خریداری ها، مصارف مانند خرج عید استقلال، دعوت ها، اعانه ها به بلدییه ها و شفاخانه و شعبات تبلیغ و افغانهای بی بضاعت [درهند]، بخشش ها، مخارج هوتلها، کرایه ریل ها، جیب خرج هیئت، جمله 19 لک و 51 هزار (1.951.000) [1.9 میلیون] افغانی و در مقابل عایدات از قبیل سوغاتها، تحفه و هدایا مبلغ یک کروور و بیست و یک و هشتاد و هشت هزار (12.888.000) [12.8 میلیون] افغانی که بعد از وضع اصل خرج، فائده محض برای ما یک کروور و نه لک و سی و هشت هزار (11.938.000) [11.9 میلیون] افغانی میماند».

او همچنان در بیانات خود تصریح کرد و گفت: «این را که آیا این سفر برای چه بود و چطور کامیاب شدیم، کاملاً به فیصله وجدانی شما وزراء و رؤساء، خوانین و نمایندگان شما ملت میگذارم و کافه علما

و فضایی مقیم پایتخت و تمام مملکت را متوجه این حقیقت می سازم تا در غیاب و حضور بدین عواملی که من انجام داده ام، مشوش و مشتبه نباشند.... همان فایده است که حساب دخل و خرج آنرا کاملاً محمدمحسن خان مصاحب من به وزارت مالیه داده اند و میرهاشم خان وزیر مالیه را مامور ساخته ام که خود شخصاً با محاسبین ماهر دیگر مورد دقت و سنجش قرار داده تمام جزئیات را سنجیده بقناعت ارباب حساب و دفاتر امروز و آینده پردازند، تا حسابات مصارف و عواید من در این سفر تقریباً هشت ماهه ناقص و مشبوه باقی نماند.» (برگرفته از متن بیانیه شاه امان الله مندرج مأخذ بالا...، صفحه 218 - 219)

در اعلامیه ضمناً از نظامنامه بودجه عمومی که در سال 1301 نافذ و تمام امور مالی دولت اعم از عواید و مصارف را برای هر سال مشخص و قید میکرد و وزارت مالیه را به بررسی قبلی و بعدی حسابات مصرف بر طبق تخصیصیه های معین مندرج بودجه ملکف می ساخت، تذکار رفته است. قبل از تنفیذ این نظامنامه مصارف دولت فقط به امر پادشاه و بصورت عندالاقضاء صورت میگرفت و هیچ مقررهای در زمینه وجود نداشت. اما در "انقلاب قانون گذاری" دوره امانی جای صلاحیت های عام و تام پادشاهان قبلی را قانون گرفت، چنانچه در مدت شش سال اول سلطنت شاه امان الله غازی با وجود مشکلات ناشی از شورش به اصطلاح "ملای لنگ" در ساحات جنوبی کشور به تعداد بیش از 80 نظامنامه (قانون) تصویب و مرعی الاجراء گردید که بذات یکی از بزرگترین تحولات در تاریخ کشور محسوب میشود.

اینکه خریداریهای فوق الذکر بعد از سقوط دوره امانی به چه سرنوشت مبتلا شدند و اینکه چه تعداد از وسایل خریداری شده به کشور وارد و در دسترس قرار گرفتند، سؤال است که به دلیل تحولات بعدی روشن نیست، زیرا پس از برگشت شاه از سفر و متعاقباً تدویر لویه جرگه در پغمان بتاريخ 6 سنبله 1307 (29 آگست 1928) اوضاع کشور دچار بحران گردید که ریشه های آن بیشتر به دوره غیابت شاه حسین سفر هفت ماهه به خارج از طرف مخالفان او به تحریک انگلیسها برمی گشت. شاه امان الله در اثر قیامها در شنوار و جلال آباد و در عین زمان پیشرفت قوای سقوی در حواشی کابل ناگزیر شد از سلطنت دست بکشد، نخست به قندهار و پس از آن به دلیل اجتناب از جنگ و برادر کشی بین اقوام کشور مجبور به ترک وطن گردید.

در این زمینه شایعات زیاد موجود است که بسیاری از وسایل خریداری شده که در بندر کراچی مواصلت کرده بودند، توسط هند برتانوی در گدامهای بندری برای مدت زیاد توقیف و فرسوده شده از بین رفتند و بعضی اقلام از جمله تفنگ ها و ضمایم مرمی آنها در اختیار حامیان سپهسالار محمد نادر خان قرار داده شدند. در کتاب "نادر چگونه به پادشاهی رسید؟" اثر سیدال یوسفزی که گفته میشود نویسنده اصلی آن سید قاسم رشتیا میباشد، چنین آمده است: «نادر قبل از داخل شدن به خاک افغانستان با دوست قدیمی خود "ریچارد میکائیکی" مستأشار سابق سفارت انگلیس در کابل که در این وقت وظیفه حساس "پولیتکل ایجنت" علاقه کرم (کورم) را به عهده داشت، ملاقات نموده و میکائیکی راجع به جریانات اخیر و اوضاع فعلی قبایل به او معلومات داده و ضمناً طرز العمل را که باید انتخاب نماید، برایش خاطر نشان نمود... نادر بعد از گرفتن این هدایات و معلومات به مشوره برادران خود پلان عملیاتی را ترتیب داد و اولین اقدام او فرستادن شاه محمود خان برای جمع آوری نمایندگان قبایل جهت تشکیل جرگه قومی در گردیز بود و خودش با شاه ولی خان در علی خیل جاجی مرکز گرفت و به ارسال نامه ها و اعلانات چاپی برای رؤسای قبایل و دید و بازدید با سران و ملکان قومی مشغول شد. شخص دیگری که در این وقت نزد او آمد، ایم. آی. حکیم بود که قبلاً بحیث رابط

د پانو شمیره: له 31 تر 69

افغان جرمن آنلاین په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینګه کړئ maqalat@afghan-german.de
یادونه: دلیکنی د لیکنیزی بنی پازوالی د لیکوال په غاړه ده، هیله من یو خپله لیکنه له رالیرو لو مخکی په خیر و لوی

بین او و مامورین انگلیسی معرفی شد بود، بطوریکه در اوراق محرمانه دولت برتانیه به مشاهده میرسد، نامبرده مبلغ زیادی از پول حکومت افغانستان را که در دوره امان الله خان برای خریداری های حکومتی توسط "ابتر" تاجر آلمانی مقیم کابل به پشاور انتقال داده شده بود، بحیث نماینده شرکت "ابتر" در اختیار خود داشت».

نویسنده کتاب "نادر چگونه به پادشاهی رسید" در ادامه می نویسد: «اینک به هدایت "ولتن" چیف کمشنر پشاور از موجودیت این مبلغ به نادر اطمینان داد و نادر که در قدم اول به اسلحه، مخصوصاً تفنگ و کارتوس ضرورت زیاد حس میکرد، از او خواهش نمود تا با پول مذکور از تفنگ های انگلیسی که از آغاز بغاوت شنوار در "لوارگی" و دیگرعلاقه های خیبر به تعداد زیاد و به نرخ ارزان از طرف خود انگلیس ها برای مسلح ساختن قبایل علیه امان الله خان به فروش گذاشته شده بود، خریداری و بزودی ارسال نماید. نادر عین خواهش را از میرزا عبدالحکیم وکیل التجار پشاور نیز نموده بود تا از پول حکومت افغانستان برایش اسلحه خریداری و ارسال نماید، لیکن میرزا عبدالحکیم که از عزایم او خبر داشت، از قبول این خواهش او انکار ورزیده بود. نادر چون از اینطرف مایوس شد توسط صاحبزاده شیخ محمدصادق که او هم بحیث قاصد معتمد برایش معرفی شده بود، مکتوبی برای همفریز که هنوز در پشاور بود فرستاد و مطالبه پول نمود».

نویسنده کتاب مذکور می افزاید: «نادر درین مکتوب که در اسناد محرمانه دولت برتانیه موجود است، عجالتاً دولت کلدار را ظاهراً بنام قرضه مطالبه نمود بود و علاوه کرده بود که خواه آنرا بصیغه شخصی به اعتبار خودش بدهند و خواه به اعتبار حکومت افغانستان فرقی نمیکند، گویا نادر در همین وقت خود را زمامدار آینده افغانستان تلقی نموده و پولهای حکومت افغانستان را از آن خود میدانست و هم بنام حکومت افغانستان از انگلیس ها مطالبه پول میکرد». (سیدال یوسفزی: "نادر چگونه به پادشاهی رسید؟"، چاپ دوم، پشاور، 1381، صفحه 72 تا 74)

موضوع چهارم: در مورد تعیین صدراعظم

در اعلامیه آمده است: «درباب صدراعظم که اعتراض می کند که من مقرر نکردم، اینطور نیست که می نویسد.

من در اول سلطنت خود صدراعظم اعتمادالدوله مرحوم را مقرر کردم. و ایشان مدتی با این عهده بودند ولی چون نتیجه مطلوب برای مملکت از آن حاصل نبود ایشان از آن عهده علیحده کرده شدند؛ ولی باز هم گاهی در غیاب من و گاهی با وجود حاضر بودن من، وزیر اول بی داشتن اسم صدراعظم بعضاً بنام وکیل مصروف این وظیفه بودند و چنانچه ایام وکالت محمد ولی خان که يك آدم صادق و خیرخواه و پاک نفس بود دلیل واضح است.

باز در سال دوم يك موقع دوم را زیر امتحان گذاشتم که اگر خداوند بخواهد اداره صدارت عظماء صحیح شود و این بود که شیراحمد خان رئیس شورا را که مناسب و لایق این کار می دانستم مامور تشکیل کابینه نمودم و التوای تشکیل کابینه مربوط به این بود که چون در سال 1307 وکلای شورای ملی جمع می شوند، رئیس الوزراء یا از خود وکلا و یا به مشوره وکلاء اشخاص کابینه خود را انتخاب نماید».

در ارتباط با موضوع تعیین صدراعظم باید گفت: اولین قانون اساسی کشور یعنی "نظامنامه اساسی دولت علیه افغانستان" که بار اول در لویه جرگه منعقد جلال آباد در ماه حوت 1301 با اشتراک 872 در 73 ماده تصویب گردیده بود و درلویه جرگه 1303 منعقد پغمان بار دیگر مورد غور قرار

گرفت و پس از بعضی تعدیل های جزئی مجدداً از طرف لویه جرگه تأیید شد، در ماده ششم تصریح میکند که: «- امور مملکت به ذریعۀ وزرای دولت که به ارادۀ سنیهٔ انتخاب و تعیین میشوند، اداره میشود و هر کدام وزراء مسئول امور متعلقۀ شان شناخته میشوند. از این سبب ذات همایونی غیرمسئول میباشند». در ماده هفتم که بیانگر حقوق پادشاه است، از انتخاب صدر اعظم تذکر رفته به این عبارت که: «- در خطبه ها، ذکر نام پادشاهی و ضرب سکه بنام پادشاه و تعیین رتب مناصب مطابق قوانین مخصوصه و اعطای نشان و انتخاب صدراعظم و دیگر هیئت وزراء و عزل و تبدیلی شان، تصدیق نظامات عمومی و اعلام مرعیت شان و محافظه و اجرای احکام شرعیه و نظامیه و قوماندانی عمومی قوای عسکری افغانستان و اعلان حرب و عقد مصالحه و علی العموم معاهدات و عفو و تخفیف مجازات قانونیه عموماً، بالخصوصاً از حقوق جلیلهٔ پادشاهی شمرده میشوند». همچنان زیر عنوان وزراء در ماده بیست و پنجم آمده است که: «- در افغانستان وظیفۀ ادارهٔ حکومت مفوض است به هیئت وزرا و ادارهٔ مستقله. در حین اجتماع هیئت وزرا ریاست مجلس را ذات ملوکانه ایفا مینمایند. اگر اثبات ذات شاهانه تشریف نداشته باشند، صدراعظم به وظیفۀ ریاست می پردازد و اگر صدراعظم اثبات وجود نداشت، از جمله وزراء، وزیر اول وظیفه نیابت را اجرا میدارد».

با آنکه به فحوای مواد فوق الذکر نظامنامه اساسی موجودیت صدراعظم وجه قانونی پیدا کرد، اما شاه امان الله قبل از آن حین رسیدن به سلطنت و حمایت سردار عبدالقدوس خان اعتمادالدوله (پسر سردار سلطان محمدخان "طلائی" که خانواده "اعتمادی" منسوب به او است) از شاه جدید، سردار مذکور را در آغاز سلطنت خود در سال 1298 ش (1919) به مقام صدارت منصوب کرد. بعد از جنگ استقلال به دلیل شکست قوا در قندهار که سردار قوماندانی قوا را در آن جبهه بعهدہ داشت و نیز به دلیل اینکه سردار دارای افکار محافظه کارانه و مخالف نظام مشروطه بخصوص انکشاف معارف به شکل جدید بود، شاه امان الله غازی او را از وظیفه صدارت برکنار کرد. از آن به بعد خود شاه امور صدارت را نیز بعهدہ گرفت. تا آنکه بعد از برگشت از سفر اروپا سردار شیر احمد خان (پسر سردار فتح محد خان از خانواده سردار زکریا خان و شوهر خواهر محمدنادر خان که خانواده "شیرزاد" منسوب به همین شخص می باشند) را که تا آنوقت در مقام های عالیہ دولت کار کرده و برای مدت چند سال رئیس شورای دولت بود، بحیث صدراعظم مؤظف تعیین کرد و از او خواست تا اعضای کابینه خود را به شورای ملی جدید تشکیل که در لویه جرگه 1307 منعقدہ پغمان بار اول مطرح و نظامنامه آن مورد تأیید و تصویب آن لویه جرگه قرار گرفته بود، معرفی و رأی اعتماد بدست آورد، اما او از عهدہ اینکار بدر شده نتوانست و شاه امان الله غازی در جلسات بعد از لویه جرگه در قصر "استور" وزارت خارجه که در آن بیش از 600 نفر به شمول بزرگان دولت با خانم های شان و بعضی از اعضای کوردپلماتیک مقیم کابل اشتراک داشتند و دربارهٔ تصامیم گویا "انقلابی" خود به حضار معلومات میداد، در خطابه روز چهارم خود در آن مجلس (بروز 13 میزان 1307) ضمن بیان مطالب دیگر اعلام کرد و گفت که: «قبلاً شیر احمد خان رئیس شورای دولت را به حیث صدراعظم تعیین کرده بودم تا کابینه خود را تشکیل و برای شورای ملی معرفی دارد، اما چون موصوف موفق نشد تا افغانهای نخبه را شامل کابینه خود سازد، لذا خودم داوطلب اینکار میشوم و تشکیل کابینه را نموده و به شورای ملی معرفی میدارم». به نقل از لودیک آدامک، اعلیحضرت گفتار خود را در آن مجلس با چنین جملات خاتمه داد: «من پادشاه انقلابی هستم و آرزو دارم تا انقلاب را در هر جهت زندگی کشور خود به وجود آورم و از جمله مامورین دولت، کسانی که بصورت شعوری جرأت نمیکند با من همکاری نمایند، باید از کارشان استعفی دهند». (آدامک، لودیک:

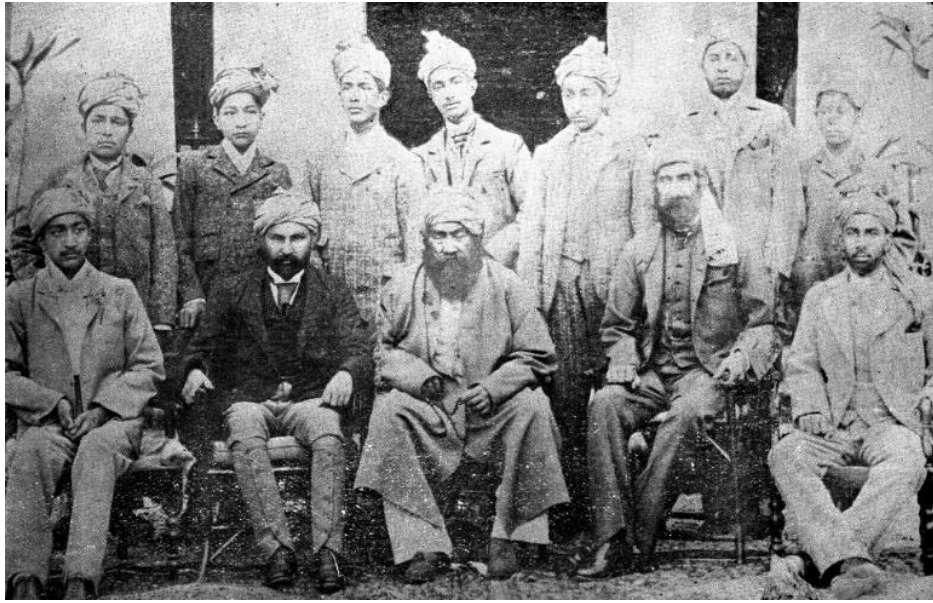
"روابط خارجی افغانستان در نیمه اول قرن بیست"، مترجم: پوهاند محمد فاضل صاحبزاده، چاپ دوم، پشاور، 1370، صفحه 195 - 196)

اینکه چرا شاه امان الله غازی برای مدت طولانی وظیفه صدارت را در جوار سلطنت بعهدہ گرفته بود، دلیلش را در لویه جرگه 1303 پغمان در برابر سؤال یکی از وکلاء گفت که چون خودم جوان هستم و نیروی کار دارم، چرا خود را به حیث پادشاه و ناظر بیطرف از کار دولت دور بگیرم، لذا با اشتیاق وافر میتوانم بخوبی از عهده کار صدارت نیز برآیم. اما دلیل اصلی اینکار همانا پلانهای بود که اجرای آنرا در یک جامعه عنعنوی و محافظه کار و اعتماد به دیگران مشکل می دید و به همین دلیل بود که او در سه لویه جرگه (1301، 1303 و 1307) نقش فعال را که اساساً وظیفه رئیس حکومت یعنی صدراعظم بود، با حفظ مقام سلطنت پیش می برد و از پلانهای حکومت جداً دفاع میکرد و با وکلای لویه جرگه به مباحثه و استدلال می پرداخت. (کسانیکه علاقمند مطالعه جریان مباحثات در لویه جرگه باشند، میتوانند جزئیات مباحثات را در کتاب "رویداد لویه جرگه دارالسلطنه 1303" که به اهتمام برهان الدین کشکی در همان سال به نشر رسیده و سپس نایاب گردیده بود، اینجانب آنرا به سلسله در 28 قسمت در سال 2016 در وبسایت افغان جرمن آنلاین بازنشر کرده ام، مراجعه نمایند - کاظم)

موضوع پنجم: تشکیل حکومت خانوادگی

در ادامه فقره فوق الذکرا اعلامیه این متن که یک واقعیت غیر قابل انکار میباشد، آمده است: «بی موقع نیست اگر من [امان الله] این سوال را بکنم که ممکن است يك برادر امیر، برادر دیگر صدراعظم و برادر دیگر وزیر حربیه و يك شوهر خواهر مدیر طلبگیر و دیگر شوهر خواهر معین دربار و بچه کاکا وزیر دربار و نواسه کاکا وزیر خارجه و بچه کاکا معین حربیه و شوهر دختر کاکا نائب الحکومه و يك برادر سفیر در ماسکو و برادر دیگر وزیر مختار لندن و بچه کاکا وزیر مختار پاریس و بچه ماما وزیر مختار در روم و خواهر زاده (اسدالله پسر ولینعمی شان اعلیحضرت شهید) سر سراوس باشد. آیا غیر از چپراسی گری جای دیگر برای دیگران می ماند؟ و آیا دعوی وطن خواهی و بی غرضی و حقوق شناسی و ملت پروری با این احوال سر می خورد؟»

در فقره فوق به عمق ماهیت نظام در عصر نادرشاهی اشاره شده یکی از مشخصه های بارزی یعنی "حکومت خانوادگی" را بیان میکند که نظام برپایه های آن استوار بود. نگاهی به گذشته خانواده "سردار یحیی خان" میرساند که تبعید طولانی این خانواده در هند برتانوی برای مدت تقریباً 23 سال با چند خصوصیت مهم توأم بود که ممد راه آینده شان بسوی قدرت و سلطنت در افغانستان گردید: آنها به حیث یک اقلیت در سرزمین بیگانه همیشه در یک حلقه خانواده گی فشرده، باهم متحد و پرتفاهم و فارغ از رقابتهای درونی بار آمدند، فرزندان شان اکثراً در آن دیار چشم به دنیا گشودند، تعلیم دیدند و به زبانهای انگلیسی وارد مسلط شدند و با تجدد و افکار عصری آشنا گردیدند؛ تقریباً همه جوانان شان از داخل خانواده آنها فقط یک زن گرفتند و با خانواده های دیگر ارتباط و یا پیوند نیافتند که این وضع اتحاد و همبستگی شان را مستحکمتر ساخت. وقتی در افغانستان به قدرت رسیدند، یکی دیگر خود را حمایت و تقویت نمودند و برای ارتقای جمعی خود کوشیدند و به فرزند بزرگ خانواده یعنی محمد نادر خان همه برادران و پسران کاکا منتهای احترام و اطاعت را پیشه کردند. از اینجاست که شیوه سلطنت شان نیز یک سلطنت خانواده گی بود که تمام قدرت و مقام های بزرگ فقط در انحصار اعضای خانواده قرار داشت و منافع خانواده گی بالاتر از هر منفعت دیگر شمرده می شد.



صف نشسته از راست به چپ: هریک سرداران - شیر احمد خان، فتح محمد خان، یحیی خان، محمد سلیمان خان، محمد عزیز خان؛ صف ایستاد از راست به چپ: شاه محمود خان، نور احمد خان، محمد هاشم خان، محمد نادر خان، شاه ولیخان، محمد علی خان، احمدشاه خان (این عکس در 1277ش در هند گرفته شده است)



از راست به چپ (قطار وسط): شهزاده محمد ظاهر، سردار شاه محمود خان، سردار محمد هاشم خان، اعلیحضرت محمد نادرشاه، سردار محمد عزیز خان، سردار شاه ولیخان، سردار احمد شاه خان؛ قطار ایستاده (از راست به چپ): محمد عمر خان (والی پسر محمد رفیق خان)، سردار علیشاه خان سلیمان، سردار محمد نعیم خان، سردار محمد کریم خان (پسر سردار محمد آصف خان)، سردار اسدالله خان سراج (پسر امیر حبیب الله خان سراج الملة - خواهر زاده محمد نادرشاه)، قطار نشسته به زمین (از راست به چپ): غلام محمد سلیمان، محمد حیدر اعتمادی (پسر عبدالقدوس خان اعتماد الدوله)، محمد فاروق سراج (پسر امیر حبیب الله خان سراج الملة)

این عکس متعاقب رسیدن محمد نادرشاه به سلطنت گرفته شده است

د پانو شمیره: له 35 تر 69

افغان جرمن آنلاین په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینګه کړئ maqalat@afghan-german.de یادونه: دلیکني د لیکنيزې بني پازوالي د لیکوال په غاړه ده، هیله من یو خپله لیکنه له رالیولو مخکې په خیر و لولئ

محمد نادرشاه با آنکه به حیث یک شخص به سلطنت رسید، اما اوسلطنت را عطیه خدائندی برای همه خانواده خود میدانست که در اثر تلاشهای مداوم برادران و منسوبین خانواده، همه باهم به آن دست یافته بودند. روی این ملحوظ اولین هدف محمدنادرشاه استحکام پایه های سلطنت خانوادگی بود، به این زعم که قدرت دولت باید همه در دست و اختیار انحصاری اعضای خانواده او قرارگیرد و هیچ فرد و خانواده دیگر در آن مدعی و معترض نباشد. بنابراین محمدنادرشاه مقام صدارت را به برادر خود محمدهاشم خان، مقام وزارت حربیه را به برادر دیگر خود شاه محمودخان سپرد و وزارت خارجه را به فیض محمدخان زکریا از بنی امام خود و سفارت های مهم را به برادران دیگر خود تفویض کرد. به همین ترتیب جوانان خانواده را نیز در پست های حساس ملکی و نظامی مقرر نمود که صلاحیت های عملی هر یک آنها به مراتب بیشتر از امران ظاهری شان بود.

موضوع ششم: مقرری گویا "خائنین"

دریک فقره دیگر اعلامیه آمده است: «یکی از اعتراضات اینست که چرا خائنین را به ماموریت مقرر می‌کردم.

اگر بديده انصاف دیده شود، امروز کسانی که سر کار هستند کدام کسان هستند آیا این مردم نو از زمین روئیده اند و یا نو از خارج وارد کرده شده اند؟ اینها همان مردم نیستند که بعضی‌ها «اگر خدا نخواست» دیروز خاین بودند امروز چرا خاین نیستند. اگر امروز خاین نیستند دیروز هم نبودند غیر ازیشان که را مقرر می‌کردم از چوب که آدم تراشیده نمی‌شد. اگر می‌شود چرا محمدنادر خاین‌ها را مقرر کرده و طرفداری ایشان را می‌کند؛ اگر می‌کند، پس او هم مثل من است او چرا قابل اعتراض نیست و اعتراض بر من وارد است.»

برای شرح این موضوع لازم است یک اندازه به عمق قضیه یعنی تفکیک بین "خاین و صادق" دقت کرد و به این واقعیت اشاره نمود که: مودل مشروعیت پادشاه در عصر امانی به مقایسه دوره های پدروپدر کلانش که بر مبنای اصل "سلطان سایه خدا" قرار داشت، متفاوت بود. شاه امان الله برای بار اول با انفاذ اولین قانون اساسی کشور، منبع مشروعیت قدرت پادشاه را از ملت مطرح کرد که شاه با رعایت اصول اسلام به اساس رای مردم در کشور عمل نماید. بناءً تدویر لویه جرگه در فواصل هر چند سال به حیث یک مرجع عالی ممثل اراده مردم در امور تقنینی از همین جا الهام می‌گیرد. مسلم است که وضع قوانین فرعی که در آن وقت نظامنامه یاد میشد، باتائید نمایندگان ملت در چارچوب قانون اساسی یک اصل عمده در مودل جدید مشروعیت قدرت بر مبنای نظر ملت محسوب می‌گردد. این اولین بار است که در افغانستان زمینه های شکل یک نظام جدید سیاسی "ملت - دولت" فراهم شد. در اثر این تحول بنیادی بسیاری از صلاحیت های که قبلاً روی تعامل و عنعنه در حیطه صلاحیت سران قبایل و رهبران دینی قرار داشتند، بر طبق قانون محدود گردیدند و صلاحیت ها به اورگان های مربوط دولت سپرده شدند. حتی در جرایم تعزیری که از نظر شرعی تعیین جزا از صلاحیت کامل قاضی بود، نیز با تدوین کود جزا تابع قانون گردید. علاوه با انفاذ قوانین، نقش عنعنوی جرگه های قومی که از سالها بدانسو در حل و فصل قضایای محلی بر طبق عرف هر محل مرجع معتبر محسوب میشدند، نیز دچار محدودیت و حتی فاقد اعتبار رسمی گردیدند که موجب تضعیف قدرت سران قومی در محل گردید. گذشته از آن تعمیم مکلفیت خدمت زیر بیرق به حیث وجبیه برای همه جوانان، باز هم به قدرت سران قبایل که خود را وسیله ای تهیه عسکر برای ضرورت های عندالموقع دولت میدانستند، صدمه رسانید و به همین ترتیب منع رابطه پیری و مریدی در ساحه نظامی موجب تقلیل نفوذ رهبران مذهبی در بین قوای نظامی گردید. همچنان الغای تعدد زوجات برای مامورین دولت و غیره که از سالها بدانسو جزء

عننه مردم بود و بخصوص در عرف پشتونوالی در بین اقوام پشتون کشور حتی بالاتراز اصول شرعی، جایگاه خاص داشت، موجبات دیگر نارضایتی های مزید را در جامعه بار آورد و در انتشار تبلیغ علیه دولت وشاه نقش بسیار مؤثر بازی کرد. با آنکه مردم عادی از منع بیکاری و آزادی کنیز و غلام استقبال شایان کردند، اما این استقبال به زودی به فراموشی سپرده شد و مردم عامه، بخصوص اقوام پشتون در ساحات جنوبی و مشرقی افغانستان که همجوار و نزدیک به مرکز تبلیغ یعنی قبایل سرحد ماورای دیورند بودند، زیر تاثیر تبلیغات گسترده رهبران مذهبی فعال در آن ساحه قرار گرفتند. این عوامل در مجموع از یکطرف فاصله دولت را با سران اتحاد قبایل، رهبران مذهبی و علمای دینی تدریجاً زیاد ساخت و از طرف دیگر اتحاد و همبستگی آنها را برضد دولت تقویه کرد که در نتیجه یک جبهه مشترک و قوی مخالفان دولت و بخصوص بر علیه شاه که عامل اصلی این تحول بود، فعال گردید.

در عین زمان یکی از نتایج مهم دیگر مودل "ملت - دولت" همانا بکار گماشتن یک عده شخصیت های "غیرخاندان سلطنتی" در راس امور بود. در نظامهای قبلی مقامهای حساس بیشتر بدست برادران، پسران و اقارب بسیار نزدیک شاه قرار داشت. شاه امان الله این شیوه را به حد اقل تقلیل داد و اغلب وزرا و مامورین عالیرتبه دولتی را از بین مردم آگاه و غیرخاندان سلطنتی یعنی برادران و بنی اعمام خود برگزید (مثلاً محمد نادرخان و برادران، محمد ولی خان دروازی، برادران چرخي، شجاع الدوله خان، میرهاشم خان، عبدالهادی خان داوی و دیگران).

در آن موقع که تازه افکار سیاسی جدید به کشور راه یافته بود، اکثر شخصیت های منور به گروپهای سیاسی خاص منسوب و یا علاقمند بودند و مودل "ملت - دولت" این ذهنیت را نزد هریک آنها خلق کرده بود که میتوانند روزی خود شان در مقام زعامت کشور قرار گیرند. از اینجاست که عرصه رقابت ها برای کسب منزلت و اعتبار نزد مردم، بین شخصیت های خواهان قدرت گشوده شد و اراکین دولت بجای آنکه متحدانه در استحکام پایه های نظامی جدید بکوشند، برعکس در فکر خود شدند و در این میدان با دلایل مختلف درصدد رقابت و همچشمی حتی تخریب یکدیگر برآمدند. طور مثال از سال 1924 به بعد اختلاف بین علامه محمود طرزی، نادرخان و محمد ولی خان روبه شدت گذاشت. خلاصه این اختلافات و رقابتهای، صدمه ای کلی بر استحکام دولت و استقرار رژیم وارد کرد و شاه در بین این رقابتهای تنها ماند که گاهی بیک سو و گاهی بسوی دیگر تکیه میکرد و این روش شاه را در تصمیم و اراده اش سست میساخت. در این میان تعدادی کمی از بزرگان دولت بودند که با شاه تا آخرین لحظه وفادار ماندند و حتی جان خود را در راه حمایت از تحول فدا کردند. با این اساس اگر کسانی یک عده از مخالفان خود را از زمره "خائنین" می شمارند، یک موضوع طبعی و یک قضاوت نسبی است، مثلاً بزعم شاه امان الله کسانی که با او همنا و همکار بودند، از جمله صادقان و کسانی که با او در مخالفت و دنبال قدرت برای خود می گشتند، مسلماً از جمله خائنین محسوب می شدند و به عین ترتیب کسانی که با محمدنادرشاه همکار و همناظر بودند و در خدمتش قرار داشتند، به نظر او از جمله صادقان و در غیر آن در ردیف خائنان شمرده می شدند، در حالیکه شاید بعضی از مخالفان بزعم "خیانت به وطن و ضدیت با منافع ملی" خاین نبوده باشند.

مسلم است که با گسترش روزافزون مخالفت ها و رقابتهای و احتمال سقوط رژیم، بین مدعیان قدرت در دستگاه دولت تلاش بعمل آمد تا در راه رسیدن بقدرت هریک برای خود زمینه سازی کنند و همچنان کسانی که حفظ مقام را آرزومند بودند و یا رسیدن به مقام بالاتر را در نظر داشتند، همه کوشیدند روابط و پیوند های جدید را با گروپها و قدرتمندان احتمالی آینده برقرار سازند. این وضع

دراواخر سلطنت شاه امان الله دربين مدعيان قدرت و هم علاقمندان مقام اعم از ملكى و نظامى سرعت گرفت و يك عده شخصيت هاى دولتى براى رسيدن بقدرت براى خود دست بكار شدند و در صدد همكارى با مخالفان برآمدند، چنانچه نام بعضى از اراكين بزرگ دولت درج اوراق استخباراتى انگليسيها است كه با حضرت شوربازار نورالمشايق در ديره اسمعيل خان در تماس بوده و در توطئه عليه شاه امان الله همكارى ميكرند. خلاصه اينكه: به هر اندازه كه سقوط رژيم امانى مشهودتر گرديد، به همان اندازه اين دائره وسيع ترشد، لهذا اتهام خاين و صادق درجوف مغشوشيت قرار گرفت.

موضوع هفتم: اعتراض ها در رابطه با مسايل دينى

دراعلاميه يك تعداد مطالبى به حيث اعتراض بركاركردهاى شاه امان الله آنهم درارتباط با مسايلى كه بيشتر ماهيت دينى دارند، ذكر گرديده است، از جمله: ابراز نظر برخلاف علمائى دينى، التواى تطبيق نظامنامه احتساب، انحصارتدريس علوم دينى به امر و هدايت شاه، برداشتن رويك از روى ملكه در لويه جرگه، اعزام دختران جوان به تركيه، جلوگيرى نكردن از شراب نوشى، تغيير روز رخصتى از جمعه به پنجشنبه كه اينك توجه را به متن اعلاميه در زمين و توضيحات مربوطه جلب ميدارم:

«- من هيچ چيزى بر عليه علما بعد از حركت خود نگفته ام و نه نوشته ام، بلكه علمائى سوء را هم چيزى نگفته ام.

البته در وقت حركت خود علمائى سوء را كه بچه سقاء را از من مستحقتر اعلان كردند و مرا بى سبب كافر گفتند، تكذيب كردم.

- ريوتر درباره من چيزها شايع کرده است ولى خلاف حقيقت بودن ريوتر معلوم است حتى من و ملكه را نوشته كه عيسايى شده ايم.

"نعوذ بالله منها" و اين مخالفت او به من نه تنها بى اثر است، انشاءالله الكريم يك خطا است كه آنرا پسان حس خواهد كرد و اين نكته را محمندان خوب مى دانند كه كل شكايات در باب من صحيح نيستند. و من يكي از مفتخرين به پيروى توحيد بوده گاهى حلقه كفر در گردن خود نمى اندازم. ولى اگر ريوتر نگفته باشد خود محمندان ريوتر است و يك خبر دروغ ايجاد مى كند كه من علماء را بد گفته ام و خود را باين صورت حامى علماء جلوه دادن مى خواهد و هم بدين صورت كه خواهش روز بروز براى عودت من در وطن اظهار شده مى رود و تعميم يافته است، جلوگيرى كردن مى خواهد. من كه علمائى مدرسه عربيه را جمع کرده بودم آنها مرا خوب مى شناسند كه من به علماء صحيح احترام مى كردم، ادارات تميز و قضاء و مفتى هاى كه من در وزارت عدليه جمع نموده بودم مرا خوب مسلمان مى دانند و همين علما و مشايخ همه طرف من بودند و بس. در ركاب من و به جهت من جنگ كردند و شهيد شدند كه هر كس نام آنها را مى شناسد و فتواى جمعيت العلماء در آن وقت نيز طبع گرديده كه هر كس پالايه و ديده مى تواند»

- مى گويد من نظامنامه احتساب را اجرا نكردم.

براي نظامنامه مذکور به شورا امر داده شد كه اول آنچه كه شرع شريف، حكم مى كند كه يك آدم عامى يعنى هر فرد مسلم، بداند و بصورت يك رساله بسازند تا چاپ و در بين ملت نشر شود تا مردم براى همان احكام مبارك نزد اداره احتساب مسئول باشند تا از اين راه تكليف يا زحمت سوال كردن لامحدود بعضى از محتسبين خود غرض عايد مردم نشود.

شورا يك جلد كتاب ساخت كه نه تنها آن كتاب برای دانستن مردم عام هم زياد بود بلکه احتساب را مبدل به حكومت کرده بود. و چون مراد از احتساب شرع شريف اين نيست كه مردم را دچار زحمت نمايد بلکه مراد هدايت و فيض است، به شورا مشوره داده شد كه ايشان نظر كافي نموده، رساله مذکور را از نقطه نظر شرع مبارك كه مقرون به استعداد تعليم دينی مردم عوام باشد اصلاح نمايند تا پس از چاپ و نشر كردن در ملت اداره احتساب جاری شود. ولی پيش از تنظيم اين رساله اختلال پيش آمد و اجرای آن ماند. اين نيست كه از روي تساهل در اجرای فرو گذاشت شده باشد.

- اينكه می‌گويد كه انحصار تدریس علوم دينی با اجازه شخصی من بود، غلط است. مقرر شد كه مجلسی از علمای هر ولايت در خود ولايت تشكيل شود كه مجلس مذکور پس از علم‌آوری به کسانی كه دارای لياقت تدریس هستند شهادتنامه بدهد تا محصلين عمر خود را پيش مردمی كه قابليت تدریس را ندارند ضايع نکنند. تدریس دينی گاهی به انحصار اجازه من نبوده است.

- من چرا روی خانم خود را باز كردم؟

وقتی كه من عازم اروپا شدم ضرور دانستم با خانم خود بروم تا مورد اشتباهات بيجاى مخالفين خود نشوم باز چیزی كه درين مسأله از من سهو شده باشد از درگاه خداوند غفور عفو می‌خواهم و اميدوارم چون نيت من بد نبوده است حضرت خداوند غفار و رحيم ببخشاید.

- جای ديگر اظهار می‌كند كه متعلمت را چرا برای داکتری زنانه به تركيه فرستاد؟

فرستادن متعلمت برای حفظ ستر و ناموس اهالی مملكت بود تا زنها را از معالجه طبيباها و داکترهای مرد مستغنی بسازد و باز متعلمت به مملكت برادر مسلمان فرستاده شدند نه اروپا و آنها زیر نگرانی سفارت افغانی آنجا تحصيل می‌کردند. من يقين دارم كه هر آدم با ناموس می‌خواهد كه ناموس آن توسط خواهران مسلمانان علاج شود. نسبت با اينكه معالج ناموسش يك مرد بيگانه باشد.

- در باب منع و جلو گيري نكردن از شراب من اعتراض می‌كند.

ورود شراب فرو ختن شراب شدیداً موقوف بود و سخت از طرف اداره گمرک دقت می‌شد. مرتكبين آن حتی اگر مردم بسياركلان و مهم می‌بودند زیر جزای شرعی می‌آمدند كه فرو گذاری درين باب هيچ وقت نشده، برعكس اين مسأله كه می‌تواند نشان دهد كه در زمان موجود کسی به جزای شراب نوشی رسیده باشد ولی در وقت من اين جزا اجراء می‌شد.

- از اعتراضات یکی اينست كه چرا روز جمعه به پنجشنبه مبدل شد؟

چون دیده شد كه مردم رفته رفته از فيض نماز جمعه محروم می‌شوند و روزهای جمعه هر کدام برای میله و كارهای شخصی خود نماز جمعه را ترك می‌کردند و اين فريضه مبارك‌تر می‌شود تا مردم به امور شخصيه خود رسیده بتوانند و در روزهای جمعه به استثنای شخص‌هایی كه شرع شريف ايشان را معاف نموده است، همه مردم به نماز حاضر شوند باین جهت روز پنجشنبه روز رخصتی تعيين شد و برای روز جمعه ساعت‌های مرخصی تعيين شد تا مردم به نماز برسند. البته مردم اين مسأله را حس کرده باشند كه وقتی كه روزهای پنجشنبه آزادی بود، چقدر نمازگزاران زياده تر از روزهایی كه جمعه رخصتی بود در نماز جمع می‌بودند.»

اعتراضات فوق در واقع بيانگر يك نوع اختلاف نظرکلی در امور دينی - مذهبی است كه بين شاه و عده ای از علمای دينی و محافظه کاران مذهبی در ارتباط با اصلاحات و نوآوریها به وجود آمده بود و به هر اندازه كه دامنه اين اصلاحات بيشتتر وسعت می‌يافت، اين اختلاف نظرهای بيشتتر و جدی تر ميگرديد و در نهايت وسيله ای بدست مخالفان ميداد و كارد بران انگلیسها برای سقوط سلطنت امانی تيزتر می ساخت. با انصراف از پرداختن به جزئیات فقرات فوق، لازم است تا بطور كل به ریشه

های اختلاف در طول ده سال سلطنت امانی مختصر اشاره کرد و به عمق انگیزه های اصلی همچو اعتراضات پی برد که بیشتر از همه از برخورد عنعنه و تجدد نشأت میکرد، از اینقرار:

وقتی امیر عبدالرحمن خان به سلطنت رسید، کوشید بوسیله جذب یکعده علمای دینی و قراردادن موقف "پادشاه به حیث سایه خدا در روی زمین" پیوند سران قبایل را با رهبران و علمای دینی - مذهبی سست سازد و با فشار نظامی و استبداد شدید هرگونه قیام آنها را علیه خود سرکوب کند، تا بدانوسیله قدرت مرکزی دولت و اصلاحات مطلوبه خود را در سرتا سرکشور گسترش دهد. اما شاه امان الله در شرایطی قرار داشت که رهبران مذهبی و علما با روش نرم پدرش دوباره نفوذ از دست رفته خویش را بازیافتند، بخصوص که آنها در جنبش ضد استعمار انگلیس در بین قبایل سرحدی شدیداً به فعالیت آغاز کردند و مردم را به قیام در آنجا تشویق نمودند.

مناسبات شاه با علمای دینی در سه سال اول سلطنتش صمیمانه و دوستانه بود و حتی قبل از رسیدن به سلطنت روابط شخصی نزدیک را با بعضی رهبران برجسته دینی قایم نموده بود که در نتیجه همین روابط نیک حضرت صاحب شوربازار بعداً ملقب به "شمس المشایخ" دستار شاهی را بر سر شهزاده امان الله خان نهاد و بر مشروعیت سلطنت او مهرتائید گذاشت. روابط شاه با علمای دینی در ساحات دیگر کشور از جمله رهبران دینی ولایت مشرقی و روحانیون ماورای سرحد نیز بسیار دوستانه بود. (برای شرح مزید دیده شود: نوید، داکتر سنزل: "واکنش های مذهبی و تحولات اجتماعی در افغانستان...."، ترجمه: محمد نعیم مجددی، هرات، 1388، صفحه 70 - 72)

شاه امان الله نیز به منظور حصول استقلال ناگزیر بود از نقش رهبران علمای دین در موضوع دعوت به جهاد استفاده نماید تا با تبلیغات دینی مردم برای جهاد تشویق و جلی نمایند. علاوه گسترش مفکوره پان اسلامیزم در کشورهای اسلامی و سقوط خلافت عثمانی از جمله ی موضوعات بودند که بر نفوذ و اقتدار رهبران دینی در افغانستان افزودند. تا سال 1301 (1922) شاه امان الله نه تنها موقعیتش را به حیث شاه مستقل و قانونی افغانستان تحکیم بخشید، بلکه القابی را از قبیل "غازی" هم از طرف لویه جرگه حاصل کرد و به صفت یک قهرمان ملی و همچنان مدافع اسلام در داخل و خارج کشور شناخته شد.

محبوبیت شاه امان الله غازی در خارج از کشور، بخصوص در بین قبایل سرحدی و جناح های ضد انگلیسی در هند بر تانوی بحدی بود که بعضی او را در صورت سقوط خلافت عثمانی کاندید مقام خلافت اسلامی میدانستند. این مفکوره در داخل کشور نیز یکی از آرزومندی های علمای دینی و محافظه کاران مذهبی و نیز یک عده ملیگرایان بود، چنانچه این موضوع در جریان لویه جرگه 1303 در پغمان بطور جدی مطرح شد. اما شاه امان الله به دلیل تمرکز مزید به تحولات و اصلاحات در داخل کشور با چنین نظر موافق نبود و قبول این مسئولیت بزرگ را از توان و صلاحیت خود فراتر میدانست. شاه حین مباحثات در این موضوع در لویه جرگه 1303 به صراحت بیان کرد که: «من به آواز بلند میگویم که خلافت بطرز و صورتی که بود و سواء از مفاد رقبه حکمرانی خویش، نقطه نظری بخود نداشت و بدرد و مصائب عالم اسلام نمی پرداخت، (چنانچه در مواقع سه گانه تغلب [غلبه] انگلیسان بر افغانستان هیچ صدا و ندای نداد) و با اجتماع عالم اسلام کوششی بعمل نیاورد، هیچ بدرد نمیخورد و بکار نمی افتد و باید هم که خلیفه در امورات دنیوی مسلمانانی که در تحت حکومتش نباشند، طبعاً و عقلاً مداخله نوزد و اگر بنماید آیا ایران، هند، مصر، مراکش، تونس، الجزائر، افغانستان، چین و غیره مسلمانان عالم بلاعذر و ضرر و تکلیف بامثال [فرمانبرداری] او امرش

پرداخته می‌توانند؟ نی ابدأ! بخیال عاجزانه ام که درین دوره خلافت بدرد نمی‌خورد و خلیفه بجز از اینکه خودش و مملکتش را دوچار مصائب کبری و هدف اسهام اعداء [دشمنان] بگرداند، دیگر فائده را به اسلام عائد نخواهد کرد (چنانچه اگر فعلاً ترکیه موجب الغای خلافت استفسار شود، علی الفور بجواب همین کلمه را خواهند گفت). قایم باید که ما و شما درین مبحث قبل از وقت مذاکرات ننمائیم و اوقات خود را در آن ضایع نکنیم». (برای شرح مزید دیده شود: کتاب "رویداد لویه جرگه دارالسلطنه 1303"، صفحه 80 - 84)

این موقف شاه برای علمای دینی که طرفدار جنبش خلافت بودند و آرزوی رهبریت خود را در این آرزومندی برآورده می‌دیدند، موجب بروز فاصله محسوس بین شاه و علمای دینی گردید. درعین زمان کوشش‌های جدی شاه برای اینکه برخرابه‌های نظام کهنه قبایلی شالوده یک دولت عصری را برمبنای قانون و نظم به وجود آورد، نیز با نظر علمای دینی سازگار نبود. اصلاحات اداری در داخل ارگان حکومت، انفاذ قانون اساسی و احترام به آزادیهای فردی، وضع قوانین و نظامنامه‌ها در ساحات مختلف، رجوع به نظر مردم و فراخواندن لویه جرگه به حیث یک مرجع عالی تقنینی، اصلاحات امور مالی، توجه به امور معارف و برای اولین بار افتتاح مکاتب نسوان و تلاش برای تساوی حقوق زن و مرد، از بین بردن امتیازات و معاشات مستمری بعضی خانواده‌ها و القاب شان، همه از جمله ای نوآوریهای مهم و بسیار بحث‌انگیز بودند که مسلماً بسیاری از این نوآوریها به منافع کلی طبقات صاحب امتیاز اعم از خوانین، زمیندارهای بزرگ و خانواده‌های اشرافی و به خصوص یک عده علمای دینی محافظه‌کار و متعصب صدمه رسانید و موجب شد تا آنها در صدد اعاده امتیازات دست رفته برآیند و در تقابل با اقدامات شاه قرار گیرند. در این حال شاه احساس کرد که رهبران دینی آرزومند اشتراک در قدرت سیاسی دولت میباشند و می‌خواهند که دولت را به سمت مطلوب خود رهبری کنند. از اینجاست که فاصله بین شاه و رهبران مذهبی ایجاد شد و با هر قدم که بسوی اصلاحات گذاشته میشد، این فاصله بزرگتر می‌گردید، تا حدی که مخالفت‌ها، جای خود را به تحریک‌ها، توطئه‌ها و بالاخره برخوردها داد.

تحولات فوق موجب شد تا یک عده ملاها و بعضی از علمای دینی بخصوص در ساحات جنوبی و مشرقی کشور به ادعای اینکه گویا اقدامات دولت و تدوین و انفاذ نظامنامه‌ها با اصول شرعی و مذهب حنفی همسویی ندارند و در بعضی موارد خلاف شریعت میباشند، بر علیه آن موقف گیرند و به مخالفت برخیزند. این مخالفت‌ها که غیر مستقیم از بیرون کشور تحریک و تقویه میشد، به سرعت بیک قیام بزرگ در آن ساحات تبدیل گردید که به شورش خوست و بنام "ملای لنگ" در تاریخ شهرت دارد.

شاه امان الله با تدویر لویه جرگه 1303 در پغمان خواست تا نظر علمای سرشناس دینی را به حمایت از تحولات مطلوبه خود جلب کند و با حمایت آنها به تحولات مشروعیت اسلامی ببخشد و در قبال آن به اطفای آتش قیام که در حال گسترش بود، بپردازد. مباحثات طولانی و جدی که در فضای ادب و احترام بطور آزاد اکثراً بین شخص پادشاه و بعضی از علمای دینی از یکطرف و اختلاف نظرها در متون مطروحه بین علمای دینی طرفدار (اغلب فارغان مدرسه شاهی - کابل) و مخالف (اکثر تربیت یافته مدرسه دیوبند هند) از طرف دیگر و نیز حمایت شخصیت‌های لیبرال از نظریات پادشاه در طول جلسات لویه جرگه چنان هیجان‌انگیز بود که نظیر آن قبلاً در هیچ مجتمع ملی دیده نشده بود. شاه با تفاهمی که در این لویه جرگه و تمکین به بعضی خواهشات علمای دینی از خود نشان داد، توانست پس

از پاره ای تعدیلات در بعضی نظامنامه ها و قبول خواهشات علمای دینی مشروعیت اسلامی اقدامات خود را حفظ کند و با سرکوب نظامی به اغتشاش خوست پایان دهد.

از آن به بعد بین سالهای 1304 تا 1306 (1925 تا 1927) که موقف شاه در کشور مجدداً تقویه شده بود، شاه راه اصلاحات را ادامه داد و از بعضی اقداماتی که در لویه جرگه منصرف شده بود، دوباره آنرا با احتیاط و ملایمت رویدست گرفت. این دوره که یکی از آرام ترین دوره برای ادامه اصلاحات و تحولات مفید در کشور بود، شاه کوشید با اعزام هیئت های با صلاحیت از اموراداری ولایات بررسی و به رفع شکایات اهالی بپردازد و ضمناً اهداف بهیخواهانه دولت را به آنها توضیح و نظر مردم را به انسوجلب نماید، چنانچه خودش به همین منظور به ولایات مشرقی و قندهار سفر کرد. (برای شرح مزید دیده شود: کتاب "حاکمیت قانون در افغانستان"، بقلم اعلیحضرت امان الله خان، به اهتمام و تعلیقات: حبیب الله رفیع، پشاور، 1378)

وقتی در سال 1305 با انفاذ تعداد زیاد نظامنامه ها مکلفیت های دولت در امور انکشافی بیشتر محسوس گردید و چون این هدف ایجاب دسترسی به وسایل وامکانات تکنیکی را میکرد، مجلس وزراء و شورای دولت ناگزیر بود برای پیشرفت در ساحت مختلف اقتصادی و فرهنگی و نیز برای تقویه بنیه نظامی دولت به تهیه لوازم و وسایل مدرن بپردازد که باید از ممالک اروپائی خریداری گردند. برای این منظور لازم دیده شد تا هیئتی معتمد تحت ریاست شاه امان الله غازی به یک تعداد کشورهای اروپائی و آسیایی سفر کند. این سفر که مدت طولانی بیش از هفت ماه را در بر گرفت، از یکطرف با دست آوردهای مثبت سیاسی و اقتصادی توأم بود، اما از طرف دیگر ذهنیت شاه را بسوی تحقق بخشیدن گویا اهداف "انقلابی" او تغییر داد، طوری که مجذوب آزادی ها و پیشرفت های صنعتی و جدید آن کشورها گردید و پس از برگشت به وطن بدون تأمل و رعایت شرایط عینی و ذهنی کشور با جدیت به ادامه نوآوریهای پرداخت که بیشتر شکلی و حساسیت برانگیز بودند.

شاه امان الله غازی پس از برگشت به وطن لویه جرگه را بتاريخ 6 سنبله 1307 ش (29 آگست 1928) در پغمان دایر کرد و نمایندگان را مجبور ساخت تا بجای لباس ملی و محلی، با لباس اروپائی متشکل بردریشی و نکتائی و کلاه شاپوه ملبس شوند و این لباس را دولت به آنها تحفه داد. جرگه پنج روز دوام کرد که بطور کل بحث های آزاد و جدی بین اعضای لویه جرگه و دولت در مسائل مختلف صورت گرفت. جرگه بر اغلب پیشنهادات دولت با کمی تعدیلات مهر تائید گذاشت، مگر در مورد رفع حجاب زنان، مخصوصاً اینکه شاه از ملکه خواست تا روبند خود را رسماً در حضور اعضای لویه جرگه از چهره بردارد، مجلس بسیار هیجانی شد و آتش خشم آنها که قبلاً از طریق تبلیغات وسیع دشمنان و نشر عکس های جعلی ملکه حین سفر اروپا و گویا عدم رعایت حجاب در "ملک کفر" برافروخته شده بود، به شدت شعله ور گردید. حینیکه اعضای لویه جرگه به محلات خود برگشتند، جریان را به اطلاع مردم رسانیدند و شایعه ای دشمنان را که گویا شاه کافر شده است، بیش از پیش تقویه کردند. اگرچه شاه امان الله غازی حینیکه متوجه بعضی اشتباهات اخیر خود شد و اظهار ندامت کرد و آنرا طی یک ابلاغیه مفصل رسماً به نشر سپرد، اما دیگر دیر شده و کار از کار گذشته بود و قیام ها در چند جا در برابر شاه برافروخته بودند، چنانکه با پیشرفت قوای سقاوی در حواشی کابل شاه ناگزیر به استعفی از سلطنت گردید و به قندهار رفت و بجای خود برادرش سردار عنایت الله خان را به سلطنت گماشت که چند روزی بیش دوام نکرد، تا بالاخره با حمایت انگلیسها کابل در دست قوای سقاوی سقوط کرد، حبیب الله کلکانی به امارت رسید و با این ترتیب افغانستان از کاروان پیشرفت به عقب برگشت.

موضوع هشتم: یک سند تاریخی - اعلان الغای بعضی نوآوریها

در اعلامیه "کشف الحال نادر..." که به قلم امان الله غازی نوشته شده در دو جا شاه سابق به بعضی اشتباهات خود اعتراف کرده و نوشته است: «وقتی که من عازم اروپا شدم، ضرور دانستم با خانم خود بروم تا مورد اشتباهات بیجای مخالفین خود نشوم باز چیزی که درین مسأله از من سهو شده باشد از درگاه خداوند غفور عفو می‌خواهم و امیدوارم چون نیت من بد نبوده است، حضرت خداوند غفار و رحیم ببخشاید؛» او در جای دیگری می‌نویسد: «اگر چه من اعتراف می‌کنم که در اواخر عاید به بعضی چیزها از حدود اعتدال گذشته و در فرط سعادت مملکت همه چیز را فراموش کرده بودم، اما رفتار من در مملکت چه از حیث مناسبات مساویانه و صلح پرورانه با خارجی‌ها وارد نشدم؛ به هیچکدام شان و قائم داشتن شرف ملی و چه از حیث شناختن تقاضاهای عصر و زمان برای اداره داخلی مملکت بهترین رفتار بود و آرام‌ترین ایام، ایام من بود».

با دو اعتراف فوق از یکطرف و اینکه بعضی برای ثبوت اصالت اعلامیه فوق که واقعاً بقلم شاه مذکور نوشته شده و بنابراین طالب اصل سند در زبان اردو شده اند از طرف دیگر، لازم دانستم یک سند مهم تاریخی را بازنشر کنم که هم محتوای آن در بسا موارد با متن اعلامیه وفق دارد و می‌تواند مصدق اصلیت اعلامیه و وسیله اثبات آن نوشته بقلم امان الله غازی باشد و هم می‌تواند شاهد اعلام الغای بعضی اقدامات و نوآریهایی باشد که موجب آزرده‌گی خاطر مردم شده و شاه در آخرین روزهای سلطنت خود آنها را ملغی قرار داده بود. این سند که تحت عنوان "اعلان شاهی" بتاريخ 15 جدی 1307 (مطابق 23 رجب 1347 - 5 جنوری 1929) در قید 18 ماده رسماً انتشار یافت، با آنکه کمتر اثر در رفع ناآرامی‌ها و پیگرد اغتشاش داشت، اما یک نمونه مشهود از نیات بهیخواهانه شاه غازی را در برابر آرزومندی‌های مردم به اثبات می‌رساند.

باید خاطر نشان ساخت که متن مکمل و اصل این اعلان شاهی در آرشیف ملی موجود است که نقل آنرا شهرت ننگیال در کتاب "اسناد و نامه‌های تاریخی افغانستان" درج نموده است و اما استاد عزیزالدین پوپلزائی در کتاب "سلطنت امان الله شاه و استقلال مجدد افغانستان" (جلد دوم، قندهار، 1396، صفحه 455 تا 458) از جمعاً 18 ماده صرف به ذکر 13 ماده آن بسنده کرده و آنهم با عباراتی که از سند اصلی کمی متفاوت است. لذا کسانی که در زمینه آرزومند تحقیق مزید باشند، بهتر است به متن مکمل که با متن اصلی انطباق دارد، مراجعه نمایند.

متن مکمل اعلان پادشاهی

اعلان پادشاهی

بر خاطر صداقت مظاهر رعایای عزیزم پوشیده مباد که اولاً بتحریر سرانگشت دشمنان داخلی و خارجی بعضی از قبایل سمت مشرقی تحت تأثیرات مخالفین این ملک و ملت نادانسته درآمده و بر علیه حکومت متبوعه خود عصیان ورزیده در نتیجه ضد بیجا و بی سبب به اموال و عمارات حکومتی در بعضی حصه‌های سمت مشرقی و به اسباب و سامانیکه در آن موجود بود، خسارت رسانیده اند یا در جنگ اشتراک کرده اند.

چون من خوب میدانم که این حرکات فقط به سبب تحریکات مخالفین نادانسته و ناخواسته سرزده است، لهذا من هیچکسی را برای این حرکت اراده جزاء دادن ندارم و عفو نموده‌ام. یک اولاد هر قدر ابراز نادانی بکند، ولی پدر هیچگاه آنها را به نظر دشمن و مخالف ندیده و از خود جدا نمیکند.

همچنین واقعات آنجائی نسبت به تلف اموال و سامان را من به همین نظر دیده و شما را اطلاع میدهم که شما نادانسته بدینصورت موجب تقویت اشرار میگردید. بعد ازین همچو حرکاتی که مخل امنیت و اهالی شهرها و محلات خود تان میشود، دست بکشید، تا هم خلق خدا آسوده و هم شما بموجب این عفو از بازخواست حکومت فارغ گردید.

دوم: درباب بعضی افواهات و شایعات که نسبت بحركات من و خلاف بودن آنها به شرع شریف در بعضی حصص سمت مشرقی انتشار یافته است و مخالفین صاحب غرض آنرا مستمسک خودها قرار داده موجب شکستن اتفاق این ملت و حکومت گردیده اند، من محض برای دوباره بهم آوردن این اتفاق که روح و روان و حیات مملکت شمرده میشود، بعضی مطالب را که حسب مسموع اسباب هیجان گردیده بود، اصلاح نمودم. هرچند مطالب مذکوره در جرگه از طرف عموم وکلای افغانستان پیشنهاد یا قبول شده بودند، اما چون امروز موجب آزدگی و هیجان گردیده است، من هر فقره را بصورتی که در ذیل این اعلان می بینید، اصلاح نموده ام. اگر علاوه برین مواد دیگری باشد، آنها را هم مجلس اعیان که در فقره 2 ذکر شده است، مذاکره و اصلاح خواهد نمود:

1 - مشهور شده است که من نعوذاً بالله منها در احترام به حضرت خیرالبشر علیه افضل الصلوة واکمل الحیات کمی کرده ام، ثم نعوذاً بالله. من ازین خبرانقدرمتأثر وغمگینم که از هیچ چیزدیگر در دنیا غمگین نخواهم شد. من که هر وقت در نماز و خارج نماز درودها بروح پرفتور حضرت سرورکائنات می خوانم، چطور میتوانم که در احترام آنحضرت صلی الله علیه و سلم ادنا شائبه ای بخاطر خود راه بدهم. من به ملت عزیز خود تسلی واطمینان میدهم که من محبت و احترام حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و سلم را سرمایه ایمان و سعادت دارین خود دانسته و شرط اول صادق بودن به کلمه لاله الا الله محمد رسول الله را احترام و محبت بحضرت ختمی مرتبت میدانم. این افواهات بی سرو پا فقط از طرف مخالفین صاحب غرض و دشمنان این ملک و ملت اسلامی نشر و شایع میشوند، مثلی که بارها بشما یادآوری کرده ام، باز بشما خبر میدهم که از مکائد و فتنه و شرارت این دشمنان مملکت غافل نبوده و برقول هرکس اعتماد نکنید، تا موجب تفرقه کلیه ملت نشوید.

2 - به تجربه پیوسته است که پیشنهادهایی را که وکلای ملت در جرگه ها قبول میکنند، باز هم علماً بآن اعتراض مینمایند سبب ان بوده است که در زمره وکلا مردم علما را انتخاب نکرده بودند. اگرچه برای انتخاب علما هیچ ممانعتی از طرف من نبوده است.

برای رفع این نقیصه چنان چاره سنجیده شد که یک مجلس دائمی در خود مرکز که اقلأ پنجاه نفر عضو داشته و از علمای منتخب و مشهور (که انتخاب آنرا سائر علمای افغانستان کرده خواهند بود) و سرداران و خوانین و مامورین صاحب اختصاص مرکب خواهد بود، تشکیل میشود، تا هر چیزی را که مجلس وکلا فیصله کند، مجلس اعیان نیز آنرا غور خواهد کرد، مخصوصاً اطراف دینی مسایل را تا تمام مطابق احکام شرع شریف و مذهب حنفی باشد. تا مجلس هذا تصویب مواد مذکور را ننماید، در معرض تعمیل گذاشته نخواهد شد و در نظامات موجوده نیز آنچه را مجلس مذکور خلاف شرع بیابند، اصلاح نمایند. اعضای مجلس مذکور معاش معقول خواهند داشت.

3 - قبل ازین نیز تقرر مدعی العموم را در نظر داشتم چنانچه نظامنامه شورای دولت ساخته شده بود. حالا که آنرا ملت مطالبه میکند، تقرر آنها را تحت یک نظامنامه معین منظور میدارم.

4 - دخترهائیکه در خارج برای تعلیم فرستاده شده اند، بخيال بعضی ها رسیده است که آنها به ممالک غیراسلامی فرستاده شده اند، حاشا و کلا! آنها در ممالک غیراسلامی نرفته فقط در ترکیه برای تحصیل

طبابت مخصوص زنانه که در وقت ضرورت زنهای مسلمان مجبور به علاج از طرف طبیب های مرد نباشند، ارسال گردیده اند. مکتبی که آنها در آن درس میخوانند، خود من بالذات دیده ام. مکتب مذکور در ترکیه مخصوص تعلیم زنهاست. طالبات مذکور به زیر نگرانی خصوصی عیال سفیر افغانی در انقره غلام جیلانی خان پسر سپهسالار مرحوم غلام حیدرخان چرخ میباشند. برای مشارالیها تعلیمات خصوصی داده شده است که مراقبتی که برای طالبات باعفت و با عصمت افغان لازم است، بر آنها داشته باشد. چون این مسئله در نظر عموم سوء تلقی شده است و گمان میکنند که آنها در ممالک اروپا بصورت هائیکه برای دختر های افغانی نا مناسب است، امرار حیات میکنند، لهذا محض ممانعت از سوء تفهیم و نیز تشنت و تفرق کلمه ملت، آنها را پس خواستیم.

5 - نظریه من در باب علمای دیوبند که ورود آنها را در افغانستان ممنوع قرار داده بودم، بجهت آن بود که از خود موسسه دیوبند ضرری ملحوظ نبود، بلکه بعضی از [شاگردان و علمای] دارالعلوم مذکور بنا بر نابلدی احوال این مملکت آله اغراض صاحب غرضان گردیده بنام تعلیم یافته دیوبند و نشر مذاهب و مسالک مختلف مثل قادیانیها در این مملکت نموده وحدت ملی و مذهبی افغانستان را اخلال می نمودند، لهذا جلوگیری از آن شده بود. چون این مسئله هم موجب آزدگی و سوء تلقی گردید، من منظور نمودم که من بعد علمای دیوبند با شهادتنامه دارالعلوم مذکور به افغانستان مثل سائر علمای دیگر وارد شده میتوانند.

6 - قبل از اینهم چنانچه مجلس علمای قندهار نیز اعتراف دارند، در ماده 204 الی 208 نظامنامه جزای عمومی برای رشوت مجازات تعیین شده است، حالا نیز دقت مخصوص برای اجرای جزای مرتکبین آن خواهم کرد و چون مدعی العموم ها حسب ماده 3 تعیین میشوند، آنها نیز مراقبت خواهند کرد.

7 - در مسئله ستر لویه جرگه امساله [1307] چنان فیصله شده بود که حکومت اشخاص و طوایفی را مثل کوچی ها و غیره که عادت به برقع و ستر ندارند، اجباراً به پوشیدن برقع نکند و نیز شهری ها را مجبور برفع حجاب ننماید. من نیز همین مقررات جرگه را عیناً تعمیل و پیروی میکردم تنها بموجب فتوای بعضی علما که به استناد آیه کریمه (ولا یبدین زینتهن الا ما ظهر منها) جواز داده بود فقط چند نفر دست و روی خود را نمی پوشیدند.

چون بعضی مخالفین صاحب غرض این مسئله را بزرگ نشان دادند که گویا من جبراً روی خانمها را برهنه ساخته ام و همچنین تولید سوء تفاهم نموده است و بد تلقی گردیده، من تماماً ممانعت نمودم که همانقدر دست و روی را نیز برهنه ننمایند و موی های خود را نیز قطع نکنند و نکرده اند.

8 - تدریس به شرط شهادتنامه مشروط گردیده بود. مقصد من بود که اینکارها نیز به اهل آن سپرده شده هرکس تحت نام مدرس موجب گمراهی مردم نشود. شرط شهادتنامه تدریس را برداشتم.

9 - اخذ عسکر که از روی نفوس کرده میشود و برای قرعه عسکری نفوس شماری گردیده و تذکره داده میشود، بمقصد آن بود که تمام افراد ملت به خدمت عسکری و حفاظت مملکت خود قیام داشته و شامل باشند. چونکه اهالی به آن راضی نیستند آینده نفوس شماری و توزیع تذکره را موقوف کرده اخذ عسکر بصورت قومی از روی تقسیم کرده خواهد شد.

10 - در خصوص جزای شراب نوشی مخالفین و صاحب غرضان چنان اشاعت داده آمد که حکومت بقصد از جزای شراب نوشی اغماض میکند، حالانکه خود من بالذات ازین مضرت عظمی جلوگیری

به هر رنگ کرده و احکام و اوامر نظامات موجوده بشدت تمام جزای شراب خوران را حکم نموده است. حالا چون محتسبین منظور شدند، هرکسی را که محتسبین به این جنایت گرفتار بیابند، البته سزا میدهند و خود من هم بالذات آنرا مراقبت جدی میکنم که در بازخواست آن تساهل نشود.

11 - در باب محکمه احتساب حکومت غفلت نکرده، ولی برای اینکه خود احتساب هم با شرایط و ارکان اجراء شود، ضرورت تألیف یک کتاب بزبان فارسی بوده است، چنانکه کتاب مذکور در زیرتألیف است. در هر حکومتی [مقصد واحد اداری است "ولسوالی"] یک محتسب منظور شد که تمام اوامر و نواهی شریعت را دقت کرده شرعاً جزء بدهد و تا تعیین صورت انتخاب محتسب فوری از طرف خود علمای محلی یکنفر که اهل این کار باشد، انتخاب شود منظور است که بموجب احکام شرعی در مسایل تعمیم اوامر و نواهی دقت و مراقبت کند و مطابق شرع شریف جزء بدهد.

12 - در باب تعطیل جمعه به پنجشنبه نظریه من این بود که به سبب تعطیل و رخصتی مامورین و طلبه در روز جمعه اکثر به خارج شهر بدیگر امور مشغول بوده و صلوة جمعه حاضر نمی شدند؛ چون رخصتی جمعه به پنجشنبه تبدیل شد، نفری مذکور همه به نماز جمعه مرتب حاضر می شدند و این تبدیل هم بموجب فتوای علما شد که در روز جمعه کارکردن را جائز دانستند و بساعت نماز تمام پولیس ها به مثل محتسبین مامور بودند که دکاندارها و تمام مسلمین را برای ادای نماز صلوة الجمعه به مساجد سوق دهند. چون این مسئله هم اسباب آرزگی بعضی ها گردید، رخصتی پنجشنبه پس بروز جمعه تبدیل نمودن را منظور نمودم و بروز عرفه نیز من بعد تعطیل خواهد بود.

13 - نسبت به برقع چین دار نیز که به برقع قندهاری یا شامی تبدیل آن مناسب دیده شده بود، قید مذکور را لغو نمودم. هر زن میتواند که چادری چین دار بپوشد و لباس اروپائی را نپوشند.

14 - در باب مریدی و پیری نظریه من چنان بود که تنها عسکری ها (افسر و سپاهی) باید در وقت مرید شدن از من اذن بخواهند، نه که سائر مردم. چون این مسئله چنان تعبیر شده است که من قطعاً پیری و مریدی را منع نموده ام، لهذا من شرط استیذان را که محض برای نظامیها بود، نیز لغو نمودم.

15 - در باب منع ازدواج طلبه که دوره تحصیل خود را پوره نکرده باشند، فکر این بود که تأهل مانع تکمیل تحصیلات میشود. حالا که این مسئله هم درست فهمیده نشد، این قید را نیز برداشتم.

16 - مکتب مستورات به فتوای علما تأسیس شده بود، ولی حال تا مجلس وکلا و مجلس اعیان مندرجه ماده 2 که ترتیب صحیح آنرا می سازند مشغول تنظیم آن شوند، معطل باشد. همچنان ریاست حمایت نسوان.

17 - منع قرض برای آن بود که موجب دعاوی زیاد و موجب پیش خورگی و خسارت مامورین دولت میشد و بعضی مامورین یک گونه صرف نفوذی [واسطه] هم در گرفتن قرض می نمودند، چون اینهم سوء تلقی گردیده است، ممانعت آنرا الغا کردم.

18 - در باب لباس چنان فهمیده شد که این حکم برای هرکس و جبری بوده است ولی این حکم تنها برای شهرکابل بود، نه افغانستان. چون این مسئله موجب زحمت و آرزگی مردم دیده شد، منظور نمودم که قید لباس برای عموم رعایا نباشد و به هر طرز و قسمی که پوشاک جائز شرعی بپوشند و استعمال کنند، جائز است.

بعد ازین همه ایضاحات و اصلاحات و رفع شکایات میخوام به شما واضح و صریح بگویم که مقصد من از تجویز این تعدیلات شخص خودم نیست؛ من اهمیت به پادشاهی خود نمیدهم، بلکه مقصدم باز محض خدمت به ملک و ملت عزیز خودم و بدین واسطه تحصیل رضای الهی جل و جلا له است.

اگر مردمیکه رخنه در اتفاق ملت و دولت خود انداخته اند با وجود خواندن این اعلان دست از مخالفت نکشند، مسئولیت نتایج وخیم و اسفناک که بخود شان میرسد و به دولت میرسانند، در دنیا و آخرت بدمه خود شان خواهد بود. آنها نباید چنان فکر کنند که ما به دولت ضرر رسانیدیم، بلکه این ضرر و خسارت عیناً بخود شان، به ملت شان و به مملکت شان و به عالم اسلام است. چنانچه من هم ضرر و خسارت بسیار زیاد به این گونه مردم که سر مخالفت بلند کرده اند، رسانیده میتوانم، ولی تاحال هیچ تعرض به ایشان نکرده ام بلکه هر حمله و تجاوز ازطرف آنها بوده است. سبب انهم این است که من خسارت آنها را عیناً خسارت خود میدانم. مسلمان کشی و تباهی اسلحه و جبهه خانه که برای دفع شر کفار تهیه شده بود، من هیچگاه روادار نیستم. لهذا هرچه درباب تسلی شکایات ممکن بود، چنانچه دراین اعلان دیدند، نمودم.

در آخر با آیات کریمه قرآن عظیم الشان که میفرماید: «واعتصموا بحبل الله جمیعا و لا تفرقوا و اذکرو انعمت الله علیکم اذ کنتم اعداء فالق بین قلوبکم فاصبحتم بنعمته اخوانا. و لاتکونوا کالذین تفرقوا و اختلفوا من بعد ما جاءتهم البیات...» و [چند آیه مبارکه دیگر که همه در وصف برادری و اجتناب از قتل مومنان در کلام الله مجید مذکور شده اند، از ذکر آن در اینجا صرف نظر میگردد. کاظم] یاد آوری می نمایم. من تا امروز هرچه کرده ام برای ترقی شما ملت و نیت خیر شما بوده است. هیچگاه آرزو نداشتم و ندارم که خلاف دین اسلام و شرع شریف کار کنم. حالا هم برای برداشتن تفرق و اختلاف یک دقیقه اولتر مطالبی را که سوء تفاهم واقع نموده است، بصورت فوق اصلاح نمودن را منظور نمودم. «امضاء "امان الله"»
(برگرفته از کتاب "اسناد و نامه های تاریخی افغانستان"، گردآورنده: شهرت ننگیال، پشاور 1377، صفحه 23 تا 29)

یک سند تاریخی:

صودر یک فرمان پادشاهی و یک اعلامیه در آغاز سلطنت امیر حبیب الله کلکانی

در این قسمت بای مزید معلومات میخوام توجه را به یک فرمان پادشاهی و یک اعلامیه "فتوا گونه" که هر یک تقریباً هم زمان در آغاز امارت حبیب الله کلکانی به نشر رسیده و حایز اهمیت تاریخی میباشند، جلب کنم که هر دو برای یک هدف یعنی الغای بعضی اقدامات دوره سلطنت امان الله غازی با عبارات متفاوت تهیه و ترتیب گردیده است.

در قدم اول متن "فرمان پادشاهی" تقدیم میشود، اما قبل از آن جای دارد که گفته شود: چون امیر حبیب الله کلکانی (ملقب به "خادم دین رسول الله") از سواد کافی بهره مند نبود و برنوشته های دیگران اعتماد نمیکرد، لذا هر وقت فرمان تقرر کسی را در یک مقام صادر میکرد، او را نخست بحضور خود احضار و فرمان را بدستش میداد تا بخواند. با این ترتیب امیر خود را از متن فرمان مطمئن می ساخت و سپس در ذیل آن مهر میکرد. به همین ترتیب وقتی متن اعلامیه را برای منظوری امیر آوردند و شخص موظف آنرا قرائت کرد، امیر نسبت غلظت عبارات مفهوم را درست درک نکرد و نیز با موضوع تکفیر شاه امان الله مندرج متن اعلامیه موافق نبود، لذا امر کرد تا آنرا بطور عام فهم

و ساده بنویسند و برایش بخوانند تا در مورد هر فقره خودش حکم لازم را بیان کند و درج فرمان شود. برطبق هدایت متن فرمان تهیه شد، طوریکه "مبتدای" هر فقره بحضورامیر خوانده شد و "خبر" انرا امیر برطبق خواست خود در هر فقره بیان کرد که درج همان فقره گردید. به قول نایب آبادی: «عده ای برآنند که این فتوا را نزد امیر آوردند تا مهر تائید بر آن نمایند. امیر گفت: شاه شخص غازی و مجاهد و استقلال بخش بود و نمی زبید وی را کافر گفت». (مراد نایب آبادی: "سیه کاران تاریخ"، جلد اول صفحه 17)

این فرمان اولین فرمان شاهی است که امیرحبیب الله کلکانی آنرا جهت لغوکارنامه های عصرامانی در 19 فقره و 3 ضمیمه اعلام کرد و نسخه اصلی آن بدون درج تاریخ در آرشیف ملی موجود است، اما به قول وکیلی پوپلزائی فرمان در اواسط ماه دلو 1307- اوخرجنوری 1929 به نشر رسیده است. (کتاب "سلطنت امان الله شاه و استقلال مجددافغانستان" نوشته وکیلی پوپلزائی، جلد دوم، قندهار، 1396، صفحه 532)

اینک متن فرمان برگرفته از نسخه اصلی تقدیم میگردد:

فرمان پادشاهی

«چون بمرحمت حضرت الهی و تائیدات دین رسالت پناهی به خلع امان الله مخرّب دین که یگانه آرزوی ما و شما بود، موفق شدم از بدو جلوس خود اجرات نامشروع او را ممنوع نموده ام. برای آگاهی شما غیرت داران دین حضرت سید الانام ذیلا مینگارم:

- 1 - سلام که طریقه مسنون است و با اشاره کلاه رواج داده بود، مطابق سنت سنیه امر دادم.
- 2 - دستار که از طریقه و سنت آنحضرت است و ادای نماز با آن کامل میگردد، موقوف کرده بود، حکم دادم که بالکل دستار رواج باشد.
- 3 - البسه اسلامی که ترک شده بود، بر حال دانسته مشابه کفار را منع کردم.
- 4 - ترک ستر را که حکم کرده بود، مسترد کردم.
- 5 - بر آمدن زنان و دختران بالغه را بدون اجازه ولی شان و مکتب مستورات را موقوف کردم.
- 6 - قطع ریش و گذاشتن بروت را موقوف کردم.
- 7 - مکاتب انگریزی و فرانسوی و جرمنی را موقوف کردم.
- 8 - فرستادن دخترها را که در خارجه نموده بود، چون بدناموسی ملت بود، جائز ندانستم و آنها را خواسته دیگر فرستادن را قطعاً ممنوع نمودم.
- 9 - آنچه کوشش برای ترقیات دنیای دو روزه بدون ملاحظات دینی داشت و از آنها ضرر دینی بظهور میرسید، ممنوع نمودم.
- 10 - استخفاف [سبک شمردن] علم و علما را می نمود و برخلاف آن احترام شان شرعاً واجب است.
- 11 - نفاق اندازی که بواسطه ترک مذهب و خرابی عقیده خود در اسلام انداخته بود، بر طرف نمودم، زیرا تمام رویه را بر طبق مذهب حنفی نمودم.
- 12 - حساب، هندسه، انگریزی را که رواج داده بود، موقوف کردم.
- 13 - سنه قمری را که به شمسی تحویل داده بود، موقوف کردم.
- 14 - روز جمعه را که به پنجشنبه تبدیل کرده بود، متروک ساختم.

15- حقوق بیت المال را که بخواهشات نفسانی خود صرف کرده و مصارف ملا و مؤذن و مساجد را قطع کرده بود، جاری ساختم.

16- امر معروف و نهی منکر را که مانع شده بود، رواج دادم.

17- حضرات مجددی را که پیشوای مسلمانان است، محبوس ساخته بود، رها ساختم که تلقین دینی نمایند.

18- شراب خوری را که رواج داده بود، بالکل موقوف کردم.

19- ملا عبدالله خان مرحوم سمت جنوبی [مشهور به ملای لنگ] را که در راه سربازی دین مقتول ساخته بود، امر دادم که مرقدش درست و آباد کرده شود.

از نزده فقره فوق شماین را اطلاع دادم که مستحضر باشید و علاوتاً از فقرات فوق الذکر مراعات اهالی را بفقرات ذیل نیز نمودم:

1 - بخشش باقیات سالهای ماضی الی اخیر 1347ق [1307ش] که از قسم مالیاتی برنمه رعایا و مملکان باقی مانده باشد.

2 - ملازمت نظام خوش برضا بمعاش ماهوار بیست روپیه و چهار سیر غله و سال دودست دریشی و یک جوهر بوت.

3- معافی اضافات مالیاتی از قبیل طرقي و سرک پلی و باقی وغیره. این همه تکالیف خلاف شرعیت شریف رامنوع کرده، مالیه حقیه اسلامی را که شارع حکم داده، منظور کرده ام و درآسوده حالی احوال رعایا چنانچه باید و شاید کوشیده و میکوشم و تمام اجرات مملکتی را برطبق جواز شرع انور نموده و مینمایم و از شماین خواهش دارم که بیعت های قومی خود را گرفته با اعزه و اشراف و سادات و علما و خوانین و ملکان بحضور والای ما حاضر شوید که علما و سادات بمکافات خوب نایل و خورسندی حضورم از شما حاصل گردد، وظیفه و مستمری سادات و خوانین را بقرار بست سلطنت امیر شهید حکم منظوری دادم». (پایان فرمان) و در ذیل آن "مهر امیر حبیب الله خادم دین رسول الله" (مأخذ: "اسناد و نامه های تاریخی"، گرد آورنده: شهرت تنگیال، چاپ دوم، پشاور، 1377، صفحه 33 و 34)

XXXX

اکنون توجه را متن اعلامیه مورخ 6 شعبان 1347 هجری قمری جلب میدارم، با یک مقدمه کوتاه از اینقرار:

در یکی از روزهای سرد زمستان (اوایل دلو) امیر حبیب الله کلکانی امر کرد برطبق لست مرتبه، همکاران شاه امان الله را فوراً نزدش حاضر کنند. امر فوری بجا شد و اشخاص مورد نظر را در هر جا که یافتند به ارگ آوردند. امیر در داخل قصر در دم کلکین نشسته بود. وزیر خارجه شیرجان خان هریک از اشخاص را جداگانه به امیر معرفی میکرد و امیر بعد از مصافحه کوتاه هدایت میداد که تا هریک به اتاق بزرگ رفته و به کاغذی که برای شان پیش میشود امضاء کنند. برطبق هدایت امیر همه این اشخاص را که بیشترین شان از جمله مامورین بلند پایه سابقه بودند، به یک اطاق رهنمائی کردند و به آنها کشمکش پلو دادند؛ شیرجان خان با قرآن کریم که کاغذ نوع طومار مانند را به آن وصل کرده بود، داخل اطاق گردید و آنرا باز کرد و آنجا را که این مامورین باید امضاء نمایند، به آنها نشان داد و چون به آنها اجازه نبود که محتویات آنرا بخوانند، بدون چون و چرا همه امضا کردند، تنها عبدالهادی داوی در ذیل امضای خود نوشت: "جزئیات مسائل را علما میدانند."»

د پانو شمیره: له 49 تر 69

افغان جرمن آنلاين په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینگه کړئ maqalat@afghan-german.de

یادونه: دلیکنی د لیکنیزی بنی پازوالی د لیکوال په غاره ده، هیله من یو خپله لیکنه له رالیرلو مخکې په خیر و لوی

(ستیوارت، ریه تالی: "آتش در افغانستان" 1919 - 1929"، مترجم: یارمحمدکوهسارکابلی، چاپ اول، پشاور، 1380، صفحه 116 - 117؛ عین جریان را سیدقاسم رشتیا که شخصاً در صحنه حضور داشت، نیز بیان کرده که در جریده ولس به نشر رسیده است).

این کاغذ طومار مانند که بیش از 75 نفر اشخاص حاضر مجلس آنرا ناخوانده امضا کردند (اسمای بعضی از امضاء کنندگان در پاورقی اخیر این قسمت دیده شود)، همان اعلامیه مشهور رژیم سقوی است که بتاريخ پنجشنبه 6 شعبان 1347 (27 جدی 1307 - مطابق 17 جنوری 1929) به نشر رسید و در بین امضاها، امضای میان معصوم مجددی (ملقب به میاجان- پدر حضرت صبغت الله مجددی) و امضای محمد صادق مجددی (گل آغا) به وضاحت دیده میشوند و میگویند که متن آن به رهنمائی حضرت شوربازار نورالمشایخ ترتیب و تحریر شده بود. (نائب آبادی، مراد: "سیه کاران تاریخ، جلد اول، صفحه 16-17؛ همچنان عبدالشکور حکم: "از عیاری تا امارت"، پشاور، 2002، صفحه 303)

(متن اعلامیه)

اعلامیه تاریخی پنجشنبه 6 شعبان سنه قمری 1347

بسم الله الرحمن الرحيم

برضمانر كافة اهالی و افراد ملت اسلامی افغانستان مخفی مباد!

قبلاً ما جمیع اهالی ذکور افغانستان دست بیعت به امارت السلطنه را برمدار اساسات امر شرع شریف غرا به امیرامان الله بقرار شرایطی که از امورات شرع شریف تخلف نکند، داده بودیم. چون موصوف به شرایطی که اطاعت او بمراسم شرعی بر ما لازم باشد، اجابت نکرده و خسره در امورات شرعی و سیاسی نموده و عملیات او آنچه بود، بخلاف احکام قرآنی و رویه دین حضرت سید المرسلین ملاحظه و بدعیات و نواقصات او، ظاهر که بخلاف امر شرع محمدی است، ذیلاً توضیح است:

1- اینکه سلام که از طریق مسنونه قولی رسول کریم است، آنرا ترک و به اشاره که عادت کفار است، ما اهالی اسلامی را جبراً ترغیب نموده،

2- اینکه دستار که طریقه و سنت آن حضرت است که ادای نماز با آن کامل میگردد، و عوض آن کلاه

به رسم و هیئت کفره و ادیان باطله است، به اهالی اسلامی حکم و تارک آنرا مجرم نشان داده است،

3- اینکه آنچه البسه اسلامی که ملبوس سلف بود، آنرا ترک و همه را به البسه کفر مشابیهت و امر داده بود که تاحال به رویکار است،

4 - اینکه بمضمون آیات قرآنی که مرد اجنبی از زن اجنبیه و زن از مرد بیگانه چشم خود را نگاه ندارد، این امر عظمای خداوندی را گذاشته، بخلاف آن اعلام ترک ستر داد،

5- اینکه خروج زن کبیره و بالغه را بدون اجازه زوجش و ضرورت شرعی مشارع جواز نداده، این امان الله همگی دخترها و زنها را بمکتب مقرر کرده، پرده ناموس ما مسلمانان را دریده که تا امروز مکتب اناتیه جاری بود،

6- اینکه احیای لویه [ریش] و قطع شارب [بروت] که از سنت قولی و فعلی رسول الله بود، امروز امان الله بخلاف آن جاری نموده بود،

7- همگی اهالی امرا که شرعاً حکم دختر بالغ را دارند، بمکتب که مفاد دینی و علم شرایع بلکه در اعتقادات شان خلل های زیاد واصل و خود بچه های همگی بیبک شده اند، طلب علم بر هر مسلم و مسلمه فرض کفایت است، مقصد از علم احکام قرآنی است، نه این علمی که خط و حساب انگریزی و یا نام بلاد و سلاطین ماضی را دانسته، کفر را یاد بگیرند،

د پانو شمیره: له 50 تر 69

افغان جرمن آنلاین په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینګه کړئ maqalat@afghan-german.de

یادونه: دلیکنی د لیکنیزی بنی پازوالي د لیکوال په غاړه ده، هیله من یو خپله لیکنه له رالیرو مخکې په خیر و لولئ

- 8-** اینکه در هیچ ملت و مذهب اسلامی رواج نشده و نیست که دختران بالغه اسلامی را از دار اسلام کشیده، بدون محارم در بلاد کفر روانه کرده که تا خط و مناعت انگریزی را یاد بگیرند، از این کار قبیحه اش ما جمیع اهالی اسلامی مطعون [مورد طعنه قرار گرفتن] همگی اهالی بلاد کفر و اسلامیه شده بودیم، در هیچ زمان هیچ پادشاه چنان ظلم صریحه را نکرده و نخواهد کرد،
- 9-** اینکه عملیات ظاهر امان الله آنچه است، دلالت بخرابی اعتقاد باطل او داشت که با امور شرع شریف معترض است. آنچه کارات که از او ملاحظه میشود، به مقصد چهار روزه دنیای فانی و برخواهشات نفسانی است. ترقیخواه دین پاک که سرمایه ابدی است، پرداخت نداشت،
- 10-** اینکه رسول کریم (ص) حُب علم را مثل حب و دوستی خود نشان داده، امان الله همراه علم و علما عداوت ذاتی داشت، علم و علما را بد میدید و استخفاف [سبک شمردن] شان را خوب میدانست. این علامه کفر است،
- 11-** اینکه به قرار مضمون آیات قرآنی که شخص بانی فتنه و فساد فیما بین مسلمین شود یعنی بدعیات خلاف مذهب مذهب حنفی راجاری و پامالی دین پاک را اختیار کند، گویا قاتل جمیع مسلمین است و کسیکه احیا دین را نماید، گویا احیا تمام مسلمین را مینماید. این فساد که امروز به پا است، از دست امان الله است، چون طرق اسلامیه را گذاشته، پیشنهاد خود تشبیهات فعلی و قولی اهل نصارا را ساخته بود میخواست که رشته اسلامیه را از گُلوی ما اهالی کشیده، پیرو افعال کفر نماید،
- 12-** اینکه سنه قمری که ملفوظ آیات قرآنی است، آنرا محو و شمسی را رواج داده بود،
- 13-** اینکه اعلان ها نموده بود که سنه و تاریخ انگریزی بعد از این تحریر کنید، مقصدش اینکه رفته رفته کتب معتبره فقه شریفه را محو و کتب منسوخه کفر را رواج بدهد،
- 14-** اینکه از زمان رسول اکرم (ص) الی حال اسم ایام معین و معاملات خرید و فروش را بعد ندای جمعه نهی فرموده، امان الله تغییر نام را نمود، روز جمعه را شنبه و پنجشنبه را جمعه تاریخ نهاده، تحریف دین را نموده ظاهراً خلاف امر شرع شریف است که اختراع عندی نموده،
- 15-** اینکه اموال بیت المال مسلمانان بمصرفیکه شارع جواز داده، نکرده، ملاها، مؤذنها و خدمتگاران مساجد که در وقت ملوک سابقه مقرر بودند و معاش از بیت المال داشتند، همه را امان الله موقوف، آذان اقامت امر معروف و نهی منکر و رئیس محتسب که تقویت دین و شعایر اسلام بر آنها مرتب بود، همه را ترک و منع ساخته، این خلاف امر مشروعه است،
- 16-** اینکه علما و مشایخ دین که اعتلای کلمه الله را نموده امر معروف و تلقین و تذکیر دین پاک را می نمودند، همه را امان الله منع نموده، از این معلوم و ظاهر شده که تخریب دین حقانی را اختیار نموده،
- 17-** اینکه حضرات مجددی که مقتدای عالم اسلامیه بوده و میباشند، چنانچه در اول سلطنت کمر امارت را بسته و تلقین و طریقه آرزوها هم نموده و خود او را بدسیسه غیرحق به خیالات فاسده خود محبوس و حاجی ملا عبدالرحمن خان مرحوم که یک عالم جید حقانی ملا امام حضرت مجددی بود، خود او و اقوام او را بباعث اینکه از منهیات خلاف شرع او را مانع بود، به قتل رسانید،
- 18-** اینکه شراب خوری که گناه کبیره است به آیات قرآنی که نهی مطلق است و بت پرستی که شرک جلی است، در بین خود و مامورین خود و غیره مسلمین رواج و امر داده بود،
- 19-** اینکه ملا عبدالله مرحوم [مشهور به ملای لنگ] ، که از سمت جنوبی که یک شخص و عالم جید حقانی و فدائی و مجاهد دین پاک رسول الله بود، بباعث حق و رفع منهیات و اقدامات بدی که امان الله نموده، مانع او بود تا که هزاران نفوس اسلامی ما را جبراً در مقابله اش کشیده و ما اهالی اسلام را

بقتل رسانید تا که همراه علما سمت مذکور عهد قرآنی نموده، آنها را طلب نموده که دیگر خلاف شرع کاری نمیکنیم، بفریب خود او و علما و اکابر سمت مذکور را مقتول و باقی نفری شان را خراب و فرار ساخت. عداوت او همراه علما و اهل دین حقانی و ذاتی عقیده اش را ملاحظه کردیم. اینکه رسول کریم خبر داده اینکه کسی که همراه علم و علما بغض و عداوت کند، گویا همراه من، کسیکه همراه خداوند عالم عداوت کند، نعوذاً بالله باقی چه خواهد ماند.

فوقاً همه رویه، عقیده و کارات و عملیات و اختراعات خلاف دین امان الله که تا امروز جاری بود، نظریه افعال ظاهره و عقیده باطنه اش کفر او را ثابت منیمود که کلیه رویه او بخلاف رویه احکام الهی و سنت مصطفوی و سلوک و آداب ائمه دین است. به مضمون این آیات قرآن عظیم الشان "ومن لم يحکم بما انزل الله فاولئک هم الکافرون". چون حضرت خداوند(ج) که کفیل و معتصم دین پاک حضرت صاحب لولاک است، سبباً دو شباب شجاع بهادر و غیور و دلبر دین پرور که یکی خادم دین رسول الله امیرحبيب الله خان ساکن کوهدامن دارالسلطنه کابل و دوم سیادت و شجاعت نشان سید حسین خان ساکن چهاریکارکه حالا وزیر جنگ عمومی افغانستان است، او را خداوند عالم تصرف کافه و همة عالیه داده که تا به توفیق و استعانت یزدانی و دیانت فطری خودها کمردین حضرت رسول الله رابه صداقت بسته، باعث قطع بدعیات و ذریعه حافظه ننگ و ناموس ما زمره اسلامی گردیده دلبرانه شمشیر همت را برملا و آشکار کشیده، درمقابل امان الله مخترع بدعت استاده که تا او را محصور و مضمحل ساخته که سد باب فتنه و فساد او گردیده و به برکت احیا دین آن حضرت، سریر آرای تخت سلطنت افغانستان گردید و برتخت سلطنت و امارت استقلال یافت که ما اهالی اسلامی ازباق این فتنه های بالغه متعددی ازتهلکه ابدیه نجات یافتیم.....لذا امان الله امیر سابقه خود ها را رد نموده او را از امارت سلطنت خودها زمره اسلامی جمع اهالی افغانستان موقوف کردیم و بیعت تازه صحیحه جدیده بقرار امر خداوند و هدایات حضرت رسول اکرم و صحابه معظم به امیرحبيب الله خان که شخص صادق، خدمتگار و پیرو دین پاک محمدی و طریقه مجددی و علمای جید حقانی و به اوصاف حمیده و شجاع و غیور و رعیت نواز بود، به او نمودیم و او را به رضا و رغبت به سلطنت تخت کابل و امارت افغانستان قبول داریم که کافه امورات امارت را تنفیذ اقامت حدودات را مطابق احکام الهی و سیاسیات آن را بروفق سیاسیات شرعی اجرا بدارد و ما جمیع اهالی اسلامی از خداوند باری درخواست توفیق سعادت به امورات امارت و رعیت پروری و انصاف عدالت او را مسئلت داریم که الهی آفتاب عمر و اقبال و استقلال سلطنت دراوج و دریای حشمت و اجلالش موج درموج باد وبه نون والصاد مبارک باد سلطنت افغانستان برخادم دین رسول الله امیر حبيب الله فقط باقی مباد هرکه نخواهد بقای شاه...»، تحریر پنجشنبه 6 شعبان المعظم سنه 1347 قمری (پایان متن کامل اعلامیه - برگرفته از کتاب: "ازعیاری تا امارت"، نوشته - عبدالشکور حکم، پشاور، 2002، صفحه 304 تا 310)

نقاط ضعف "فتوای تکفیر" شاه

لازم به تذکر است که اکثر مؤرخین کشور در آثار خود کوشیده اند وقایع سیاسی و جریان جنگ های قدرتمندان را بیشتر شرح دهند و کمتر به تحلیل حواشی مسائل پرداخته اند. در اینجا با آنکه برطوالت بحث و تکرار مطلب افزوده میشود، ولی بعضاً توجه به همین جزئیات، دریچه فراخ یک سلسله واقعیت های تاریخی را برای علاقمندان تحقیق باز میکند. با این منظور بهتر خواهد بود تا متن مکمل اعلامیه را که فوقاً اقتباس گردید و هدف آن با فرمان شاهی در واقع یکی است، اما شیوه تحریر

و طرز استدلال آن بطور کل این مطلب را به وضاحت میرساند که چگونه یک‌عده رهبران و علمای دینی منافع شخصی، سیاسی و قشری خود را در لاف‌افه اصول دینی و مذهبی پیچانیده و ذهنیت مردم عادی را از اصل واقعیت تحریف میدارند چنانکه تسوید کنندگان اصلی اعلامیه مفتضح فوق میخواستند با دلائلی ضعیف حکم تکفیر شاه امان الله را صادر کنند. اما اگر به متن آن دقت شود، به سادگی میتوان دریافت که دلائل متذکره و شیوه استدلال آن مبنی بر الزام "حکم تکفیر" بر شاه امان الله غازی بسیار ناقص و بعضاً به شکل اتهام وارد گردیده است که اینجانب آنرا 16 سال قبل در کتاب "زنان افغان زیر فشار عنعنه و تجدد" با شرح ذیل نوشتم (دیده شود صفحه 198 تا 201 کتاب مذکور از این قلم که در سال 2005 در کابل توسط مرکز نشراتی میوند در 602 صفحه به چاپ رسید)، از اینقرار:

1- در آغاز اعلامیه یا "فتوا" آمده است: "ما جمیع اهالی ذکور افغانستان دست بیعت به ...". این عبارت معنی میدهد که گویا همین تعداد باید از همه اهالی ذکور کشور نمایندگی داشته باشند، تا این سند مشروعیت همگانی و ملی پیدا کند. در حالیکه هیچیک از امضا کنندگان حیثیت نمایندگی را نداشتند و گذشته از آن، اغلب آنها بزور آورده شده بودند و بسیار آنها مجریان امور گذشته بودند، چطور میتوانستند علیه خود اثبات جرم نمایند؟

2- کسانی که کاغذ را امضا کردند، اکثراً نمیدانستند که محتوای کاغذ چیست و فقط زیر فشار آنرا امضا نمودند که اینکار نه تنها مشروعیت سند را از بین میبرد، بلکه اخذ امضا به جبر بذات خود یک جرم است.

3- هیچ موردی که به اساس آن شرعاً حکم تکفیر یک مسلمان را صادر کرد، بر علیه متهم یعنی شاه امان الله در اعلامیه دیده نمیشود. آنچه بر آن استناد شده از قبیل "اجابت نکردن مراسم شرعی"، "خسره درامورات شرعی و سیاسی"، "دریدن پرده ناموس ما مسلمانان"، "رواج اسلامی"، "عملیات ظاهر دلالت بخرابی اعتقاد باطل کردن"، "بانی فتنه و فساد"، "تشبیهات فعلی و قولی اهل نصارا"، "عداوت با علما"، "بدعیات مخالف مذهب مهذب حنفی" و غیره، هیچیک این مسائل از نظر شرعی موجب تکفیر یک مسلمان نمیشود.

4- در بعضی از مدعیات اعلامیه مذکور افتراء صورت گرفته مثلاً در فقره 8 ادعا شده که "دختران در بلاد کفر اعزام شده اند"، در حالیکه ترکیه بلاد کفر نبوده و نیست. در فقره 14 گفته شده که: "روز جمعه را شنبه و پنجشنبه را جمعه تاریخ نهاد"، در حالیکه تغییر در رخصتی عمومی از روز جمعه بروز پنجشنبه بوده است. علاوه بر فقره 4 از "ترک ستر" صحبت شده، در حالیکه شاه امان الله صریحاً در لویه جرگه 1307 پغمان این نکته را توضیح کرد که او از "ستر اسلامی" جداً حمایت میکند، ولی مقصد از رفع حجاب یعنی برقع (چادری) است، آنهم بطور اختیاری که پوشیدن آن یک اصل حتمی شرعی برای زنان مسلمان نیست.

5- با آنکه تمام فقرات این اعلامیه بر اساس اصول اسلام و مذهب حنفی استدلال شده است، ولی اکثر مواردی که به آن استناد گردیده، با اصول اسلامی بطور کل هیچ ارتباط نمیگیرند، طور مثال "پوشیدن دستار به حیث شرط اکمال ادای نماز"، "البسه اسلامی" (در اسلام با رعایت ستر، نوع لباس قید نشده است)، "منع تدریس لسان خارجی و علوم جدید"، "حتمی بودن پرداخت مصارف ملا، مؤذن و مساجد"، "تبدیل سنه قمری به شمسی"، "نوشتن سنه و تاریخ انگریزی" که اینکارها محو کتب معتبره

فقه شریف و ترویج کتب منسوخه کفری هیچ ارتباط ندارد. همچنان "محبوس ساختن بعضی از حضرات مجددی" و یا "اعدام ملا عبدالله و همکارانش".

6- اینکار "عداوت با علم و علما علامه کفر است و عداوت با علم و علما گویا عداوت با پیغمبر و نعوذاً بالله با خدا خواهد بود"، مرتبت علما را به جای میرساند که باید غیرمستقیم (نعوذبالله) به نیابت خدای بزرگ در روی زمین عزمقام حاصل کنند. این توجیه موقف علمای دین را از حد احترام به حد اطاعت مطلق می کشاند که این حد سزاوار انسان عادی نیست، ولو عالم جید باشد. عالم بودن حتماً معنی متقی بودن و ورستگاری را ندارد. بسا مواردی است که علمای دین برای استحکام موقف و منافع شخصی، سیاسی و قشری خود از مقام علمیت و یا رهبریت مذهبی استفاده های سوء کرده اند و مردم بیچاره را به اطاعت از خواست و نظر خود کشانیده اند.

7- فقرات 5 و 7 مبنی بر "مسدود کردن مکتب نسوان و منافی دانستن تدریس علوم جدید با موازین اسلامی" را باید یک حرکت قهقرانی معارف ستیزانه و زن ستیزانه تعبیر کرد و آنرا کاملاً بضرر اسلام دانست. یقیناً دارم برکسانیکه از تاریخ تمدن اسلام واقف اند و خود را عالم دین و پیشوای طریقت میدانند، واضح خواهد بود که علمای اسلامی قبل از اروپا پیشتاز در انکشاف علوم جدید بودند و بدون تردید بسا مسائل علمی امروز جهان، اساساً محصول دست و دماغ علمای اسلام است. تعجب در آنست که همین علما و طراحان اعلامیه، چند سال بعد که خود درمسند و مقام دولت قرار گرفتند (از جمله یکی به وزارت و دیگری به سفارت گماشته شدند) و بار دیگر تعلیم علوم جدید در پروگرام درسی مکاتب رسماً جا گرفت و زبانهای خارجی جزء آن گردید و بعداً مکاتب نسوان باز شد، هیچ سخن از ضدیت اینکار با اسلام نگفتند و خاموشانه به تائید آن پرداختند. اگر همچو موضوعات مغایراساسات دین اسلام موجب تکفیر یک شخص آن هم شاه کشور بود و فتوای قیام علیه او صادرگردید، چرا بعداً که اشتراک در قدرت سیاسی کشور صورت گرفت، همچو اعتراض دینی از طرف آن علماء بلند نگریدید؟

خلاصه آنچه از محتوای دقیق این اعلامیه مورخ 6 شعبان 1347 قمری واضح میگردد که ضدیت با شاه امان الله بیشتر روی تقسیم قدرت سیاسی و تأمین منافع شخصی و قشری انگیزه اصلی این نوع فتواها بوده تا ماهیت اصلاحات. در اینجا اصلاحات فقط به حیث وسیله تبلیغ منفی و حربۀ برنده و خطیر مخالفان داخلی و خارجی علیه رژیم امانی قرار گرفت؛ به عبارت دیگر این اقدامات یک جنگ آشکار بین عنعنۀ گرائی محافظه کارانه و تجدد گرائی پیش از موقع را نشان میدهد. شاه امان الله باید قبل از آنکه کلاه های مردم را تبدیل کند، باید می کوشید تا نخست کلاه ها را عوض میکرد و اینکار مسلماً یک عملیه طولانی بود که نباید عجولانه رویدست گرفته میشد. کوتاهی شاه در عدم شناخت شرایط زمان و ایجابات ذهنی جامعه در روزهای آخر سلطنتش بود که حربۀ ای برنده را بدست مخالفان داخلی و خارجی خود سپرد که منتج به همچو مصیبت تاریخی گردید، ولی کسانیکه در راه این تحول عظیم، برطبق منافع خصوصی خود سنگ اندازی کردند و چرخ را در مسیر معکوس در حرکت آوردند، در پیشگاه تاریخ و نسلهای آینده که از این حادثه متحمل خسارات و مشقات بی شمار شدند، مسئولیت بزرگ دارند. مردم ما امروز ضربت محکم این حرکت عقبگرایانه را تا عمق استخوان خود احساس میکنند و هنوز که تقریباً یک قرن از آن رویدادها میگذرد، باز هم مردم و کشور ما در پس کوچه این تحول سرگردان بوده و اکنون بار دیگر دچار هیولای طالبانی گردیده اند.

پاورقی: درپای این اعلامیه مفصل مطبوع در 19 فقره به تعداد بیش از 75 نفر امضاء کرده اند که اسمای بعضی از رجال مشهور و سرشناس را غبار چنین تذکر داده است: سردار فیض محمد خان ذکریا (وزیر معارف شاه)، سردار شیراحمد خان (رئیس شورای دولت)، سردار حیات الله خان (پسر امیر حبیب الله خان سراج)، سردار محمد عمر خان (پسر امیر عبدالرحمن خان)، سردار عزیزالله خان (پسر نائب السلطنه نصرالله خان)، میرزا میرهاشم خان (وزیر مالیه شاه)، میرزا محمدحسین خان دفتری (معین وزارت مالیه)، میرزا مجتبی خان (رئیس تفتیش داخله)، میرزا سید حبیب خان (مستوفی ولایت کابل)، قاضی محمد اکبرخان، حبیب الله خان (معین وزارت حربیه)، محمود خان (پاورشاه)، عبدالهادی خان داوی (وزیر تجارت سابقه که در ذیل امضای خود نوشته: «جزئیات مسائل را علما میدانند»)(غبار، میرغلام محمد: افغانستان در مسیر تاریخ، جلد اول، چاپ چهارم، ایران، 1378، صفحه 828) و همچنان عبدالرحمن خان (رئیس ضرابخانه)، غلام محی الدین خان، عبدالرؤف خان، برهان الدین خان، محی الدین خان انیس (مدیر انیس)، شاه محمود خان معین وزارت داخله، احمدعلی خان (رئیس بلدیة) و یکده از حضرات مجددی، سادات، روحانیون، وکلا، قضات، ملک ها، تجار و دیگر مردمان ملکی نیز در ذیل اعلامیه امضا کرده اند (حکم، عبدالشکور: از عیاری تا امارت... صفحه 309)

شک و تردید در مورد صحت و سقم اعلامیه:

اعلامیه تحت عنوان "کشف الحال نادر بقلم اعلیحضرت امان الله خان" که 90 سال قبل از دری به اردو ترجمه و از جانب حامیان آن شاه در هند برتانوی تکثیر و توزیع شده بود و بعد از گذشت تقریباً 47 سال متن مذکور بوسیله مرحوم استاد محمد ابراهیم صفا مجدداً به دری ترجمه و در روزنامه انیس از شماره 14484 تا 14491 (مورخ 29 تا 28 جوزای 1357) در دوره خلقی - پرچمی چاپ شد، اخیراً متن مکمل آن بوسیله آقای قاسم آسمائی در وبسایت وزین افغان جرمن آنلاین (مورخ 30 سپتمبر 2021) باز نشر گردید که در آغاز این مبحث متن مکمل آنرا به نشر سپردم.

بعضی ها شک داشتند که مبدا متن اعلامیه مذکور حین ترجمه از اردو به دری و یا سپس حین باز نشر آن مورد تحریف و تصرف قرار گرفته باشد، لذا به تبصره هایی در زمینه پرداخته و اصرار داشته اند که برای صحت و سقم محتوای آن اعلامیه باید به سند اصلی و یا یم سند معتبردیگر دست یافت تا یقین حاصل شود که ترجمه منتشره در روز نامه انیس و یا نشر مجدد آن بوسیله آقای قاسم آسمائی مطابق به اصل بوده و تحریفی در آن صورت نگرفته است.

اگرچه جناب دانشمند گرامی آقای فضل الرحمان فاضل طی یک تبصره کوتاه در صفحه نظرسنجی این پورتال با اشاره به یک رساله رسمی حکومت افغانستان تحت عنوان "تردید شایعات باطله شاه مخلوع...." که بتاريخ اول حمل 1310 به دو زبان دری و اردو در کابل به چاپ رسیده است، بر همه شک ها نقطه پایان گذاشتند و چنین نوشتند:

«آنچه دانشمند محترم داکتر صاحب کاظم بر اعلامیه شاه امان الله خان تحت عنوان «کشف الحال نادر...»، ترجمه شادروان محمد ابراهیم صفا شرح و بسط داده اند و آقای سیستانی نیز بر آن تبصره سودمندی نگاشته اند، صحت انتسابش به شاه امان الله خان از آنجا به نظر من دقیق است که در لویه جرگه سال 1309 عهد محمد نادرشاه، وکیلان انتصابی به رد آن تحت عنوان شایعات پرداختند و رساله ای تحت عنوان "تردید شایعات باطله شاه مخلوع، عین فیصله نمره 5 لویه جرگه 1309" به زبان های فارسی در طرف راست و ترجمه آن به زبان اردو در سمت چپ در کابل انتشار یافته است که من متن فارسی و در مواردی ترجمه اردوی آن را جهت مقایسه با اصل مطالعه کرده بودم. خوشبختانه این رساله در دست است و خوانندگان محترم می توانند این رساله را در آدرس زیر ببینید و مطالعه کنند:

د پانو شمیره: له 55 تر 69

افغان جرمن آنلاین په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینگه کړئ maqalat@afghan-german.de یادونه: دلیکنی د لیکنیزی بنی پازوالی د لیکوال په غاره ده، هیله من یو خپله لیکنه له رالیولو مخکې په خیر و لولی

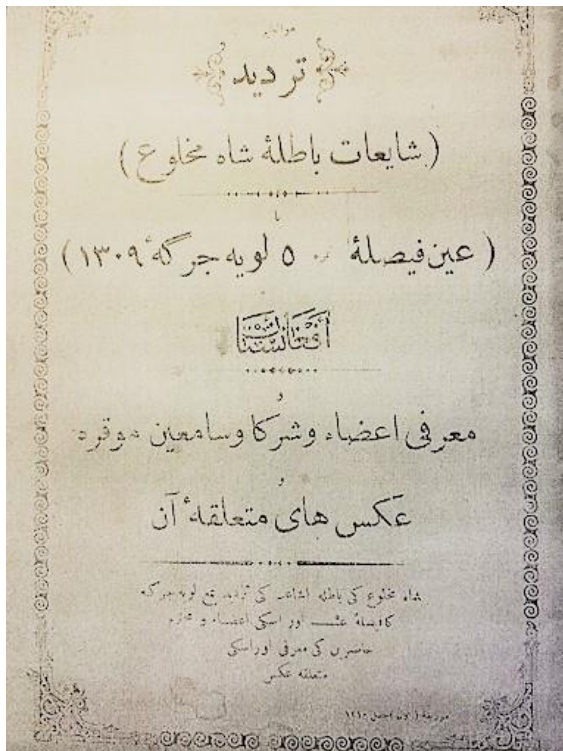
<https://www.loc.gov/resource/amedpllc.00406681798/?st=gallery>
آرژومندم مطالعه این اثر و مقایسه آن با اعلامیه اعلیحضرت شاه امان الله، بر همه شکها نقطهء
پایان بگذارد.»

رسالة "تردید شایعات باطله شاه مخلوع ...":

در اینجا هدفم نقد محتویات رساله فوق الذکر نیست، بلکه ارائه معلومات مختصر درباره بعضی مطالب مندرج آن در ارتباط با اعلامیه شاه امان الله غازی است که از ورای آن با قاطعیت معلوم میشود که این رساله بجواب ادعا های صورت گرفته است که در اعلامیه امان الله خان به نشر رسیده بود و این خود ثابت می سازد که محتوای اعلامیه حین ترجمه و یا باز نشر دستکاری و تحریف نشده است. برای این منظور و نیز جهت مزید معلومات درباره محتویات آن رساله اینک به ذکر بعضی نکات آن مختصراً می پردازم:

نخست درباره معرفی شکل و مندرجات رساله در صفحه روی مجلد آن نوشته شده است: «تردید شایعات باطله شاه مخلوع باعین فیصله نمره 5 لویه جرگه 1309 افغانستان و معرفی اعضاء و شرکا و سامعین مؤقره و عکس های متعلقه آن» [در ذیل آن عین عبارات فوق به زبان اردو با حروف کوچکتر چاپ شده و در پایان صفحه در حاشیه طرف راست تاریخ چاپ رساله به نظر میرسد: اول حمل 1310

محتویات رساله طوریکه در مآخذ فوق دیده میشود، به جمعاً 154 صفحه میرسد، اما مطالب منتشره تا صفحه 119 در آن دیده میشود و باقی صفحات همه سفید است.



در مطالب منتشره پس از ذکر هریک از ادعاهای مندرجه اعلامیه امان الله خان به شکلی که اول هر ادعا را و سپس به تردید هریک آن سطوراً نگاشته که این مسایل از صفحه اول تا صفحه 35 را دربر میگیرد. از آن به بعد موضوع اعدام عبدالرحمن خان رئیس بلدیة دردوره محمدنادرشاه مطرح شده که در اعلامیه از او به حیث یکی از طرفداران شاه امان الله یاد شده، ولی با نشر سه صفحه از یادداستهای قلمی عبدالرحمن خان موصوف در رساله چنین وانمود شده که قتل او به دلیل حمایتش از امان الله خان نبوده، بلکه او یک «خائن ملک و ملت» بوده است. از صفحه 45 تا صفحه 75 درباره لویه جرگه 1309 و انتخاب وکلا پرداخته شده که با نشر یک تعداد عکسها از وکلای هرو لایت و نیز کاپی امضای آنها دریای مصوبه های لویه جرگه و نیز متن نطق محمد نادرشاه حین افتتاح لویه جرگه به نشر رسیده است.

د پانو شمیره: له 56 تر 69

افغان جرمن آنلاين په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینگه کړئ maqalat@afghan-german.de
یادونه: دلیکنی د لیکنیزی بنی پازوالی د لیکوال په غاره ده، هیله من یو خپله لیکنه له رالیولو مخکې په خیر و لوی

از آن به بعد تا صفحه 116 اسمای وکلا و مامورین دولت و چند نفر از کوردپلماتیک مقیم کابل به قسم جدول چاپ شده و در پایان رساله از صفحه 117 تا 119 که ختم مطالب منتشره میباشد، معروضه علمای افغانستان راجع به "نشریه های باطله شاه مخلوع" درج گردیده و باقی صفحات سفید است.

اکنون طورنمونه به ذکر بعضی قسمت های رساله می پردازم که درباره تردید شایعات گویا "باطله شاه مخلوع" نگاشته شده است:

در صفحه شماره 1 رساله آمده است که: «امان الله خان در این روزها اعلانی شایع کرده و بعضی اعتراضاتی را که تا هنوز از مطبوعات وطن خارج نشده و سهو خطای نظریات و عملیات خودش نامیده میشود، تردید میکند و اعتراض حقیقی لویه جرگه را که در آتی عیناً شایع میشود، جواب نداده سرسری میگذرد، بر شخص نامور و ذات حمیده صفات نادرشاه که مجسمه دیانت و اخلاق است، اعتراض و هزره سرائی میکند. ما بدون مبالغه و مداهنه میتوانیم بگوئیم، امروز نادرشاه افغان در دردیای بشریت صفات ستوده و پسندیده دارد که بجز امان الله خان و حبیب الله دزد هیچکس صفات این قهرمان ملت نجیب افغانرا انکار کرده نتوانسته است. امان الله خان در اعلان خود می نویسد: "فتوحات نادرشاه ازین بود که در ظاهر بنام امان الله خدمت میکرد و ملت را طرفدار امان الله دیده اعلان کرده بود که برای قیام دوباره سلطنت امان الله جهد میکند. از این رو ملت همراه و همدست نادر شاه شد و نادر شاه سقو را شکست داد محو ساخت."»

در جواب ادعای فوق چنین نوشته شده که: «امان الله خان بنظر ملت افغانستان منفور است» و در ذیل این جمله علاوه گردیده که: «ما بر عقل و دانش امان الله خان خیلی افسوس میکنیم و میگوئیم: ملت افغانستان بار دیگر بر عقل و دانش امان الله خان فریب نمیخورد..... تنفر اهالی افغانستان از امان الله خان باندازه نبود که شخص نادرشاه در موقع ورود بخاک افغان حرفی از امان الله خان بزبان آورده میتوانست. در کابل خلع امان الله و فرار او بقندهار و بعد از شکست غزنی فرارش به ایتالیا همه یک منظره دلربائی [؟] ملت و امان الله را بدنیا ظاهر ساخت..... و چنین یک دروغ سیاه چه طور از قلم امان الله برآمده توانست. اگر امان الله محبوب ملت بود، انقلاب کبیر افغانستان چرا بمیان آمد، خان و مان افغانستان با آتش انقلاب سوخت؟»

در ادامه آمده است که امان الله میگوید: «بنابر اینکه نادرشاه وعده فرموده بود که نه خود و نه خاندان نادری اراده سلطنت دارند، ملت به نادرشاه امداد کرد و به امر او با سقو داخل محاربه شد [واما] بالآخره نادرشاه وعده خود را ایفا نکرد». در برابر این ادعا چنین پاسخ گفته شده است: «راست است که از طرف اعلیحضرت محمدنادرشاه در اوقاتی که او را مجبور میکردند که اعلان پادشاهی کند، محمدنادرشاه اظهار میفرمود که: "من برای پادشاهی افغانستان نیامده ام، بلکه من و خاندان من میخواهیم خدمت افغانستان را بجا آریم و وحشت سقو را دور کرده بانتخاب تمامی اهالی افغانستان پادشاه افغانستان را تعیین کنیم؛" اگر امان الله خان ازین اعلان و اظهار نادرشاه اینطور فهمیده بود که بعد از امحای حکومت سقوی منتخب ملت امان الله خواهد بود، پس جای تعجب نیست که بگوئیم امان الله تمام عقل و فکر خود را باخته است. در موقعیکه پادشاه افغانستان بود، سقو زاده را بر او ترجیح دادند و او را از مملکت خارج کردند، چه طور میشود که بعد سقو او را انتخاب کنند...» (صفحه 4 - 5 رساله)

شاه سابق در اعلامیه خود محمد نادر خان را «جرنیل بی وفا و نمک ناشناس» خود یاد کرده، در جواب در رساله آمده است که: «اولین بیوفا و نمک ناشناس امان الله خان بود» و در شرح آن به این نکته اشاره شده که: «خود امان الله بمقابل اعلیحضرت شهید [منظور امیر حبیب الله خان سراج المله والدين است، در حالیکه تاریخ گواه است در آن شب شهادت کی به حیث امرگارد محافظ امیر ایفای وظیفه میکرد؟ - کاظم] نمک ناشناس و بی وفا ترین آدمهای این دنیا است... (صفحه 8 رساله)

از جمله سؤالات و ادعای های مندرج اعلامیه امان الله خان یکی هم سؤالیست که امان الله خان میگوید: «نادرشاه امنیت را قایم کرده نمیتواند، چرا [زیرا] که بملت وعده داده بود که برای امان الله خدمت میکند؟» در برابر این ادعا در رساله شرحی ارائه شده که این گفته را رد میکند و می پرسد: «امان الله خان خیال میکند امنیت افغانستان به پادشاهی امان الله منوط است، مگر امان الله ده سال پادشاه نبود، چرا امنیت را قائم نکرد؟» و مثالهای در زمینه نامنی ها در آنوقت ارائه میدارد. (صفحه 10 - 11 رساله)

همچنان در رساله به این گفته امان الله خان اشاره شده که: «نادرشاه تمام ماموریت ها را به برادران و اقربای خود تفویض کرده است و بدیگران هیچ یک منصب اعلی نمانده، بجز چپراسی گری!» در این ارتباط در رساله ضمن یادآوری از خدمات برادران نادرشاه در سرکوب قیام سقوی خاطر نشان گردیده که: «آیا محمدنادرشاه برادران خویش را که ملت آنها را از جان دوست تر دارند، خانه نشین میکرد و خدمات برادران خود را تقدیر نمی فرمود و ملت و مملکت را از مساعی شان محروم می ساخت؟... محمد نادرشاه بر خاندان خود اعتماد کامل دارد و دیانت و اخلاق و فداکاری برادران نادرشاه بحضور ملت نیز ظاهر است و ملت نیز بر برادران محمدنادرشاه اعتماد کامل داشته و دارد، لیکن اقربا نوازی بیجا از امان الله بود که ما نمیخواهیم تشریح کنیم...» [استحکام سلطنت خانوادگی و مقرری سایر افراد خانواده در مقامات عالی کشور بسیار فراتر از مقرری سه برادر میرود و شامل حال همه خانواده میگردد - کاظم] (صفحه 14 رساله)

همین طور در رساله به این که امان الله خان میگوید: «من علما را هیچ نگفته ام حتی در حق علمای سوء هم بدگویی نکرده ام، صرف ملاهاییکه سقو را تقویت و مرا کافر گفته اند، بد گفته ام». در این ارتباط شرحی با ذکر نام علمای دینی که علیه اصلاحات و در برابر شاه امان الله غازی دست به تحریک زده بودند و شاه آنها را از خود دور کرده و بعضی شانرا محکوم به جزاء نموده بود، تذکراتی بعمل آمده که از جمله از عده ای علما نام برده شده مثلاً مولوی فضل ربی، شیخ پاشای اسلام پوری، از حضرات فضل عمر مجددی [نورالمشایخ]، محمد صادق مجددی و محمد معصوم مجددی و عده ای از علمای دیوبندی. در این ارتباط در رساله تصریح شده که: «الحمد لله امروز علمای افغانستان چه در مرکز و چه در اطراف و اکناف مملکت قدر و منزلت دارند؛ چون از اعمال ناصواب امان الله خوبتر اطلاع دارند، تماماً به تردید این اعلانش پرداخته اند و همه ادعاهای او را بشدت تکذیب کرده اند...» (شرح مزید در صفحات 16 تا 19 رساله)

در مورد اینکه امان الله خان در اعلامیه خود درباره تبادله زمینهای "عین المال" به دو فابریکه تذکر داده و نیز اینکه در طول حیات خود در وطن هیچگاه به عیاشی نپرداخته، در رساله مطالبی نگاشته شده که با متن مصوبه لویه جرگه 1309 مشابهت تام دارد، چنانکه لویه جرگه به جواب درخواست امان الله خان در مورد جایدادهای خودش و ملکه ثریا بیان کرده بود. در رساله آمده است که: «برین نمک ناشناسی امان الله جای افسوس است که چرا ما ملت را اینقدر بخیل و خود را کفایت شعار

معرفی میکند، مگر دنیا از خشت طلا و نقره ماندن زیرپای نورالسراج و حسن جان اطلاع ندارد؟ [نورالسراج در اول نامزد محمدهاشم خان برادر محمدنادر خان بود که شاهدخت موصوفه نامزدی خود را به دلیل مشخص فسخ کرد و بعد در عقد پسر کاکای خود حسن جان درآمد که اینکار بر شدت اختلاف خانوادگی محمدنادر خان با شاه امان الله شدت بخشید - کاظم]؛ مگر امان الله در عروسی خواهر خود اساطیر و بدعت های متنوعه را اجرا نکرد؟ حالا حیا ندارد که می نویسد "از بیت المال برای گذران خود در مدت پادشاهی خویش چیزی نمیگرفتم"». (صفحه 20 تا 28 رساله)

از این به بعد محتوای رساله بحث را به ارتباط تشکیل لویه جرگه و گماشتن یک تعداد اعضای لویه جرگه بوسیله حکومت و سپس تشکیل شورای ملی می چرخاند و با ذکر گفته امان الله خان می پردازد که نمایندگان در آن لویه جرگه وکیل ملت نبودند، بلکه تعداد بوسیله حکومت دست چین شده بودند. در ادامه رساله باز هم مثل سایر موارد بر ادعای امان الله خان در اعلامیه قلم رد کشیده و برعکس در وصف ماهیت مردمی اعضای آن لویه جرگه سخن گفته است. (برای شرح مزید دیده شود صفحات 29 تا 40 رساله)

بطور کل گفته میتوانیم که رساله "تردید شایعات باطله شاه مخلوع" در واقع حیثیت یک "دفع دعوا" را دارد که صحت و سقم آنرا گذشت زمان از آنروز تا اکنون که 90 سال از آن سپری میشود، ثابت می سازد. اینکه تاریخ بر کدام ادعاهای مندرجه اعلامیه و رساله مهر تائید میگذارد، موضوعیست که آنرا بررسی رویدادهای دوره سه سال و چند ماه سلطنت محمدنادرشاه شهید و صدارت مطلق العنان 17 ساله سردار محمدهاشم خان و در عین زمان سردار شاه محمود خان وزیر حربیه که پایه دوم قدرت در آن مدت در افغانستان بودند، عیان است و ضرورت به بیان ندارد و همه از آن مطلع هستند.

در پایان این سؤال مطرح است که چرا این رساله در ستون دست راست بزبان دری و در ستون دست چپ هر صفحه عین مطالب به زبان اردو نوشته شده و همانطور به چاپ رسیده است؟ جواب این سؤال واضح است، زیرا متن اعلامیه شاه امان الله که به دری نوشته شده بود، برای توزیع و تکثیر و همچنان برای مطالعه طرفدارن بی شمار او در هند برتانوی به زبان اردو ترجمه گردید، لذا حکومت تصمیم گرفت تا "دفع دعوا" مندرج رساله را در عین زمان به زبان اردو نیز ترجمه و در جوار متن دری به نشر بسپارد تا به اطلاع حامیان شاه امان الله در هند برتانوی رسانیده شود و بدینوسیله از هیجان آنها به نفع انگلیسها کاسته شود. علاوه بر موقفگیری این رساله واضح می سازد که بعضی نسخه های اعلامیه شاه سابق در انوقت به افغانستان رسیده و در اختیار بعضی ها قرار گرفته بود و مردم نیز از محتوای آن اطلاع یافته بودند که حکومت خواست با نوشتن رساله به نحوی تغییر در ذهنیت مردم ایجاد کند.

چنانچه در انوقت شایه شده بود که این رساله اساساً بوسیله شخصی منسوب به خانواد بنی اعمام محمدنادرشاه نوشته شده که موصوف در زمان سلطنت شاه امان الله در مقام های بالا قرار داشت و شاه را بنام "امان الله کبیر" و سپس امیر حبیب الله کلکانی را نیز به عین نام خطاب میکرد و در دوره سلطنت محمدنادرشاه واضح است که به حیث یکی از منسوبان خانواده سلطنتی در مقامهای وزارت و سفارت تا سالهای سال خدمت میکرد و شخص صاحب قلم و دانشمند بود و نام او را میگذارم به خوانندگان عزیز این نوشته که یا خود میدانند و یا اینکه باید آنرا جستجو نمایند. اما در متن رساله که متلکم متواتر از کلمه "ما" یاد کرده، نمایانگر آنست که گویا رساله از طرف شورای ملی جدیدالتشکیل آنوقت نوشته شده باشد (والله اعلم).

نشر اعلامیه شاه امان الله غازی در روزنامه "زمیندار" - لاهور (مورخ 5 مارچ 1931):

با وجودیکه نشر رساله فوق الذکر هرگونه شک و تردید را در مورد اعلامیه شاه امان الله غازی برطرف می سازد، با آنهم بعضی ها خواهان سند اصلی و یا یک سند معتبر بودند تا از صحت و سقم متن منتشره اعلامیه متیقن شوند. در این ارتباط خوشحالم که یک دوست دانشمند لطف کرده و لینک ترجمه انگلیسی آن اعلامیه را که بتاريخ 5 مارچ 1931 در روزنامه مشهور "زمیندار" منتشره "لاهور" به نشر رسیده است، از آرشیف ملی هند بدست آورده و با ارسال آن بر من منت گذاشته اند، در اینجا لازم میدانم از آن دوست عزیزابراز سپاس کنم و علاوه دارم که با نشر آن مسئله صحت و سقم ترجمه اعلامیه مذکور به دری دیگر مطرح بحث نمیشود و هر نوع شک و تردید در زمینه مرفوع میگردد. تا جائیکه متن انگلیسی فوق را مطالعه و با متن دری مقایسه کردم، برایم ثابت شد که در محتوای ترجمه دری آن اعلامیه عمداً تحریفی صورت نگرفته است و اگر کمی در کلمات تفاوت باشد، به یقین که ناشی از مشکل ترجمه از یک زبان به چند زبان دیگر از جمله انگلیسی، اردو، پشتو و دری میباشد.

اینکه بعضی ها نوشتند که در این اعلامیه یا دفاعیه شاه امان الله «چیزی جدید» نیافتند و از آن چیزی نیاموختند، لازم به تصریح است که ممکن این قضاوت از کسانی باشد که به موضوع در حال حاضر نگاه میکنند؛ ولی نباید فراموش کرد که برای ارزیابی و قضاوت یک رویداد تاریخی، محقق باید ذهن خود را در بستر زمان وقوع آن رویداد و در شرایط و اوضاع حاکم در آن برهه زمان قرار دهد. لذا بر مبنای همین اصل است که میتوان اهمیت این اعلامیه را درک کرد، چنانکه اهمیت موضوع را میتوان از نگرانی های حکومت هند بر تانوی در آنوقت به وضاحت استنباط کرد که برای جلوگیری از پخش و نشر آن در میان مردم هند و نیز در بین مردم افغانستان به اقدامات جدی متوسل شدند. این نگرانی ها را میتوان در حواشی تبادل نامه ها و اطلاعات شعبات مختلف آن حکومت بر طبق اسناد آن در آرشیف ملی هند مطالعه کرد که به دلیل تکاثف مواد از ذکر جزئیات آن در اینجا صرف نظر کرده و از جمله 67 صفحه اسناد مربوط به این موضوع در این مقاله فقط به نشر متن اعلامیه غازی امان الله خان بسنده میگردد.

اینکه عنوان متن منتشره روزنامه انیس "کشف الحال نادر بقلم اعلیحضرت امان الله خان" از متن اردوی اعلامیه برگرفته شده است و یا روز نامه انیس عنوان را خودش انتخاب کرده است، تا هنوز برایم معلوم نیست. بهر حال اینک متن اعلامیه امان الله خان منتشره روزنامه "زمیندار" - لاهور که در آرشیف ملی هند در قید 8 صفحه چاپ شده است، ذیلاً به حیث یک سند تاریخی تقدیم میگردد:

در آغاز سند آرشیف ملی هند به حیث عنوان آمده است: «مختصر نامه امان الله خان، روم [پایتخت ایتالیا - کاظم]، مورخ 10 فبروری 1931، منتشره زمیندار در شماره مورخ 5 مارچ 1931»

Appendix to Notes

A summary of Amanullah Khan's letter dated Rome the 10th. of Feb. 1931. published by the Zimindar in its issue dated 5th. March 1931.

The newspapers received from Kabul today contain some strange allegations against me. No civilised Govt. could permit the publication of such mean statements and filthy abuses. As only unfounded charges have been levelled against me, I would like to contradict them and make certain revelations before the world.

The success achieved by my faithless and disloyal general Mohamad Nadir was due to two promises on his part. Firstly that he started the work in my name and having promised to serve me, he made it clear that he or any other member of his family had no intention to become a king and even if people would compel him to accept the crown, he would refuse it. He repeatedly endorsed this promise with most serious oaths. Secondly that he would end ^{Saqas} Bachcha Govt. which was based on ignorance and despotism contrary to the wishes of the Afghan nation.

It was due to these promises that Afghan nation cooperated with him and it was due to this cooperation that he was crowned with success. After this he ~~forgot~~ forgot all about the promises. In his proclamations he says that Afghan nation compelled him to accept the crown but the whole of Afghanistan knows that the few persons present in Salankhana when he was declared king had no right to represent the Afghan nation. Afghanistan also knows in whose name the proud people of Khandar defeated the band of thieves and whose flag they hoisted. When Nadir Khan became king, the eyes of the nation were opened and they conferred on him the titles of disloyal, faithless and traitor. Now is it that Mohamad Nadir Khan ^{could} who/overthrow the Govt. of Bachcha Saqa is unable to maintain peace in Afghanistan and collect the revenue? The only two works he has so far done at the point of

12

bayonet are ~~that~~ the propaganda of false news and the prevention of the nation from electing their representatives.

The so-called Loi Jirgah consisted of few persons forcibly collected from certain places near the capital and without their knowledge some statements were issued against me on their behalf. No member of the Loi Jirgah was allowed to participate in discussions. The object of Nadir Khan was to act freely in their names and it was this point which I had made clear in one of my letters to Shah Wali Khan consulate at London.

The Afghan nation - from an old man of seventy down to a boy of twelve - have so far defended the country for me and sacrificed their dear lives while fighting shoulder to shoulder with me. The same nation exists to day.

I am disliked by the ^{real} representatives of the nation. I may have been guilty of certain deeds which I admit today, but I have done nothing that may be termed as treason. My ^{real} people are fully aware of the facts that I have sacrificed myself ~~for their progress and advancement~~ for the cause of their progress and advancement. My nation has never opposed me, on the other hand they have been true and loyal to the last.

It is obvious that whatever has been published against me in the name of the nation's representatives or in the name of Mirza Mir Ghulam Khan is, in fact, Mohamad Nadir Khan's propaganda. Mirza, who does not know a single word of any foreign language, could not write an article containing several French idioms and phrases.

When I was active I had ^{criticized} ~~condemned~~ some false Ulemas who had declared me Kafir without any reasons and declared Bachcha Saqa a more deserving man than myself. But since I have ceased to be active I have ceased to be a critic of Ulema in general.

Reuter has published a good deal against me so much so that the Queen has embraced Christianity. Every one know

13

د پانو شميره: له 61 تر 69

افغان جرمن آنلاین په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینګه کړئ maqalat@afghan-german.de یادونه: دلیکنې د لیکنیزې بنې پازوالي د لیکوال په غاړه ده ، هیله من یو خپله لیکنه له رالیرلو مخکې په خیر و لولئ

that whatever has been published by Reuters is false and unfounded, because Reuters and Nadir are identical with each other.

I had the backing of all Ulema and Mashaikh and many of them became martyrs while fighting with me. At that time a Fatwah was issued by Jamaiti-ulema, which can be seen today if necessary.

It is also a false charge that I had taken a sum of ten crores of rupees with me from the Afghan treasury while leaving for Europe. Afghanistan has never been in possession of such a colossal sum at a time. Enquiries can also be made from European banks. It is also said that I had taken money to Europe for making purchases and ~~that~~ that I have not returned that money. There is an account of the money drawn from the treasury and despatched to Afghan consulates and the representatives of the nation can check these accounts which will be found in the Finance Deptt.

In the history of my dear country I was the first to introduce the budget and it was my intention to gradually take out the finances of the country from the hands and control of the ruler. It is an irony of the fate that it is I who is being accused of the misappropriation of National funds.

Whatever constitution I had framed I enforced it while Nadir Khan has made empty announcements regarding the responsibility of the Govt. but no one can question him or even his relations regarding persons ^{killed} ~~killed~~ by his orders without their guilt being proved.

Another charge against me is that no Sadar Azam was appointed by me. This is incorrect. Late Etmad-Ud-Daulah was appointed Sadar Azam (Prime Minister) by me and some times first minister used to carry on the duties of the Prime minister as Wali Mohamad Khan did. I had entrusted to Shahr Ahmad Khan the work of forming the Cabinet and it was my intention to introduce the correct system of

appointed Prime Minister.

It will not be out of place to put the query that what but the posts of Chaprasis have been left for others when Nadir Khan is King, his brother is Prime Minister another is War Minister, one brother-in-law is Minister of health, another is Moin Darbar, cousin is Wazir Darbar, nephew is foreign Minister, another cousin is Secy. to the War Minister, the husband of another cousin is a Governor, another brother is a Consulate at ~~Moscow~~, the other one is at London, a cousin at Paris, another ~~consulate~~ at Rome and a nephew 'Sar Sar Was'?

I am also accused of constructing new roads. How ridiculous?

It was I who abolished the Begar System. It may be an offence in the eyes of Mohamad Nadir but civilised world will not condemn me for this offence

I am also held responsible for not establishing the Ihtisab Deptt. The fact is that the ^{Advisory} ~~advisory~~ committee were requested to compile a pamphlet containing all the necessary stuff which it was incumbent on a Muslim to know, but instead they prepared such a big volume which it was impossible for even a literate man to learn by heart. The advisory Committee were requested to review it and it was intended that the Ihtisab Deptt. would be established after the said pamphlet was printed and distributed among the masses. In the mean-time there were disturbances in the country and the whole thing was indefinitely postponed. It is, however, incorrect that the Deptt. was not established owing to want of proper care.

The statement of Nadir Khan that the ¹⁷proposals put forward by the Jirga of 1303 H. were not enforced is incorrect. These resolutions after certain amendments were enforced in Kandhar, Simt Masharqi and Simt Janubi. Subsequently Loi Jirga proposed certain amendments, but before they could be given effect to disturbances prevailed in the country with the result that up

د پانو شميره: له 62 تر 69

افغان جرمن آنلاین په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینګه کړئ maqalat@afghan-german.de
یادونه: دلیکنې د لیکنیزې بنې پازوالي د لیکوال په غاړه ده، هیله من یو خپله لیکنه له رالیرلو مخکې په خیر و لولئ

to this day the 17 resolutions in their original forms are in force.

I am also accused of increasing the pay of soldiers, of non-payment and of reducing the pay afterwards. The facts are that after the War of Independence, considering the financial condition of the country the army itself expressed their desire and willingness to accept a reduction in their salaries. I gratefully accepted the proposal and reduced their pay. When the financial condition of the country assumed its normal aspect I raised their pay from 20/- to 25/- which they received up till last.

I am also charged by Mohamad Nadir that I was responsible for sowing the seeds of ~~deception~~ among the people. My words and my deeds are witness to the fact that I have always advocated unity and sympathy.

Of the charges brought against me, it is also worth mentioning that I have been accused of helping the Muslim of Bukhara. When Russia had accepted the Independence of Bukhara, I, as a friend and a neighbour, sent two guns and two elephants as presents and according to the wishes of the Bukhara Govt. also sent a few men and an officer to give military training to the Bukharian Army. This can in no way be attributed to an enmity with Russia because it was impossible to wage war against the mighty power like Russia with the help of few persons and a couple of old fashioned guns. It has never been my policy to stir Bukhara against Russia. On the other hand it has ~~been~~ been my policy to maintain friendly and neutral relations with all the neighbouring powers. Mohamad Nadir, who is aware of this more than any one else, why does he not mention the great mistake committed by him when he was Governor of Afghanistan and which was rectified by me.

Mohamad Nadir also says that I have not been true to my Indian Mohajir brethren. The fact is that they were treated

better than they were promised. I know Indians too well and they know me too well. Such absurd propaganda cannot affect our mutual feelings and sentiments.

As regards the abolition of Queen Surayya's Pardah, when I left for Europe I took the Queen with me in order to ward off the attacks of enemies. If I have committed any mistake in this connection I hope God will forgive me because my intention was not bad.

Another charge against me is that I ~~sent~~ sent girls to Turkey for medical training. I had done this in order to protect the honor of my country so that women should no longer be treated by ~~male~~ male doctors. They were sent to a Muslim country and were receiving education under the supervision of Afghan consulate.

Another charge against me is that I converted public money and my own property into mills and firms. As every body knows and specially Mirza Mohamad Ayub who is Finance Minister today I had done this in the interest of the country and public and I wanted to establish them in the form of limited companies. I am extremely happy to think that the people of my dear home know too well as to what a simple life I personally used to lead.

Another charge against me is that I was not strict with regards to liquors, while it is a fact that export and import were not permitted in my days and drinking was an offence punishable according to Islamic Law.

Another charge against me is that the officials of my Govt. were dishonest. Suffice to say that the same dishonest persons are today ruling Afghanistan.

It is also incorrect that no one could teach Theology without my personal permission. A committee of Ulama was established in each Province to nominate only ~~qualified~~ qualified persons for teaching purposes. I never showed any special favour to my own relations nor did I spend public money on them.

Another charge against me is that I reduced the Army. I had maintained the Army according to the number of

د پانو شميره: له 63 تر 69

افغان جرمن آنلاین په درنښت تاسو همکارۍ ته راوبولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینګه کړئ maqalat@afghan-german.de
یادونه: د لیکنیزې بڼې پازوالي د لیکوال په غاړه ده، هیله من یو خپله لیکنه له رالیږلو مخکې په خیر و لولئ

-7-

modern arms and guns. Men with unserviceable rifles were useless and arms could be purchased within the limits of means. Had the arms I had purchased in Europe reached the country and remained lying idle I should have pleaded guilty.

Another charge against me is that Thursday was made holiday instead of Friday. I did it because I found that people were spending the whole day in their domestic affairs and were not attending Juma prayers. I gave them Thursday for their private affairs and Friday was kept for Juma prayers.

It is said that I prevented officials and Military men from becoming Murids (disciples) of Mashaiti and Spritualists. When I myself was a Murid of Shah Qila Qazi ~~How~~ could have I prevented others.

It is also incorrect that I purchased jewellery with public money.

My marriage with Queen Suryya is a private affair and there was nothing irrelegious in it no one has any right to raise any objection.

From the time Mohamad Nadir arrived in India and up to the time he entered Simt Janubi he continued to send me friendly messages. He also sent me a letter which he said that as long as he lived he could not shake off the favours shown to him by me which I put him under an obligation and that his real object was to serve the country. It was all of a sudden that he changed his policy and shamelessly started this mean propaganda against me. In one of his telegrams he has recognised the services rendered by me to the country.

The thing is that Mohamad Nadir has now been exposed in his true colours and he is no more trusted by the country because he did not keep the promises made by him.

For some time he gave people to understand that Shah Wali would go to Rome and bring me home. After this he announced that I had decided to settle down in Europe

38

-8-

because I liked it and was not prepared to return to Afghanistan. But when people found out that such was not the case Mohamad Nadir started this propaganda to prevent me from returning home. But on the other hand he proved a failure as a ruler, so much so that he could not succeed in maintaining law and order.

I admit/in my last days I had the mania of seeing my country prosperous and this made me rather immoderate but my attitude within the country was that of equality and with foreign countries peaceful. I did not permit myself to act as others' cats'-paw.

Every one was prosperous in my time and the desire of my people to have me back is giving me a fresh lease of life. It is due to this that Mohamad Nadir felt the need of propaganda against me. I appeal to my nation not to believe anything against me exparte. I pray God to take me back to my sacred home so that I may serve the country according to my aspirations till I breathe my last.

sd/ Amanullah Khan.

79

توضیح دو نکته مهم در باره شاه امان الله غازی:

در این روزها در جوار بحث های دلچسپ پیرامون اوضاع جاری کشور، به بعضی مباحث تاریخی بخصوص وقایع دو دهه اول قرن بیست یعنی دوره امانی و دوره های بعدی اینجا و آنجا پرداخته میشود که متأسفانه محور اصلی آن از تحلیل و بررسی رویدادهای تاریخی فراتر رفته و با استفاده از کلمات نامناسب به اشخاص و گردانندگان امور حتی به شکل توهین آمیز شکل جدال شخصی را به خود گرفته است. در اینجا نمیخواهم مستقیماً به محتوای بعضی نوشته ها بپردازم، بلکه هدفم اشاره به دو موضوع ضمنی است که باید به توضیح مزید آنها پرداخته شود، از جمله:

د پانو شمیره: له 64 تر 69

افغان جرمن آنلاين په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینگه کړئ maqalat@afghan-german.de یادونه: دلیکني د لیکنيزي بني پازوالي د لیکوال په غاړه ده، هیله من یو خپله لیکنه له رالیرلو مخکي په خیر و لولئ

1 - آطلاق كلمه "شاه فراری و یا شاه مخلوع":

در این روزها پس از فرار اشرف غنی از کشور، کلمه "فرار" در ارتباط با بیرون شدن شاه امان الله غازی از وطن نیز نزد بعضی مود روز گردیده است و حتی بعضی ها بطور مقایسوی میگویند که: اشرف غنی از راه هوا و اما شاه امان الله از راه زمین فرار کرد. جای تأسف آنست که ما از بس عقده و بدبینی هیچ چیز خوب برای خود و ملت و وطن خود نمانده ایم، حتی دانشمندان و شخصیت های وارد در ادبیات و تاریخ در این روزها کلمه "فرار" را در مورد شاه موصوف به تکرار بکار می برند. اینکه بعضی از مؤرخان در سالهای گذشته به تقلید از منابع حکومتی امان الله غازی را شاه "مخلوع" نامیده اند، نیز به معنی دقیق کلمه دقت نکرده اند. این دو اصطلاح گویا "شاه فراری و یا مخلوع" هر دو با واقعیت صدق نمیکنند، زیرا شاه موصوف رسماً با تقدیم استعفی نامه از سلطنت به نفع برادر خود صرف نظر کرد، نه اینکه مخفیانه راه گریز را در پیش گرفته باشد و یا اینکه از سلطنت خلع شده باشد، زیرا "مخلوع" بر شخصیکه از کار برکنار شده و نیز بطور خاص برای پادشاهی که از سلطنت معزول یا برکنار شده باشد، اطلاق میگردد. (دیده شود فرهنگ فارسی شش جلدی داکتر محمد معین، جلد 3، تهران، 1371، صفحه 3950).

استاد عزیزالدین وکیلی پوپلزائی ضمن آنکه متن مختصر استعفی نامه شاه امان الله را در کتاب خود "سلطنت امان الله شاه..." درج نموده، ولی از "خلع" شاه موصوف سخن گفته و او را بنام "شاه مخلوع" نامیده است که این خود عدم دقت نویسنده کتاب را در موضوع نشان میدهد. استاد پوپلزائی می نویسد: به ساعت 6 صبح روز دوشنبه 24 جدی 1307 ش موافق 14 جنوری 1929 ع شاه غازی استعفای خود را از امر خطیر سلطنت نوشته بدست برادر بزرگ خود عنایت الله شاه سپرد... که متن مختصر آن از اینقرار میباشد:

«بعموم حاضرین دارالسلطنه کابل و کافه رعایای افغانستان ابلاغ میگردد که در اثر اختلافات عدیده ای که تا آنان بصورت آمد باعث تباهی بسیار بی گناهان و تاراج مال دولت گردید و من {چون} خیرخواه این ملت و طرفدار ترقی و آسوده حالی مردم این مملکت بوده و هستم، هرگز نمی خواهم که از باعث مخالفت من اهالی دچار تکلیف و تباهی گردند و خیر مملکت مقتضی همین است که باید به رضا و رغبت خود دست از کار و خدمت این ملت بکشم، زیرا تمام خونریزی و انقلاباتی که در مملکت ظهور کرده اگر از سبب برخلافی با من میباشد، از امر سلطنت بروفق فحوی این ورقه مستعفی شده و حقوق سلطنت افغانستان را به برادر بزرگ خود سردار عنایت الله خان وا می گذارم.» (وکیلی پوپلزائی: "سلطنت امان الله شاه و استقلال مجدد افغانستان"، چاپ قندهار، 1396، جلد دوم، صفحه 471)

به اساس متن فوق شاه امان الله غازی نه فرار کرده و نه خلع شده است، لذا بهتر است او را به حیث "شاه مستعفی" شناخت. باز هم حینیکه برادرش بعد از سه روز سلطنت در اثر فشار قوای سقوی مجبور به استعفی از سلطنت گردید و حبیب الله کلکانی با اشغال کابل اعلام پادشاهی کرد، مردم قندهار از شاه مستعفی تقاضا کردند تا برای اعاده مجدد سلطنت اقدام نماید. همان بود که او به تشکیل قوا پرداخت و تا غزنی پیش رفت، اما به دلایل مختلف از آنجا عقب نشینی کرد و نخواست مسئولیت عواقب خونبار جنگ را بعهده گیرد و به قندهار مراجعت و در جم غفیری از مردم بار دیگر انصراف خود را از ادعای سلطنت اعلام کرد و پس از آن با عائله خود راه ترک وطن را

پیش گرفت. در این حالت باز هم شاه سابق نه فرار کرد و نه خلع شد، بلکه به رضا و رغبت خود از ادعای مجدد سلطنت منصرف گردید.

به دلیل اهمیت این بیانیه، باز هم تکرار احسن خواهد بود که آنرا دوباره تداعی خاطر نمایم، چنانکه او گفت: «مردم عزیز من! به یقین بدانید که من این مناظر دل شکن جنگ داخلی و قبیلوی را تحمل کرده نمیتوانم و نمیخواهم شما برای بازگشت تخت و تاج من به چنین کارها دست یازید! پس من باید بروم، تا من موجب چنین کشتار و خونریزی نباشم. شما ملت عزیزم زنده و افغانستان باقی خواهد ماند، ولی روسیاهی ابدی مسولیت این هنگامه ای ناشایست بنام من ثبت میشود. درحالیکه من از روز اول شاهی خود تعهد سپرده بودم که برای حفظ استقلال و تمامیت مملکت و سعادت و وحدت شما مردم تمام افغانستان کار میکنم!

ببینید! علت بدبختی مردم ما در دوره های سابق تاریخ این بود که شهزادگان برای بدست آوردن مقام شاهی باهمدیگر به جنگ و دشمنی ها و عداوت های قبیلوی برانگیخته اند. من میخواستم دوره شاهی من چنین نباشد و به جای اینکه مردم را به جنگ یکدیگر سوق دهم، باید منادی دوستی و وحدت و سعادت و اخوت تمام مردم افغانستان باشم. چون اکنون می بینم که شما به جنگ داخلی قبیلوی گرفتار می آئید، اینک من میخواهم میدان را به مردم خود افغانستان اعم از موافقان و مخالفان خود بگذارم، شما باهمدیگر جور بیائید. من مسولیت جنگ خانگی شما را برای بازستانی تخت شاهی به ذمت خود گرفته نمیتوانم. یک اودرزاده ای من به پاره چنار رسید {مقصد سپه سالار محمد نادرخان است} و دیگر برادر روحانی من {مقصد حضرت نورالمشایخ است} در همین جا نشسته و جنگ خانگی را در میدهند، ولی من مرد اینکار نیستم و توصیه من به شما اینست که: باهمدیگر کنار بیائید، اتفاق کنید، استقلال خود را نگهدارید و وطن خود را به دشمنان خارجی مسپارید. من فردی از شما هستم، اگر شما سعادت مند آید، عین سعادت و مسرت من است. ولی اگر این چنین به خاک و خون بغلطید، موجب بدبختی و ملال دائمی من خواهد بود». سپس شاه غازی بروز 2 جوزای 1308 مطابق با 23 می 1929 ذریعه مؤتر سرحد افغانستان را عبور و برای همیشه ترک وطن کرد. (برگرفته از کتاب: "جنبش مشروطیت در افغانستان"، نوشته - پوهاند عبدالحی حبیبی، چاپ جدید، صفحه 236 - 237)

اکنون اینکه بعضی ها اینکار را "گریز از میدان و دست کشیدن از مبارزه و سپردن قدرت به یک دزد و تبااهی کشور" توجیه میدارند، موضوعیست که به طینت و برداشت هر شخص مربوط میشود. کسانی که خواهان جنگ وجدال و قتل و کشتار برای اعاده مقام استند با کسانی که با در نظر داشت شرایط خاص مثل شاه امان الله غازی می اندیشند، فرق میکنند.

2 - اعطای لقب "غازی" به شاه امان الله در لویه جرگه 1303:

شاید پرسیده شود که چرا شاه امان الله همیشه با لقب "غازی" یاد میشود، در حالیکه از نگاه مفهوم این لقب از نظر دینی بطور عام به همه کسانی اطلاق میگردد که در جنگ در برابر قوای "کفار" اشتراک کرده و در میدان نبرد پیروز شده اند، اما بر علاوه این دلیل عام اینکه چرا کلمه "غازی" بطور خاص ضم نام شاه امان الله گردیده است، بر میگردد به اعطای این لقب برای شاه موصوف در پایان لویه جرگه 1303 که از طرف بیش از 1500 نفر اعضای آن جرگه رسماً پیشکش گردید و شاه آنرا به افتخار قبول کرد، چنانکه در کتاب "رویداد لویه جرگه دار السلطنه 1303" ضمن معروضه ای بحضور اعلیحضرت شهریار غازی شریعت پرور خلد الله ملگه و سلطنة چنین آمده است: «عرض ما

داعیان دین و خادمان دولت، علماء و مشائخ و سادات و روسا و وکلاء تمام حصص مملکت محروسه دولت علیه اسلامیة افغانستان صانها الله تعالی عن حوادث الزمان بکمال افتخار و امتنان اینکه:-

اعلیحضرت شریعت پرورا! (من لم یشکر الناس لم یشکر الله) ما ملت افغانستان شکریه این مراحم ذات کثیر البرکات شما را بهیچ زبان ادا کرده نمیتوانیم که محض برای غمخواری دین و تقویه شریعت غراء حضرت خاتم النبیین و اصلاح و ابخاح امور و آرامی ما ملت افغانستان اینچنین یک جمعیتی که در عالم اسلام نظیر آن در تواریخ کمتر دیده شده است، بروی کار آورده در مرکز دولت بحضور مبارک شاهانه خویش جمع فرموده طلب استشاره فرمودند (هذا من فضل ربی لیبلونی اشکرام اکفر) - فی الحقیقت میتوانیم عرض نمائیم که این نتیجه سعادات و اقبال ما ملت افغانستان است که ایزد متعال در همچو یک وقت و زمانیکه درفضای عالم اسلام یک گونه نزاکتی پیدا شده تماماً پریشانند، ما ملت افغانستان را بوجود مسعود مانند شما یک ذات خجسته صفات نائل و سر افراز گردانید.....در نتیجه حسن این اقدامات بزرگ و خدمات سترگ که ذات اعلیحضرت غازی معظم مان فرمودند، لویه جرگه چهار مقصد عالی آتی را بحضور مبارک تقدیم میکند و امید قبولی آنرا بدرگاه خداوندی اعلیحضرت شهریار غازی دارد.

یک: تحفه دعاست از طرف ما داعیان دین و دولت اسلامی که الهی بعزت بزرگی خود و حرمت روح پرفتوح حضرت خاتم النبیین صلعم، سلطنت اسلامیة غیوره افغانستان را بزیر لوای شریعت غرای محمدیه و امراولی الامر معظم مان المجاهد فی سبیل الله الغازی امان الله خان از جمیع دست بُرد حوادث اجانب و اغتشاشات و اضطرابات داخلی مصئون و مامون داشته همه وقت مشفق و متحدمان بدارد. آمین یا رب العلمین.

دو: بیادگار انعقاد این مجلس اسلامیة عالیہ لویه جرگه یک نشان ذیشان توثیق عهد است موسوم به "لویه جرگه" را برای حسن خدمت در راه شریعت و مملکت که اولی الامر غازی مان ابراز فرموده اند، از طرف ملت صادقۀ شاهانه شان تقدیم مینماید.....علاوتاً لویه جرگه یک میل تفنگ و یک قبضه شمشیر را نیز بحضور مبارک تقدیم مینماید تا ذات شاهانه برای حفظ دین و منافع مملکت مقدسه اسلامیة بمقابل غاصبین حقوق بشریت و انسانیت به استعمال آن شرف اسلامیة و شجاعت افغانیت را ابراز نمایند.

سه: چون لفظ امیر در شریعت و در عرف گاه برای شخصیکه زیرحکم پادشاه باشد مثل امیرعسکر و امیرالجیش و امیرالسریه و گاه درباره پادشاه کلان که زیرحکم دیگر نباشد، مثل امیرالمؤمنین استعمال میشود، جهت دفع این توهّم که آیا دولت ما زیر حکم است، خدا نخواهد الحمدلله سلطنت افغانستان دارای استقلال داخلی و خارجی بوده یک دولت معظم و مستقل آزاد است، لهذا ما ملت افغانستان امید داریم که لفظ امیر بلفظ امیرالمؤمنین (تول واک) که پادشاه گفته شود، تبدیل یافته عموم ملت افغانستان بعوض الغازی امیر امان الله، الغازی امیرالمؤمنین تول واک امان الله بگویند....

چهار: چونکه اعلیحضرت پدر شهید سعید و اعلیحضرت جد امجد مرحوم شما از طرف ملت به القاب سراج الملت و الدین و ضیاء الملت والدین ملقب بودند، "لویه جرگه" تمنا میکند که اعلیحضرت غازی مان ملقب "سیف الملت والدین" شوند و این لقب را از طرف لویه جرگه قبول فرمایند.»

{بعد از اختتام این عریضه اعلیحضرت بیک وضعیت متحیرانه تحت رقت و تاثیر عمیقی از شنیدن این عریضه آمده بودند، بر پا خواسته فرمودند. ب.د}

«آیا بنام من عاجز اسم حضرت الهی شامل باشد، خوب است و بدان خورسند و ممنون باشم و یا به "سیف"؟ در وقتیکه من طفل بودم و هیچ فکرم به امن و امان نبود، نامم از زبان جد امجدم "امان الله" نهاده شده است، دیگر لقبی را که خداوند از لطف و مرحمت خود به من مهربانی فرموده "غازی" است. در اول سلطنت، من نیز بقبول نمودن "شمس الملت و الدین" و "سیف الملت و الدین" تکلیف شدم، اما گفتم که قبول کرده نمیتوانم. خدمت شما صادقانه عرض میکنم که "امان الله" خدمتگذار شما و خادم اسلام است! و خیلی دوست دارم که تا آخر عمر خود بنام "بنده عاجز الله" یاد شوم و در خاک "الله، الله" گفته بروم. تنها این لقب غازی را که خدا بمن اعطا و ارزانی فرموده اید، کفایت میکند.

اگر شما میگوئید که اعلیحضرت امیر مرحوم و اعلیحضرت شهید چرا القاب را قبول کرده بودند، عرض میکنم: البته آنها او را لازم دیده باشند، خودم هیچیک خدمتی نکرده ام که تقدیر کرده شود و یا سزاوار این نام باشم. باز اگر خدمتی کرده باشم بمقابل آن امروز این صدا های ملت که از هر گوشه و کنار بگوشم میرسد، کفایت میکند. تشکر میکنم این بار گران را بگردنم نیندازید.

جوهر مرد به تقلید نگردد حاصل
مخترع شو که دیگرها بتو تقلید کنند

من نمیخواهم که در هر کار تقلید کنم، فقط در اسلامیت تقلید میکنم و بس! همین قدر که گفتید کافی است. آنچه در باب امیرالمؤمنین غازی امان الله تولواک فرمودید، خوب میدانم که در افغانی تولواک گل اختیار را میگویند. هر وقتیکه زبان افغانی [پشتو] بهمه نقاط مملکت افغانستان و دربین مامورین ما رواج یافت، البته خودم نیز بقبول کردن آن حاضرم.

امیرالمؤمنین: آیا خلفای راشده (رض) امیر گفته نمیشوند؟ میشوند! آیا آنحضرات بزیر حمایه احدی بودند؟ نی! خاندان ما بهمین امیر یاد شده اند. حالا شما مختارید که این خادم اسلام را "امیر" میگوئید یا "امیر المجاهدین" یا "امیر غازی" یا "خادم اسلام" هرچه بگوئید خوب است. هیچ پروائی ندارم. اینهمه از محبت شما است، لکن خودم خود را نسبت بشما خوب میشناسم. بخیالم اگر مرا "امیر امان الله" بگوئید خوب است تا زمانیکه یک خدمت شایان تقدیر و قابل تحسین برای شما ملت و عالم اسلام ابراز کنم.

نه از دنیا غمی دارم که عقبی است در پیشم
جنون خدمت خویشم، ازین پس کوچه ها دورم

فقط وقار و عزتم در آبادی و بهبودی شما است و بس!

در خصوص شمشیر: قانوناً و شرعاً و عقلاً شما را ملامت میکنم و قبول کرده نمیتوانم، چرا این شمشیر شما از طلاست و بعضی دانه های الماس هم دارد. فقط برای پاس خاطر و خوشنودی تان همین تفنگ را قبول میکنم و با شما عهد میکنم که در اثنای محاربه اگر سرم برود، در پهلوی این تفنگ خواهد بود. تا اولاً سر خود را در راه خدمات شما ملت ندهم، این تفنگ را بدشمنان نخواهم داد.

باقی چیزهای شما را منظور میگردم، لکن بنابر دلالتی که عرض کردم، قبول کرده نمیتوانم. باقی خاتمه کلام خود را بدعای ترقی و تعالی عالم اسلام مخصوصاً افغانستان نموده میگویم (الله اکبر الله اکبر لا اله الا الله الله اکبر الله اکبر و لله الحمد)

اینست نمونه یک پادشاه با وجدان، فارغ از خودخواهی و متعهد به خدمت برای وطن!

در پایان این نوشته باید تصریح کرد که باز نشر این اعلامیه و صحت متن منتشره آن برطبق سند منتشره "زمیندار" به زبان انگلیسی که فوقاً گزارش یافت، عده ای از حامیان محمدنادرشاه را تحریک به نوشتن مقالات و تبصره های بی سر و پا ساخته و برآن واداشته است تا مطالبی در باره دوره امانی بنویسند و بحث هایی را نظیر آنچه در چهل سال سلطنت اعلیحضرت محمد ظاهر شاه در جهت تخدیر آن دوره پر بار بیان شده و در واقع هدف آن زدودن نام شاه امان الله غازی در تاریخ کشور بوده است، بار دیگر زیب نوشته های خود سازند. به هر حال هرکس حق دارد نظر خود را بیان دارد و اما اینقدر باید گفت که اسنادی که تازه در دسترس قرار گرفته اند، میتوانند موجب باز شدن دریچه های جدید در قضاوت های تاریخی گردند و کسانی که بدون مطالعه و صرف به همان فحوای گذشته به اوضاع می نگرند، بهتر خواهد بود به تدقیق بیشتر پرداخته و تن به قبول واقعیت های مستند تاریخی دهند. البته کسانی که فرصت و یا توان مطالعه و تدقیق مزید را در زمینه ندارند، با تبصره ها و نوشته های سبکسرانه و اتهامات بی اساس و ناوارد اقدام نفرمایند و این یک تذکر دوستانه و مخلصانه است که نباید موجب رنجش خاطر آن عده گردد.

(پایان)

د پانو شمیره: له 69 تر 69

افغان جرمن آنلاین په درنښت تاسو همکارۍ ته راښوولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینګه کړئ maqalat@afghan-german.de
یادونه: دلیکنې د لیکنیزې بنې پازوالي د لیکوال په غاړه ده ، هیله من یو خپله لیکنه له رالیږلو مخکې په خیر و لولئ